

جلد چهاردهم

تفسیر باران

نگاهی دیگر به قرآن مجید

(جزء ۳۰ قرآن)

دکتر مهدی خدّامیان آرانی

خدایان آرانی، مهدی تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد چهاردهم (جزء ۳۰ قرآن) / مهدی خدایان آرانی. قم: وثوق، ۱۳۹۳. ۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۶۴) ISBN: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۱۰۷ - ۱۶۲ - ۱ مندرجات: جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل جلد ۶: اسراء تا طه جلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر جلد ۱۱: فصلت تا فتح جلد ۱۲: حجرات تا صف جلد ۱۳: جمعه تا مرسلات جلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نیا تا ناس). فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا: کتابنامه: ص. [۳۳۹] - ۳۴۹ ۱. قرآن - - تحقیق ۲. خداشناسی. الف. عنوان.	
BP ۶۵/۴/۴ خ ۸ ت ۱۳۹۳	۱۵/۲۹۷

تفسیر باران، جلد چهاردهم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خدایان آرانی

ناشر: انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ: ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول، ۱۳۹۳.

شابک: ۱ - ۱۶۲ - ۱۰۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸

آدرس انتشارات: قم؛ خ، صفاییه، کوچه ۲۸ (بیگدلی)، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس: ۳۷۷۳۵۷۰۰ - ۲۵ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

Email: Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات: ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

- تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰
- تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶
- آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲
- کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین ۴۴۶۴۹۰۲
- کاشان: میدان امام خمینی، خ ایاذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵
- اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ - ۲۲۱۶۶۴۸

فهرست

سوره نَبَأْ	سوره عَبَسَ
نَبَأْ آیه ۴ - ۱۱.....	عَبَسَ: آیه ۱۶ - ۱.....
نَبَأْ: آیه ۱۶ - ۱۴.....	عَبَسَ: آیه ۲۳ - ۱۷.....
نَبَأْ: آیه ۳۰ - ۱۵.....	عَبَسَ: آیه ۳۲ - ۲۴.....
نَبَأْ: آیه ۳۷ - ۱۸.....	عَبَسَ: آیه ۳۷ - ۳۳.....
نَبَأْ: آیه ۳۸.....	عَبَسَ: آیه ۴۲ - ۳۸.....
نَبَأْ: آیه ۴۰ - ۳۹.....	
	سوره تَكْوِيْر
سوره نازعات	تَكْوِيْر: آیه ۶ - ۱.....
نازعات: آیه ۵ - ۲۳.....	تَكْوِيْر: آیه ۹ - ۷.....
نازعات: آیه ۹ - ۲۴.....	تَكْوِيْر: آیه ۱۴ - ۱۰.....
نازعات: آیه ۱۲ - ۲۵.....	تَكْوِيْر: آیه ۲۵ - ۱۵.....
نازعات: آیه ۱۴ - ۲۶.....	تَكْوِيْر: آیه ۲۹ - ۲۶.....
نازعات: آیه ۱۹ - ۲۷.....	
نازعات: آیه ۲۶ - ۲۰.....	سوره اِنْفِطَار
نازعات: آیه ۳۳ - ۳۲.....	اِنْفِطَار: آیه ۱۲ - ۱.....
نازعات: آیه ۴۱ - ۳۳.....	اِنْفِطَار: آیه ۱۷ - ۱۳.....
نازعات: آیه ۴۵ - ۳۴.....	اِنْفِطَار: آیه ۱۹ - ۱۸.....
نازعات: آیه ۴۶.....	

طارق: آیه ١٤ - ١١ ١٠٢	سوره مُطَفِّفِينَ
طارق: آیه ١٧ - ١٥ ١٠٤	مُطَفِّفِينَ: آیه ٥ - ١ ٧٤
سوره أَعْلَى	مُطَفِّفِينَ: آیه ٩ - ٦ ٧٦
أَعْلَى: آیه ١ ١٠٦	مُطَفِّفِينَ: آیه ١٧ - ١٠ ٧٨
أَعْلَى: آیه ٥ - ٢ ١٠٧	مُطَفِّفِينَ: آیه ٢١ - ١٨ ٧٩
أَعْلَى: آیه ١٩ - ٦ ١٠٨	مُطَفِّفِينَ: آیه ٢٨ - ٢٢ ٨٠
سوره غَاشِيَه	مُطَفِّفِينَ: آیه ٣٦ - ٢٩ ٨٢
غَاشِيَه: آیه ٧ - ١ ١١٣	سوره إِنْشِقَاق
غَاشِيَه: آیه ١٦ - ٨ ١١٤	إِنْشِقَاق: آیه ٥ - ١ ٨٤
غَاشِيَه: آیه ٢٠ - ١٧ ١١٥	إِنْشِقَاق: آیه ٦ ٨٥
غَاشِيَه: آیه ٢٦ - ٢١ ١١٧	إِنْشِقَاق: آیه ٩ - ٧ ٨٦
سوره فَجْر	إِنْشِقَاق: آیه ١٥ - ١٠ ٨٧
فَجْر: آیه ١٣ - ١ ١١٩	إِنْشِقَاق: آیه ١٩ - ١٦ ٨٧
فَجْر: آیه ١٦ - ١٤ ١٢١	إِنْشِقَاق: آیه ٢٥ - ٢٠ ٨٨
فَجْر: آیه ٢٠ - ١٧ ١٢٣	سوره بُرُوج
فَجْر: آیه ٢٦ - ٢١ ١٢٥	بُرُوج: آیه ٩ - ١ ٩٠
فَجْر: آیه ٣٠ - ٢٧ ١٢٦	بُرُوج: آیه ١١ - ١٠ ٩٣
سوره بَلَد	بُرُوج: آیه ٢٢ - ١٢ ٩٥
بَلَد: آیه ٤ - ١ ١٣٠	سوره طَارِق
بَلَد: آیه ١٠ - ٥ ١٣٢	طَارِق: آیه ٤ - ١ ٩٨
بَلَد: آیه ١٦ - ١١ ١٣٤	طَارِق: آیه ٨ - ٥ ١٠٠
	طَارِق: آیه ١٠ - ٩ ١٠١

سوره تین	۱۳۸..... ۱۷ - ۲۰ آیه: بَکْد:
تین: آیه ۶ - ۱..... ۱۶۹	
تین: آیه ۸ - ۷..... ۱۷۷	سوره شَمْس
	شَمْس: آیه ۱۰ - ۱..... ۱۴۰
سوره عَلَق	شَمْس: آیه ۱۵ - ۱۱..... ۱۴۲
عَلَق: آیه ۵ - ۱..... ۱۷۹	سوره لیل
عَلَق: آیه ۱۹ - ۶..... ۱۸۷	لیل: آیه ۴ - ۱..... ۱۴۵
سوره قَدْر	لیل: آیه ۱۱ - ۵..... ۱۴۶
قَدْر: آیه ۵ - ۱..... ۱۹۳	لیل: آیه ۲۱ - ۱۲..... ۱۴۹
سوره بَیِّنَه	سوره ضُحیٰ
بَیِّنَه: آیه ۸ - ۱..... ۲۰۴	ضُحیٰ: آیه ۳ - ۱..... ۱۵۱
سوره زُلْزَلَه	ضُحیٰ: آیه ۴..... ۱۵۳
زُلْزَلَه: آیه ۸ - ۱..... ۲۱۱	ضُحیٰ: آیه ۵..... ۱۵۳
سوره عَادِیَات	ضُحیٰ: آیه ۸ - ۶..... ۱۵۵
عَادِیَات: آیه ۱۱ - ۱..... ۲۱۸	ضُحیٰ: آیه ۱۱ - ۹..... ۱۵۹
سوره قَارِعَه	سوره شَرْح
قَارِعَه: آیه ۱۱ - ۱..... ۲۲۷	شَرْح: آیه ۳ - ۱..... ۱۶۴
	شَرْح: آیه ۴..... ۱۶۵
	شَرْح: آیه ۶ - ۵..... ۱۶۶
	شَرْح: آیه ۸ - ۷..... ۱۶۷

سوره تکوین	سوره کافرون
تکوین: آیه ۸ - ۱ ۲۳۱	کافرون: آیه ۶ - ۱ ۲۷۰
سوره عصر	سوره نصر
عصر: آیه ۳ - ۱ ۲۳۸	نصر: آیه ۳ - ۱ ۲۷۷
سوره هُزْه	سوره مَسَد
هُزْه: آیه ۹ - ۱ ۲۴۶	مَسَد: آیه ۵ - ۱ ۲۸۲
سوره فیل	سوره اخلاص
فیل: آیه ۵ - ۱ ۲۴۹	اخلاص: آیه ۴ - ۱ ۲۹۰
سوره قُریش	سوره فَلَق
قُریش: آیه ۴ - ۱ ۲۵۴	فَلَق: آیه ۵ - ۱ ۳۰۲
سوره ماعون	سوره ناس
ماعون: آیه ۳ - ۱ ۲۵۹	ناس: آیه ۶ - ۱ ۳۱۳
ماعون: آیه ۷ - ۴ ۲۶۱	* پیوست‌های تحقیقی ۳۲۳
	* منابع تحقیق ۳۳۹
	* فهرست کتب نویسنده ۳۵۱
سوره کوثر	* بیوگرافی نویسنده ۳۵۲
کوثر: آیه ۳ - ۱ ۲۶۴	

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد چهاردهم کتاب «تفسیر باران» می‌باشید، من تلاش کرده‌ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می‌دهد. خدا را سپاس می‌گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشاند تا پیام‌های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت (علیهم‌السلام) آن را تفسیر نمایم. امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه‌های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند. شما می‌توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید. مهدی خدّامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M12.ir مراجعه کنید

سامانه پیام‌کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰ ۴۵ ۶۹

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱	حمد، بقره.
جلد ۲	آل عمران، نساء.
جلد ۳	مائده، انعام، اعراف.
جلد ۴	انفال، توبه، یونس، هود.
جلد ۵	یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.
جلد ۶	اسراء، کهف، مریم، طه.
جلد ۷	انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.
جلد ۸	شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.
جلد ۹	لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.
جلد ۱۰	یس، صافات، ص، زمر، غافر.
جلد ۱۱	فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.
جلد ۱۲	حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، ممتحنه، صف.
جلد ۱۳	جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک، قلم، حاقه، معارج، نوح، جن، مزمل، مدثر، قیامت، انسان، مرسلات.
جلد ۱۴	جزء ۳۰ قرآن: نبا، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مطففین، انشقاق، بروج، طارق، اعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

جزء آخر قرآن

آشنایی با جزء آخر قرآن

- ۱ - وقتی به این جزء مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که ۳۷ سوره ذکر شده است.
- ۲ - بیشتر سوره‌های این جزء در مکه نازل شده است، فقط دو سوره «بینه» و «نصر» در مدینه نازل شده‌اند.
- ۳ - در این سوره‌ها بیشتر به موضوع یکتاپرستی، نفی بت‌پرستی و روز قیامت پرداخته شده است.

سوره نبأ

این سوره «مکئی» است و سوره شماره ۷۸ قرآن می باشد.
«نبأ» به معنای «خبر» می باشد. در آیه اول این سوره از «خبر بزرگ»
سخن به میان آمده است که همان قیامت است، به همین دلیل این سوره
را به این نام خوانده اند.

نبأ آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱) عَنِ
النَّبَأِ الْعَظِيمِ (۲) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴)

این مردم درباره چه چیز از یکدیگر سؤال می کنند؟
سؤال درباره آن خبر بزرگ است.
خبری که بسیاری از مردم، در آن اختلاف دارند، آنچه کافران درباره آن
می گویند، درست نیست، به زودی آنان می فهمند که اشتباه کرده اند، البته آنان
به زودی بر خطای خود آگاه می شوند.

در ابتدای این سوره از خبری بزرگ، سخن گفته ای، من دوست دارم بدانم

این خبر چیست که مردم درباره آن اختلاف دارند؟

باید بررسی و تحقیق کنم.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام این چند آیه را خواند. او دوست داشت بداند که تفسیر این آیات چه می شود، روزی، نزد آن حضرت رفت و از او درباره «خبر بزرگ» که در اینجا ذکر شده است، سؤال کرد.

امام صادق علیه السلام به او رو کرد و فرمود: «خبر بزرگ، ولایت است».^(۱)

مردم در ولایت علی علیه السلام اختلاف دارند، گروه زیادی از آنان حاضر نیستند ولایت علی علیه السلام را بپذیرند.

تو از محمد صلی الله علیه و آله خواسته بودی تا سه سال مردم را مخفیانه به اسلام دعوت کند، پس از آن، از او خواستی تا خویشاوندان خود را به اسلام فرا خواند، سپس آیه ۲۱۴ سوره شعرا را براو نازل کردی: «ای محمد! خاندان خویش را از عذاب من بترسان».

محمد صلی الله علیه و آله همه خویشان خود را که بیشتر آنان از بزرگان مکه بودند، به خانه خود دعوت کرد و با غذایی از آنان پذیرایی نمود و سپس فرمود: «ای خویشان من! من پیامبر خدا هستم و برای سعادت شما و همه مردم برانگیخته شده ام. پس دست از بُت پرستی بردارید».

سکوت همه جا را فرا گرفت. همه به هم نگاه می کردند، محمد صلی الله علیه و آله سخن خود را چنین ادامه داد: «آیا در میان شما کسی هست که مرا در این راه یاری کند، هر کس که این کار را بکند برادر و جانشین من خواهد بود؟».

هیچ کس جواب نداد، علی علیه السلام از جا بلند شد و گفت: «ای پیامبر! من شما را یاری می کنم».

پیامبر سه بار سخن خود را تکرار کرد و فقط علی علیه السلام بود که هر سه بار جواب داد. اکنون پیامبر رو به همه می‌کند و می‌گوید: «بدانید که این جوان، برادر و وصی و جانشین من است. از او اطاعت کنید».^(۲)

بیشتر کسانی که در این مهمانی بودند سخن پیامبر را نپذیرفتند، ابوطالب، پدر علی علیه السلام هم در آنجا حاضر بود، آنان رو به ابوطالب کردند و در حالی که لبخند تمسخرآمیزی بر لب داشتند به ابوطالب گفتند: «ای ابوطالب! محمد از تو خواست تا از پسر، علی اطاعت کنی و گوش به فرمان او باشی!».

آن روز آنان سخن محمد صلی الله علیه و آله را مسخره کردند، او را تنها گذاشتند و یاریش نکردند، اما در آن شرایط، این علی علیه السلام بود که دعوت محمد صلی الله علیه و آله را پذیرفت و در سختی‌ها و تنهایی‌ها، یار او بود.

آری، محمد صلی الله علیه و آله از همان آغاز کار، برنامه‌ای دراز مدت داشت، او حتی از همان لحظه، جانشین خود را (به امر تو) مشخص نمود، امامت، ادامه راه نبوت است.

ولایت، همان خبر بزرگ است!

همان خبری که مردم درباره آن اختلاف دارند، اما وقتی روز قیامت فرا رسد، همه چیز بر آنان آشکار می‌شود.

راه امامت و ولایت دوازده امام، همان ادامه راه قرآن است، تو پس از پیامبر، علی علیه السلام و یازده امام پس از او را برای هدایت مردم برگزیدی، تو انسان‌ها را بدون امام رها نمی‌کنی، برای جانشینی پس از پیامبر، برنامه داری.

دوازده امام را از گناه و زشتی‌ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی

کنند.

امروز راه مهدی علیه السلام راهی است که مرا به سعادت می‌رساند، پیروی از مهدی علیه السلام، همان راه شایسته‌توست.

من شنیده‌ام اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت علیهم السلام را انکار کند، خدا هیچ کدام از کارهای او را قبول نمی‌کند و او را وارد بهشت نمی‌کند. (۳)

من باید در راه و مسیر تو باشم، اگر من ولایت اهل بیت علیهم السلام را قبول داشته باشم، نشانه این است که در راه صحیح هستم، راه ولایت، امتداد راه قرآن است.

نَبَأُ : آیه ۱۶ - ۵

ثُمَّ كُلًّا سَيَعْلَمُونَ (۵) اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهَادًا (۶)
وَالْجِبَالَ اَوْتَادًا (۷) وَخَلَقْنَاكُمْ اَزْوَاجًا (۸) وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ
سُبَاتًا (۹) وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (۱۰) وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۱۱)
وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (۱۲) وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا (۱۳)
وَاَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا (۱۴) لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا (۱۵)
وَجَنَّاتٍ اَلْفَافًا (۱۶)

راه راست، همان راه توحید، نبوت و امامت است، هر کس این راه را در پیش گیرد به رستگاری می‌رسد، تو می‌دانی که گروهی از انسان‌ها از این راه، منحرف می‌شوند و از سعادت دور می‌شوند.

اکنون می‌خواهی از قدرت خویش سخن بگویی، تو خدایی هستی که این جهان را آفریده‌ای و نعمت خویش را بر انسان تمام کرده‌ای، نعمت امامت هم، بهترین نعمت توست، بشر اگر خواهان رستگاری باشد، باید این راه را بی‌ماید.

نعمت‌های بیشمار تو کدام هستند؟

تو زمین را محلّ زندگی و آسایش انسان قرار دادی، کوه‌ها را همانند میخ‌های محکمی ایجاد کردی تا زمین را از لرزش حفظ کنند، انسان‌ها را به دو صورت مرد و زن آفریدی تا مایه آرامش یکدیگر باشند و نسل انسان‌ها ادامه یابد. خواب را مایه استراحت انسان قرار دادی، تاریکی شب را همچون پوششی قرار دادی که همه جا را تاریک می‌کند تا انسان به استراحت پردازد. تو روز را زمان کار و تلاش انسان قرار دادی تا به دنبال روزی برود. تو بالای سر انسان، هفت آسمان استوار، بنا کردی، خورشید را همچون چراغی فروزان در آسمان قرار دادی، تو از ابرهای باران‌زا، باران فراوان فرو فرستادی و به وسیله باران، دانه‌ها و گیاهان فراوان و باغ‌های پر درخت رویاندی. این‌ها گوشه‌هایی از نعمت‌هایی است که تو به انسان داده‌ای.

نَبَأ: آیه ۳۰ - ۱۷

إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا (۱۷) يَوْمَ يُفْعُ فِي
الْصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا (۱۸) وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹)
وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰) إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱)
لِلطَّاغِينَ مَاءً (۲۲) لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا (۲۳) لَا يَذُقُونَ فِيهَا بَرْدًا
وَلَا شَرَابًا (۲۴) إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَافًا (۲۵) جَزَاءً وَفَاقًا (۲۶) إِنَّهُمْ

كَانُوا لَا يَزُجُونَ حِسَابًا (۲۷) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا (۲۸) وَكُلَّ شَيْءٍ
أَخْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹) فَذُقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (۳۰)

از امامت سخن گفتی، امامت، ادامه راه توحید و نبوت است. تو انسان را آفریدی و به او نعمت‌های فراوان دادی و در این دنیا، راه رستگاری را به او نشان دادی و به او اختیار دادی تا راهش را خودش انتخاب کند، اکنون می‌خواهی از عدل و قیامت سخن بگویی. (اگر من خوب دقت کنم می‌بینم تو از اصول دین در این سوره سخن گفته‌ای: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد روز قیامت).

تو در روز قیامت همه انسان‌ها را زنده می‌کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند. این وعده توست.

قیامت، عدالت تو را تکمیل می‌کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی میان خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می‌کنند و به حق دیگران تجاوز می‌کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می‌کنند و پس از مدتی می‌میرند، آنان چه زمانی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

آنان که روز قیامت و معاد را انکار می‌کنند، می‌گویند انسان پس از مرگ، نیست و نابود می‌شود و همه چیز برای او تمام می‌شود.

چگونه ممکن است سرانجام انسان‌های خوب با سرانجام انسان‌های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تویی معنا می‌شود.

آری، روز قیامت، وعده گاه انسان‌ها می‌باشد، در آن روز، خوبان از بدان جدا می‌شوند، خوبان به بهشت می‌روند و بدان به عذاب جهنم گرفتار می‌شوند.

تو بر هر کاری توانا هستی، کافی است اراده کنی تا کاری انجام گیرد. روز قیامت که فرا رسد، تو به اسرافیل فرمان می‌دهی تا در صور خود بدمد و آنگاه تو فقط اراده می‌کنی و می‌گویی: «ای انسان‌ها! زنده شوید»، در یک چشم به هم زدن همه زنده می‌شوند و سر از خاک برمی‌دارند.

در آن روز مردم، دسته دسته برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند و درهای آسمان گشوده می‌شود و فرشتگان فرود می‌آیند. روز قیامت، پرده‌ها از جلوی چشمان انسان‌ها برداشته می‌شود، آنان می‌توانند فرشتگان را ببینند، روز قیامت، روز «شهود» است. روز دیدن!

روزی که انسان، غیب را می‌بیند و حقایق برای او آشکار می‌گردد. کوه‌ها از هم متلاشی می‌شوند و به صورت گرد و غبار درمی‌آیند و سپس همچون سرابی از دور نمایان می‌شوند.

در آن روز، جهنم در کمین کافران است، همان کافرانی که به خود و دیگران ستم کردند و سرکشی نمودند. آنان روزگاری بس دراز در جهنم می‌مانند.^(۴) آنان در جهنم نوشیدنی خنک و گوارا نمی‌نوشند، تنها چیزی که می‌نوشند آبی است که هم داغ است و هم متعفن و سیاه‌رنگ!

وقتی آنان در جهنم می‌سوزند، جگر آنان از تشنگی می‌سوزد، آبی که از آن می‌جوشد هم داغ است و هم متعفن و آلوده! آنان بسیار تشنه‌اند، چاره‌ای ندارند، از این آب می‌نوشند و تمام دهان و گلو و درون آنان می‌سوزد.

این مجازاتی است که مناسب با اعمالی است که در دنیا، انجام داده‌اند. این عذاب برای این است که آنان روز حساب و جزا را باور نداشتند و قرآن تو را دروغ می‌پنداشتند، آنان غافل بودند که تو حساب همه چیز را ثبت کرده‌ای، تو فرمان داده‌ای تا فرشتگان، اعمال آنان را بنویسند.

آری، فرشتگان غُل و زنجیر به دست و پای آنان بسته‌اند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای داده‌اند، اینجاست که صدای آه و ناله آنان بلند می‌شود. (۵)

فرشتگان به آنان می‌گویند: «ای اهل جهنم! عذاب و کیفر خود را بچشید، بدانید کار ما، امروز افزودن بر عذاب شماست».

آری، هر چه آنان فریاد بزنند، کسی به فریاد آنان نمی‌رسد و از عذاب آنان کم نمی‌شود. آنان در جهنم همواره زنده خواهند بود، در آنجا از مرگ خبری نیست و عذاب آنان هم کاسته نمی‌شود. تو این‌گونه کسانی که نعمت‌های تو را ناسپاسی کردند، کیفر می‌دهی.

نَبَأُ: آیه ۳۷ - ۳۱

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱) حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا (۳۲)
وَكَوَاعِبَ أَثْرَابًا (۳۳) وَكَأْسًا دِهَاقًا (۳۴) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا
كِذَابًا (۳۵) جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا (۳۶) رَبِّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (۳۷)

از سرنوشت کافران سخن گفתי، اکنون می‌خواهی از سرنوشت مؤمنان پرهیزکار سخن بگویی، در روز قیامت مؤمنان به رستگاری بزرگی می‌رسند و از عذاب‌های می‌یابند، آنان به باغ‌های بهشتی می‌روند، باغ‌هایی که انواع درختان انگور دارد.

در بهشت، مردان مؤمن با زنان بهشتی ازدواج می‌کنند، آن زنان بهشتی، همگی جوان و زیبا هستند.

مؤمنان در سایه درختان بر تخت‌ها تکیه می‌دهند و خدمتگزاران جام‌های
 لبریز از نوشیدنی‌های پاک برای آنان می‌آورند.
 مؤمنان در بهشت نه سخن بیهوده‌ای می‌شنوند و نه دروغی!
 آری، آنجا هیچ اثری از دروغ، بیهوده‌گویی، تهمت، حسد و کینه نیست، همه
 با هم دوست هستند و میان آنان صفا و صمیمیت موج می‌زند.
 همه این نعمت‌ها، پاداشی از طرف توست که بخشش تو، فراوان است.^(۶)
 تو خدای آسمان‌ها و زمین می‌باشی، تو خدای هر چه بین آسمان‌ها و زمین
 است می‌باشی. تو خدای مهربان هستی و به بندگان مهربانی می‌کنی.
 در روز قیامت که همه برای حسابرسی به پیشگاه تو جمع می‌شوند، هیچ
 کس نمی‌تواند بدون اجازه تو سخن بگوید.

نبا: آیه ۳۸

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ

أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۳۸)

در آن روز، «روح» و «فرشتگان» به صف می‌ایستند و سخنی نمی‌گویند، فقط
 کسانی سخن می‌گویند که تو به آنان اجازه سخن گفتن بدهی، آن وقت است
 که آنان سخن پسندیده می‌گویند.

لازم است در اینجا دو نکته را بنویسم:

* نکته اول

در این آیه از «روح» سخن به میان آمده است. این روح چیست؟

یکی از نام‌های جبرئیل، «روح القدس» است، آیا منظور از روح، همان جبرئیل است؟

این سؤالی است که مدتی ذهن مرا مشغول کرده بود. سخنی از امام صادق علیه السلام را خواندم. آن حضرت فرموده است: «روح، فرشته‌ای است که بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است».^(۷)

پس معلوم می‌شود که منظور از روح در اینجا، جبرئیل نیست. او فرشته‌ای است که مقام و جایگاهش بسیار بالاتر از جبرئیل است.

* نکته دوم

در این آیه از کسانی سخن به میان آمده است که در روز قیامت، خدا به آنان اجازه سخن گفتن می‌دهد و آنان سخنی شایسته می‌گویند.

به راستی آنان چه کسانی هستند؟

من باید تحقیق و بررسی کنم تا به جواب این سؤال برسم.

جواب سؤال من در ماجرای ابن وهب است.

ابن وهب یکی از یاران امام صادق علیه السلام بود، روزی او به آن حضرت رو کرد و گفت:

— آقای من! آیه ۳۸ سوره «نبا» را خوانده‌ام و سؤالی برایم پیش آمده است.

— چه سؤالی؟

— می‌خواهم بدانم آن کسانی که در روز قیامت، خدا به آنان اجازه می‌دهد و

آنان سخن شایسته می‌گویند، چه کسانی هستند؟

— ای ابن وهب! آن کسانی که خدا به آنان اجازه سخن گفتن می‌دهد، ما

اهل بیت هستیم، ما در آن روز، سخن شایسته می‌گوییم.

— آقای من! آن سخن شما چیست؟

— ما خدا را حمد و ستایش می‌کنیم و بر پیامبر، صلوات می‌فرستیم و از خدا می‌خواهیم به ما اجازه دهد شیعیان خود را شفاعت کنیم، خدا هم سخن ما را می‌پذیرد و به ما اجازه شفاعت می‌دهد.^(۸)

اکنون که این مطلب را دانستم از خدا می‌خواهم که مرا هم در زمره کسانی قرار دهد که شفاعت اهل بیت علیهم‌السلام نصیب آنان می‌شود.

نَبَأُ: آیه ۴۰ - ۳۹

ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ

مَأْبًا (۳۹) إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ

وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (۴۰)

از روز قیامت سخن گفتم، آن روز، حق است و قطعاً فرا می‌رسد، پس هر کس که می‌خواهد نزد تو مقام و منزلتی پیدا کند، باید در راه دین و ایمان بکوشد و در این دنیا، راه راست را بپیماید.

تو همه انسان‌ها را از عذابی که در پیش است بیم می‌دهی، عذاب روز قیامت! عذاب روزی که نزدیک است.

اگر مدّت زمان عمر دنیا را با مدّت زمان جهان آخرت مقایسه کنیم، می‌بینیم عمر دنیا، لحظه‌ای بیش نیست. جهان آخرت، همیشگی است و هرگز پایانی ندارد. ممکن است دنیا، هزاران هزار سال دیگر باشد، اما وقتی این مدّت را با جهان آخرت مقایسه کنیم، این زمانی بسیار کوتاه است.

در روز قیامت، انسانی که راه کفر را پیموده است، نتیجه اعمالی را که در دنیا انجام داده است، می بیند، وقتی او آتش جهنّم را می بیند که شعله می کشد، با افسوس می گوید: «ای کاش خاک بودم و زنده نمی شدم که در این عذاب گرفتار شوم».

آری، او آرزو می کند که ای کاش خاک بود و پس از مردن هرگز زنده نمی شد، اما زنده شدن انسان ها وعده توست، تو او را زنده کردی تا به سزای کارهایش برسد.

سوره نازعات

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۷۹ قرآن می‌باشد.
«نازعات» به معنای فرشتگانی است که وقتی مرگ انسان‌ها فرا می‌رسد،
جان انسان‌ها را می‌گیرند. در آیه اول، به این فرشتگان سوگند یاد شده
است و به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده‌اند.

نازعات: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالنَّازِعَاتِ
غَزَقًا (۱) وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا (۲) وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا (۳) فَالسَّابِقَاتِ
سَبْقًا (۴) فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (۵)

تو می‌خواهی از روز قیامت سخن بگویی تا انسان‌ها به فکر آن روز باشند،
قیامت، حقّ است، سخن تو نیز جز حقّ و راستی نیست، تو نیاز به سوگند
نداری، امّا می‌خواهی کافران را از خواب غفلت بیدار کنی. آنان راه کفر و
انکار را می‌پیمایند و به سخن محمد ﷺ ایمان نمی‌آورند و او را دروغگو
می‌خوانند.

وقتی مرگ انسان‌ها فرا می‌رسد، تو عزرائیل را با گروهی از فرشتگان

می فرستی تا جان انسان‌ها را بگیرند. اکنون به آن فرشتگان سوگند یاد می‌کنی، همان فرشتگانی که روح کافران را به سختی می‌گیرند و روح مؤمنان را با مدارا و به آرامی می‌گیرند.

به فرشتگانی سوگند یاد می‌کنی که برای انجام فرمان تو، همچون تندباد پرواز می‌کنند و بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و امور جهان را تدبیر می‌کنند. آری، فرشتگان، جهان هستی را با دقت اداره می‌کنند و هرگز نافرمانی تو را نمی‌کنند.

تو به این فرشتگان سوگند یاد می‌کنی که قیامت حق است و همه انسان‌ها زنده خواهند شد و برای حسابرسی به پیشگاه تو خواهند آمد.

نازعات: آیه ۹ - ۶

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶) تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ (۷)

قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (۸) أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (۹)

روز قیامت چه روزی است؟

آن روز، روزی است که پس از اولین صور اسرافیل، زمین به شدت به لرزه در می‌آید و بانگی دیگر از پی آن می‌آید که همه مردگان زنده می‌شوند و سر از قبر برمی‌دارند. در آن روز، دل‌ها سخت مضطرب است و ترس و وحشت وجود بعضی انسان‌ها را فرا می‌گیرد، چشمان آنان از ترس و شرمساری فرو می‌افتد.

«صور» به معنای «شیپور» است. در روزگار قدیم، وقتی لشکری می‌خواست فرمان حرکت دهد، در شیپور می‌دمید و همه سربازان آماده حرکت می‌شدند.

صور اسرافیل، ندایی ویژه است که اسرافیل آن را در جهان طنین انداز می‌کند. اسرافیل یکی از فرشتگان است. او دو بار در صور خود می‌دمد، در صور اول، که نزدیک برپایی قیامت است همه می‌میرند و جهان نابود می‌شود، کوه‌ها متلاشی می‌شوند، خورشید خاموش می‌شود و... خود اسرافیل هم می‌میرد، هیچ موجود زنده‌ای باقی نمی‌ماند.

مدتی می‌گذرد، وقتی که خدا بخواهد قیامت را برپا کند، اسرافیل را زنده می‌کند و او در صور خود می‌دمد. این صور دوم است.

اینجاست که قیامت برپا می‌شود، همه زنده می‌شوند و انسان‌ها از قبرهای خود خارج می‌شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند.

نازعات: آیه ۱۲ - ۱۰

يَقُولُونَ أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ (۱۰)

أَإِنَّا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً (۱۱) قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ (۱۲)

محمد ﷺ برای بُت پرستان مکه قرآن می‌خواند و به آنان خبر می‌داد که پس از مرگ، بار دیگر زنده خواهند شد و برای حسابرسی به پیشگاه تو خواهند آمد، آنان وقتی این سخنان را می‌شنیدند می‌گفتند: «آیا ما پس از مرگ، دوباره زنده خواهیم شد و به زندگی مجدد باز خواهیم گشت؟ آیا پس از آن که استخوان‌های ما پوسید و به خاک تبدیل شدیم، بار دیگر زنده خواهیم شد؟». آنان در این دنیا، ثروت زیادی داشتند و خیال می‌کردند که ثروت نشانه محبت و دوستی توست.

محمد ﷺ به آنان گفت که اگر دست از کفر برندارند در قیامت در جهنم خواهند سوخت.

آنان در جواب می‌گفتند: «ای محمد! اگر سخن تو راست باشد، در روز قیامت بسی زیانکار خواهیم بود، اما سخن تو دروغ است، زیرا خدا هرگز نمی‌پسندد ما زیانکار شویم. خدا در این دنیا ما را دوست داشته است و به ما ثروت داده است. این ثروت ما، نشانه دوستی خداست. پس در روز قیامت هم ما در آسایش خواهیم بود. تو ما را از جهنم می‌ترسانی، اما ما هرگز به جهنم نمی‌رویم، تو به دروغ این سخنان را می‌گویی».

این چه سخن باطلی بود که آنان می‌گفتند!

چرا آنان فکر می‌کردند محمد ﷺ دروغ می‌گوید؟ چرا فکر می‌کردند که در روز قیامت، در آسایش خواهند بود؟

هرگز ثروت، نشانه محبت تو نیست، تو اراده کرده‌ای تا انسان‌ها را امتحان کنی و برای همین انسان‌ها را فقیر یا ثروتمند می‌کنی، در روز قیامت هرگز به ثروت انسان‌ها نگاه نمی‌کنی، آنچه در آنجا ملاک است، ایمان و تقوا می‌باشد، آن بُت‌پرستانی که به یگانگی تو ایمان نیاورند، در آتش جهنم خواهند سوخت و آن وقت خواهند فهمید که سخن محمد ﷺ دروغ نبود، روز قیامت روزی است که آنان بسیار زیانکار خواهند شد.

نازعات: آیه ۱۴ - ۱۳

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) فَإِذَا هُمْ

بِالسَّاهِرَةِ (۱۴)

اکنون می‌خواهی با کافرانی که زنده شدن مردگان را عجیب می‌دانستند، سخن بگویی.

برپایی قیامت برای تو هیچ کاری ندارد، تو همه انسان‌ها را با یک ندا زنده

می‌کنی.

یک صیحه آسمانی!

تو اسرافیل را زنده می‌کنی و او برای بار دوم، در صور خود می‌دمد، ناگهان همه زنده می‌شوند و سر از قبرها برمی‌دارند و در صحرای قیامت، حاضر می‌شوند.

نازعات: آیه ۱۹ - ۱۵

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۱۵) إِذْ نَادَاهُ

رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۶) اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۱۷)

فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَٰهٌ إِلَّا أَن تَزْكَىٰ (۱۸) وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ (۱۹)

با کافرانی که روز قیامت و بهشت و جهنم را انکار می‌کردند سخن گفتی، تو می‌دانی که ریشه همه این انکارها، سرکشی و طغیان انسان است، اکنون می‌خواهی سرگذشت فرعون را بیان کنی، همان فرعونی که بزرگ‌ترین طغیانگر تاریخ بود، تو ماجرای او را ذکر می‌کنی شاید کافران درس بگیرند و از خواب غفلت بیدار شوند.

تو موسی علیه السلام را به پیامبری برگزیدی و از او خواستی برای هدایت فرعون به سوی او برود، به داستان آن شبی که موسی علیه السلام را به پیامبری انتخاب کردی، اشاره می‌کنی:

موسی علیه السلام در مصر به دنیا آمد و در کاخ فرعون بزرگ شد، وقتی او به سن جوانی رسید، برای او حادثه‌ای پیش آمد که ناچار شد از مصر فرار کند. او از مصر به «مدین» آمد و با شعیب علیه السلام که پیامبری از پیامبران تو بود، آشنا شد و با دختر او ازدواج کرد.

موسی ﷺ ده سال در مدین ماند و بعد از ده سال تصمیم گرفت به مصر بازگردد، او راهی طولانی تا مصر در پیش داشت. او شبی، در سرما و طوفان گرفتار شد و در آن تاریکی راه را گم کرد، او به جای این که به سوی مصر برود، به سمت جنوب صحرای سینا به پیش رفت تا این که نزدیک رشته کوه «طور» رسید. او به سمت راست خود نگاه کرد، آتشی در تاریکی شب دید. آن نور از «درّه طوی» بود. (درّه طوی، سمت راست کوه طور بود).

موسی ﷺ نمی دانست که به چه مهمانی بزرگی فرا خوانده شده است، او نمی دانست که این گم کردن راه، بهانه ای برای رسیدن به این سرزمین بوده است. او از خانواده خود خواست تا در آنجا منتظر بمانند تا به سوی آتش برود و کمکی بیاورد.

موسی ﷺ به سوی آتش آمد، دید نور از درختی شعله ور است. اینجا بود که تو با او سخن گفتی و او را به پیامبری مبعوث کردی.

یکی از سخنان تو با موسی ﷺ این بود: «ای موسی! به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است. به فرعون بگو آیا می خواهی که از کفر پاک شوی؟ ای موسی! به فرعون بگو که من تو را به سوی خدایت هدایت می کنم تا از او بترسی و دست از طغیان برداری».

این گونه بود که تو معجزات متعددی به موسی ﷺ عطا کردی و او آماده شد تا این مأموریت تو را انجام دهد.

نازعات: آیه ۲۶ - ۲۰

فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى (۲۰) فَكَذَّبَ

وَعَصَى (۲۱) ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى (۲۲) فَحَشَرَ فَنَادَى (۲۳) فَقَالَ أَنَا

رَبُّكُمْ الْأَعْلَى (۲۴) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى (۲۵) إِنَّ فِي
ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى (۲۶)

موسی ﷺ نزد فرعون رفت و به او گفت:

— ای فرعون! من فرستاده خدای تو هستم.

— ای موسی! بگو بدانم خدای شما کیست؟ مگر غیر از من خدای دیگری وجود دارد؟ اگر راست می‌گویی، معجزه خود را نشان بده!

در این هنگام، موسی ﷺ عصای خود را بر زمین انداخت، به قدرت تو، آن عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد، اژدهایی بزرگ که می‌رفت تخت فرعون را ببلعد. فرعون تا این منظره را دید، فریاد زد: «ای موسی این اژدها را بگیر». موسی ﷺ دست دراز کرد و آن اژدها تبدیل به عصا شد.

آری، موسی ﷺ این معجزه بزرگ را نشان او داد، اما فرعون این معجزه را جادو خواند و عصیان کرد و از پذیرفتن سخن موسی ﷺ روی‌گرداند و برای نابودی آیین موسی ﷺ تلاش نمود.

او به موسی ﷺ رو کرد و گفت: «تو به اینجا آمده‌ای تا با سحر و جادوی خود ما را از وطنمان بیرون کنی، من نیز جادویی برای تو می‌آورم».

فرعون دستور داد تا جادوگران از سرتاسر کشور مصر جمع شوند و در روز مشخصی با موسی ﷺ مبارزه کنند. او به پیروان خود گفت: «من پروردگار بزرگ شما هستم».

جادوگران به شهر مصر آمدند، همه مردم جمع شدند، جادوگران، بساط جادوگری خود را به زمین انداختند. موسی ﷺ عصایش را به زمین انداخت،

ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد و با سرعت همه وسایل جادوگری که در آنجا بود، بلعید. جادوگران که در جادوگری استاد بودند، فهمیدند که عصای موسی ﷺ، جادو نیست، بلکه معجزه است، آنان به موسی ﷺ ایمان آوردند. فرعون بسیار عصبانی شد و آنان را تهدید کرد، آنان دست از ایمان خود برنداشتند و همگی مظلومانه شهید شدند.

سال‌های سال گذشت، تو به فرعون مهلت دادی و او در این مدت به ظلم و ستم خویش ادامه داد، سرانجام تو به موسی ﷺ فرمان دادی تا شب هنگام به سوی فلسطین حرکت کند، موسی ﷺ دستور حرکت داد، او با بنی اسرائیل به رود نیل رسیدند، از موسی ﷺ خواستی عصای خود را به آب بزند، رود نیل شکافته شد و موسی ﷺ و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون از پشت سر رسید، نگاه کرد و دید که رود نیل شکافته شده است، همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اولش بازگشت و همه آنها در آب غرق شدند و دیگر اثری از آن سپاه باشکوه باقی نماند.

این‌گونه بود که تو فرعون را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساختی، او در رود نیل غرق شد و بعد از مرگ نیز روح او در آتشی سوزان گرفتار شد و روز قیامت هم او را به جهنم گرفتار می‌سازی.

این سرگذشت فرعون بود، این سرگذشت، مایه عبرت برای کسی است که از عذاب تو می‌ترسد.

کشور مصر، کشوری آباد بود و آبادانی آن به خاطر رود نیل بود، فرعون خود را صاحبِ رود نیل می دانست. فرعون بُت پرست بود و خودش را پروردگار مردم مصر می دانست.

در آیه ۱۴ این سوره چنین می خوانم: «فرعون به مردم گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم».

در آیه ۱۲۷ سوره اعراف آمده است که پیروان فرعون به فرعون گفتند: «چرا موسی و یارانش را به حال خود رها کرده ای تا در زمین فساد کنند و پرستش تو و خدایان تو را رها کنند؟».

در آیه ۳۸ سوره قصص آمده است که فرعون به موسی علیه السلام گفت: «من خدایی غیر از خود نمی شناسم».

وقتی این سه آیه را با هم بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم:

۱ - مردم مصر به خدایان آسمان و خدای زمین باور داشتند، آنان فرعون را خدای زمین و صاحب رود نیل می دانستند.

۲ - مردم مصر و حتّی خود فرعون، خدایان آسمان را می پرستیدند. فرعون قدرت خود را از خدای آسمان ها می دانست.

۳ - خدای آسمان ها در نظر آنان در بُت ها جلوه کرده بود، آنان در مقابل بت ها سجده می کردند و بر این باور بودند که روح خدایان آسمان در این بت ها جلوه کرده است.

۴ - مردم مصر با یکتاپرستی فاصله زیادی داشتند، آنان هم بُت های مختلف را می پرستیدند و هم در مقابل فرعون به عنوان خدای زمین سجده می کردند.

نازعات: آیه ۳۳-۲۷

أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا (۲۷)
 رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹)
 وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (۳۱)
 وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا (۳۲) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۳)

تو محمد ﷺ را برای هدایت مردم فرستادی، اما انسان‌های مغرور، سخن او را نپذیرفتند، محمد ﷺ برای آنان از روز قیامت سخن گفت، اما آنان قیامت را دروغ پنداشتند و گفتند: «خدا چگونه می‌تواند ما را زنده کند؟». تو اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا از آنان این سؤال را بپرسد: «آیا زنده کردن شما در روز قیامت سخت‌تر از جهانی است که خدا آفریده است؟».

زمین در مقابل خورشید ذره‌ای بیش نیست. می‌توان یک میلیون و سیصد هزار زمین را در خورشید جای داد، اما تو ستاره‌ای آفریده‌ای که می‌تواند هشت میلیارد خورشید را درون خود جای دهد. نام این ستاره «وی. یو» می‌باشد، در زمان قدیم به آن «کَلْبُ اکبر» می‌گفتند. این ستاره، ده میلیون میلیارد برابر زمین است. تعداد ستارگان کشف شده این است: «ده هزار میلیارد میلیارد».

این گوشه‌ای از عظمت جهانی است که تو آن را آفریده‌ای، اما این انسان چرا دچار غرور می‌شود؟

اکنون گوشه‌ای از نعمت‌هایی که برای انسان آفریدی ذکر می‌کنی، شاید اواز خواب غفلت بیدار شود:

تو سقف آسمان را برافراستی و به آن نظم بخشیدی، شب را تاریک و روز را روشن ساختی. تو زمین را گستراندی، از زمین چشمه‌سارها و چاه‌ها بیرون آوردی و بر روی زمین، چراگاه قرار دادی. تو کوه‌ها را روی زمین ثابت و استوار قرار دادی تا مایه آرامش زمین باشند.

تو نعمت‌های فراوان برای انسان قرار دادی، غذای چهارپایان را در طبیعت رویاندی تا آن‌ها از آن بخورند و انسان از شیر و گوشت و پشم آنان بهره ببرد.

نازعات: آیه ۴۱ - ۳۴

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى (۳۴) يَوْمَ
يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (۳۵) وَبُرْزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى (۳۶) فَأَمَّا
مَنْ طَعَى (۳۷) وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ
الْمَأْوَى (۳۹) وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ
الْهَوَى (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۱)

بار دیگر از حادثه قیامت سخن می‌گویی:

هنگامی که آن حادثه بزرگ، روی دهد، هر انسانی به سزای اعمال خود می‌رسد.

در روز قیامت، همه از خواب غفلت بیدار می‌شوند و انسان‌هایی که راه کفر را پیموده‌اند به یاد اعمال خود می‌افتند، اما این تذکر و یادآوری، سودی برای آنان ندارد، آنان هیچ کاری از دستشان برنمی‌آید، توبه در آن روز فایده‌ای

ندارد، دیگر کار از کار گذشته است، پشیمانی سودی ندارد.
 آن روز، پرده‌ها و حجاب‌ها کنار می‌رود، جهنم در پیش چشم همه آشکار می‌شود و انسان‌ها دو گروه می‌شوند:
 گروهی که عصیانگری کرده‌اند و فقط به فکر زندگی دنیا بوده‌اند و برای قیامت توشه‌ای برنگرفته‌اند. جایگاه چنین افرادی، آتش جهنم است.
 گروهی هم به روز قیامت ایمان داشتند و از عذاب تو هراس داشتند و از گناه دوری کردند، آنان از هوای نفس، دوری نمودند، جایگاه آنان در بهشت خواهد بود.

نازعات: آیه ۴۵ - ۴۲

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ

مُرْسَاهَا (۴۲) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا (۴۳) إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا (۴۴)

إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَّنْ يَخْشَاهَا (۴۵)

محمد ﷺ برای کافران مکه از روز قیامت سخن می‌گفت، آنان به محمد ﷺ گفتند: «این قیامتی که تو از آن سخن می‌گویی چه زمانی واقع می‌شود؟»
 علم به زمان برپایی قیامت، فقط مخصوص توست، هیچ کس به غیر از تو نمی‌داند قیامت چه زمانی برپا می‌شود، پس تو با محمد ﷺ چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! آنان از تو درباره زمان قیامت می‌پرسند، تو چه اطلاعی از زمان قیامت داری که بخواهی به آنان جواب دهی! علم زمان قیامت نزد من است و هیچ کس از آن آگاه نیست.

ای محمد! تو فقط وظیفه داری کسانی را که به قیامت عقیده دارند، از عذاب

من بترسانی. تو وظیفه نداری کاری کنی که انسان‌ها به اجبار، ایمان بیاورند. تو پیام مرا به آنان برسان و راه هدایت را برای آنان آشکار کن، مهم این است که حق برای آنان روشن شود، وظیفه تو این است، کسانی که به قیامت باور دارند سخن تو را می‌پذیرند و کسانی هم که به قیامت باور ندارند، حجت بر آنان تمام می‌شود و روز قیامت نمی‌توانند اعتراض کنند که چرا پیامبری برای آنان فرستاده نشد.

به راستی چرا زمان قیامت نامعلوم است؟ چرا کسی جز تو از آن خبر ندارد؟ این عدم آگاهی بشر از زمان رستاخیز و ناگهانی بودن آن، سبب می‌شود تا مردم، روز قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند و خود را برای نجات از سختی‌های آن روز آماده کنند و از گناهان دوری نمایند. همه باید خود را برای روز قیامت آماده کنند، تو زمان قیامت را از همه پنهان داشته‌ای تا هیچ کس خود را در امان نبیند و قیامت را دور نبیند، انسانی که همواره شیفته دنیا می‌شود، بهتر است نداند قیامت چه زمانی است، این برای سعادت او بهتر است، زیرا هر لحظه که به یاد قیامت می‌افتد، آن را نزدیک می‌بیند.

نازعات: آیه ۴۶

كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبِثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ

ضُحَاهَا (۴۶)

روز قیامت برپا می‌شود و کافران آن روز را با چشم خود می‌بینند، آن روز آن قدر برای آنان سخت به نظر می‌آید که احساس می‌کنند گویا در دنیا فقط

یک شامگاه یا صبح بوده‌اند.
آری، روز قیامت، روز حسرت کافران است، آنان زندگی آخرت را با زندگی دنیا مقایسه می‌کنند، همه لذت‌ها و خوشی‌های دنیا کوتاه بود و چقدر زود گذشت، آری، زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت چقدر کوتاه است!
خوشا به حال کسی که سختی این یک روزه را به جان خرید و سعادت همیشگی آخرت را به دست آورد!
وای به حال کسی که خوشی یک روزه دنیا را به دست آورد و خوشی همیشگی آخرت را از دست داد!

سوره عَبَسَ

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۰ قرآن می‌باشد.
«عَبَسَ» به این معناست: «اخم کرد و چهره در هم کشید»، در آیه اول این
سوره این واژه آمده است، به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده‌اند.

عَبَسَ: آیه ۱۶ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَبَسَ وَتَوَلَّى (۱)
أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ
الذِّكْرَى (۴) أَمَّا مَنْ اسْتَعْنى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا
يَزَّكَّى (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ
تَالِهَى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ
مُكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ
بَرَرَةٍ (۱۶)

محمد ﷺ در مکه است و به تازگی حرکت خود را آغاز کرده است، او
می‌خواهد ارزش‌های جامعه جاهلی را تغییر دهد، ارزش‌های خرافی را کنار
بزند و ارزش‌های آسمانی را جایگزین آن کند. جامعه‌ای که سال‌های سال به

دور از دین و مکتبی آسمانی بوده به ثروت و مال دنیا، ارزش داده است، مردم آن جامعه تصوّر می‌کردند هر کس ثروت بیشتری دارد، نزد تو مقام بالاتری دارد. آنان ثروت را نشانه دوستی تو می‌دانستند و فقر را نشانه خشم تو! پیامبر در آن فضا، مردم را به اسلام دعوت کرد، گروهی به او ایمان آوردند، و همراه پیامبر نماز می‌خواندند، اما هنوز زمان زیادی لازم بود تا آنان به طور کامل از فرهنگ جاهلیت فاصله بگیرند.

یکی از آن مسلمانان، «عثمان» بود، او با بزرگان مکه فامیل بود، بزرگان مکه ثروت بسیار زیادی داشتند. مدّتی بود که عثمان به این فکر بود تا درباره اسلام با بزرگان مکه سخن بگوید.

آری، عثمان به دنبال فرصت مناسبی برای این کار بود، روزی او با بزرگان مکه سخن گفت و از آنان خواست تا همراه او نزد محمد ﷺ بروند و سخن او را بشنوند. بزرگان مکه سخن عثمان را پذیرفتند، البته آنان قصد نداشتند ایمان بیاورند، فقط به خاطر این که دل عثمان نشکند، این پیشنهاد را قبول کردند و گفتند: «نزد محمد ﷺ می‌رویم و سخن او را می‌شنویم، اما به او ایمان نمی‌آوریم». آنان اسیر لجاجت شده بودند، حقّ را می‌شناختند ولی تصمیم گرفته بودند آن را انکار کنند.

قرار شد که این جلسه در کنار کعبه برگزار شود. جلسه آغاز شد و محمد ﷺ شروع به سخن نمود و برای آنان قرآن خواند، عثمان خیلی خوشحال بود و امیدوار بود که تلاش او نتیجه دهد و مسلمان شدن بزرگان مکه به نام او تمام شود.

در این هنگام، فقیری نابینا با عجله به سوی آنان آمد تا مطالبی درباره اسلام بپرسد، گویا آن نابینا خارج از مکه زندگی می‌کرد و چیزهایی درباره اسلام

شنیده بود، حالا به مکه آمده است، از مردم سؤال کرده است که محمد ﷺ کجاست.

مردم محمد ﷺ را نشان او داده بودند و او با عجله آمد و صدا زد: «ای محمد! من آمده‌ام تا تو برایم از اسلام بگویی».

محمد ﷺ از جا بلند شد و دست نابینا را گرفت، سپس از عثمان که در کنار او بود، خواست بلند شود تا آن مرد نابینا بنشیند.

عثمان وقتی این صحنه را دید، اخم کرد و از مرد نابینا، رو برگرداند، عثمان با خود گفت: «چرا محمد ﷺ سخن خود را قطع کرد؟ چرا جلسه را به هم زد؟ کاش این نابینا الآن نمی‌آمد! کاش پیامبر به سخن خود با بزرگان مکه ادامه می‌داد، این بزرگان مکه، ثروت زیادی دارند و افراد مهمی هستند و سخن گفتن با آنان لازم‌تر است».

عثمان ناراحت شد که چرا محمد ﷺ این قدر به این فقیر نابینا، احترام گذاشت، چرا محمد او را که لباسی پاره و فقیرانه به تن داشت بر عثمان برتری داد، مگر فقر نشانه خشم خدا نیست! هنوز فرهنگ جاهلیت در ذهن عثمان بود، او فکر می‌کرد که آن نابینای فقیر، پیش خدا ارزشی ندارد، اگر خدا او را دوست می‌داشت او را به فقر و کوری مبتلا نمی‌کرد!

این فکر خطرناکی بود که در ذهن خیلی‌ها بود!

وقت آن بود که این باور اصلاح شود، قرآن باید به همه هشدار بدهد که هرگز فقر و بلا، نشانه خشم تو نیست! ثروت و پول، نشانه شخصیت و ارزش انسان‌ها نیست، چه بسا ممکن است خدا به کافری ثروت زیادی دهد و مؤمنی را در فقر نگاه دارد، خدا بر اساس حکمت عمل می‌کند.

جبرئیل نازل شد و این سوره را برای پیامبر خواند، همه مسلمانان از این

ماجرا باخبر شدند و آنان فهمیدند نه ثروت، نشانه دوستی خداست و نه فقر نشانه خشم خدا!

همه نزد خدا یکسان هستند، ارزش انسان‌ها فقط به ایمان و پرهیزکاری آنان است.

اکنون آیات ۱ تا ۱۶ این سوره را می‌خوانم:

یکی از مسلمانان، اخم کرد و چهره در هم کشید و روی برگرداند، (وقتی نابینایی نزدش آمد).

ای مسلمانی که چنین رفتار کردی! تو چه می‌دانی شاید آن مرد نابینا که نزد محمد ﷺ آمد، می‌خواست از گناه شرک و بت‌پرستی، توبه کند و پاک و پاکیزه شود. شاید او آمده بود تا سخنان محمد ﷺ را بشنود و پند گیرد و آن پند، به حال او، مفید واقع شود، اما تو به ثروتمندی که خود را بی‌نیاز از پند و موعظه می‌داند توجه می‌کنی در حالی که اگر آن ثروتمند ایمان نیاورد، تو مسئولیتی نداری زیرا او اسیر لجاجت شده است، حق را می‌شناسد و آن را انکار می‌کند. ای مسلمانی که چنین رفتار کردی! نابینایی که برای ایمان آوردن به سوی تو می‌آید و مردی خدا ترس و پرهیزکار است، از او غافل می‌شوی! تو می‌خواستی بزرگان مکه را مسلمان کنی، اما آنان خود را از ایمان بی‌نیاز می‌بینند و قرآن را جادو می‌دانند.

هرگز چنین نیست، قرآن پند و موعظه برای همه است، هر کس که بخواهد از آن پند می‌گیرد. قرآن در لوح‌های باارزشی نوشته شده است، این لوح‌ها بسیار بلندمرتبه و پاکیزه می‌باشند و در دست فرشتگان وحی است، همان فرشتگانی که گرامی و نیکوکار هستند.

* * *

لازم می‌بینم در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکتهٔ اوّل

افرادی مانند عثمان، گاهی برای اسلام تبلیغ می‌کردند، اما آنان بیشتر دوست داشتند که ثروتمندان مسلمان شوند و بیشتر وقت خود را صرف جذب ثروتمندان می‌نمودند، ولی اگر شخص فقیری نزد آنان می‌آمد و از اسلام از آنان سؤال می‌کرد به آن فقیر توجهی نمی‌کردند.

این کار آنان، ریشه در فرهنگ غلط جاهلی داشت که ثروت را ارزش بزرگی می‌دانستند. یکی از مهم‌ترین آموزه‌های قرآن این است که ثروت، نشانهٔ شخصیت و ارزش انسان‌ها نیست.

* نکتهٔ دوم

با توجه به مطالبی که بیان شد، روشن شد که عثمان که بعداً خلیفهٔ سوم مسلمانان شد به آن نابینا احم کرد و از او روی برگرداند، اما عده‌ای از مفسران در کتاب‌های خود نوشته‌اند: «پیامبر به آن نابینا احم کرد و از او رو برگرداند». اصل این مطلب از کتاب‌های اهل سنت است. آنان داستان عجیبی را هم نقل کرده‌اند.

من در ابتدا خلاصه این داستان را نقل می‌کنم: مفسران اهل سنت می‌گویند: «پیامبر با عده‌ای از بزرگان مکه که یکی از آنان ابوجهل بود سخن می‌گفت و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد، در این هنگام نابینایی به نام ابن مکتوم نزد پیامبر آمد و از پیامبر سؤالی نمود، پیامبر احم کرد و از او رو برگرداند».

آیا این داستان حقیقت دارد؟

در این داستان نام دو نفر را می‌بینیم:

ابوجهل: یکی از بزرگان مکه.

ابن مکتوم: نابینایی که قصد داشت مسلمان شود.

اکنون تاریخ را بررسی می‌کنم:

این ماجرا در کجا روی داده است؟

این سؤال من دو جواب دارد:

جواب اول: این ماجرا در مدینه روی داده است. اکنون من می‌گویم: ابوجهل که در جنگ بدر در سال دوم هجری کشته شد و هرگز پایش به مدینه نرسید. پس از آن که پیامبر به مدینه هجرت کرد، هرگز پای ابوجهل به مدینه نرسیده بود!

جواب دوم: این ماجرا در مکه روی داده است، اکنون من می‌گویم: ابن مکتوم اهل مدینه است. او بعد از هجرت پیامبر به مدینه، مسلمان شد. ابن مکتوم تا قبل از سال دوم هجری، هرگز به مکه نیامده بود. ابوجهل در سال دوم کشته شد، پس این حادثه باید قبل از سال دوم، روی داده باشد، هرگز ابن مکتوم قبل از آن تاریخ به مکه سفر نکرده است!

چه کسی به این دو سؤال من جواب می‌دهد؟

آنان که این داستان را ساختند، فکر نکردند که داستان خود را به گونه‌ای بسازند که با واقعیت‌های تاریخی، سازگار باشد!

آری، اگر آنان نام ابوجهل و نام ابن مکتوم را ذکر نمی‌کردند، دروغ آنان آشکار نمی‌شد.

اما خدا همواره دین خود را حفظ می‌کند، از آبروی پیامبر خود دفاع می‌کند، درست است که عده‌ای خواسته‌اند با این کار به شخصیت پیامبر خدشه وارد کنند، اما خدا حقیقت را آشکار می‌کند.

من احتمال قوی می‌دهم که وقتی عثمان به عنوان خلیفه سوم، انتخاب شد، طرفداران او این داستان را ساختند. این عثمان بود که حکومت شام (سوریه) را به معاویه داد و پس از آن، حکومت از آن معاویه و یزید شد. آنان شنیده بودند این آیات درباره عثمان نازل شده است، برای این که آن ماجرا از یادها برود، چنین داستانی را ساختند و به پیامبر اسلام این نسبت را دادند و گفتند که پیامبر به آن نابینا، اخم کرد و از او روبرگرداند، اما حقیقت هیچ‌گاه مخفی نمی‌ماند، این وعده خداست.

* نکته سوم

عثمان به آن نابینا اخم کرد و این آیه نازل شد، اما قرآن برای همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد، در هر زمانی هر مسلمانی که بخواهد دین اسلام را تبلیغ کند، باید پیام این آیات را به یاد داشته باشد، کسی که از دین خدا دم می‌زند، باید رفتارش با ثروتمند و فقیر، یکسان باشد. این هشدار بزرگی است. اگر روزی در جامعه دیدم کسانی که دین را تبلیغ می‌کنند، به ثروتمندان بیشتر احترام می‌گذارند، باید بدانم که آنان به خطا رفته‌اند و راهی را پیموده‌اند که عثمان پیمود!

عَبَسَ: آیه ۲۳ - ۱۷

قُلِ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ
خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ
أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا
أَمَرَهُ (۲۳)

تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، اما بزرگان مکه آن را دروغ پنداشتند و به آن ایمان نیاوردند، سخن خویش را چنین ادامه می دهی:

مرگ بر کافر و ناسپاسی که حق و حقیقت را شناخت و آن را انکار کرد! به راستی که او چقدر ناسپاس است!

او گرفتار غرور و تکبر شده است! چرا او فکر نمی کند که از چه آفریده شده است؟

از نطفه ای بدبو!

تو او را از نطفه ای ناچیز آفریدی و سپس به او تکامل جسم و روح بخشیدی و او را به این صورت درآوردی و راه هدایت را به او نشان دادی، به او مهلت می دهی تا در این دنیا زندگی کند، سپس مرگ او را می رسانی و جانش را می گیری و او را در قبر جای می دهی و هر وقت که بخواهی، قیامت را برپا می کنی و او را زنده می کنی تا به حسابش رسیدگی کنی.

تو این همه نعمت به انسان دادی، زندگی و مرگ او در دست توست، اما آیا او تو را می پرستد و شکر تو را به جا می آورد؟

هرگز. او راه کفر را برمیگزیند و از فرمان تو اطاعت نمی کند، او گردنکشی می کند و حق را انکار می کند و از سعادت و رستگاری محروم می شود.

عَبَسَ: آیه ۳۲ - ۲۴

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا
الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷)
وَعَبَبْنَا وَقَضَبْنَا (۲۸) وَزَيَّنَّا وَنَحَلَّا (۲۹) وَحَدَّائِقَ غُلْبًا (۳۰)
وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنعَامِكُمْ (۳۲)

اکنون تو از انسان می خواهی تا در غذایی که می خورد اندیشه کند، غذایی که او می خورد، چگونه تهیه شده است.

تو از آسمان، باران فرو فرستادی و سپس زمین را شکافتی و از آن، دانه های فراوانی رویاندی.

همچنین تو انگور و سبزی ها و زیتون و خرما و باغ هایی پر از درختان را آفریدی، انواع میوه پدیدار ساختی و چراگاه برای چهارپایان آفریدی تا انسان ها چهارپایان خود را در چراگاه بچرانند و از گوشت، شیر و پشم آن ها استفاده کنند، تو انواع رزق و روزی ها را برای انسان ها و چهارپایان آنان قرار دادی. به راستی آیا انسان شکر این نعمت های تو را به جا خواهد آورد؟

نام او زید بود و در بازار کوفه روغن می فروخت. او یک بار به مدینه آمد و به خانه امام باقر علیه السلام رفت و از آن حضرت درباره آیه ۲۴ این سوره سؤال کرد. او رو به آن حضرت کرد و گفت:

— آقای من! خدا از انسان می خواهد تا به غذای خود نگاه کند، به نظر شما منظور از این سخن چیست؟

— ای زید! خدا از انسان می خواهد تا دقت کند که علم و دانش خود را از کجا می گیرد.

آن روز زید به فکر فرو رفت، او فهمید همان طور که باید به غذای جسم خود دقت کند، باید به غذای روح خود هم توجه کند، او باید بداند که سرچشمه دانشی که فرا می گیرد، کجاست. خیلی ها برای سعادت انسان، برنامه هایی دارند، اما این برنامه ها از کجا سرچشمه گرفته است؟

اگر من به این سخن امام باقر علیه السلام دقت کنم، هرگز جذب عرفان های نو ظهور

نمی‌شوم و فریب کسانی که دزد راه هستند، نمی‌خورم. روح انسان نیاز به غذایی پاک و پاکیزه دارد، علمی که از قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام سرچشمه گرفته است، علمی است واقعی که سبب رستگاری انسان می‌گردد. نباید برای فراگیری آموزه‌های دینی به هر سخنی گوش فرا داد، پیامبر مسلمانان را به پیروی از قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام سفارش نمود، هر کس راه قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام را بپیماید به علم حقیقی دست یافته است.

در آیه ۳۱ واژه «أَب» ذکر شده است. این واژه تشدید دارد، واژه «أَب» اگر بدون تشدید باشد به معنای «پدر» می‌باشد، اما اگر تشدید داشته باشد، معنای «چراگاه» را می‌دهد. این مطلب را در همه کتاب‌های لغت نوشته‌اند، هر کس مختصر اطلاعی از واژه‌های زبان عربی داشته باشد، این معنا را می‌داند.

این واژه ماجرای جالبی دارد که آن را در اینجا ذکر می‌کنم: روزی، عُمَر (خلیفه دوم) بالای منبر بود و برای مردم سخنرانی می‌کرد، او این سوره را خواند و به آیه ۳۱ رسید و واژه «أَب» را خواند و سپس رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم! به خدا قسم! معنای این آیه سخت است»، بعد با خود چنین گفت: «ای عمر! چه اشکالی دارد که معنای این واژه را ندانی». سپس به مردم گفت: «ای مردم! از قرآن چیزی را پیروی کنید که معنای آن را می‌دانید، اما آنچه را که معنای آن را نمی‌دانید به خدا واگذار کنید».^(۹)

وقتی من این ماجرا را خواندم، تعجب کردم، به راستی چگونه عُمَر، رهبر و خلیفه مسلمانان شده بود در حالی که معنای این واژه را نمی‌دانست؟ این چه اسلامی است که رهبر آن، معنای واژه‌های قرآن را نمی‌داند و بر بالای منبر چنین سخن می‌گوید؟ هدف او از این سخن چه بود؟ او

می‌خواست روحیه سؤال کردن را در جامعه کم‌رنگ کند. او مسلمانان را از سؤال کردن درباره آنچه نمی‌دانند، نهی کرد.

عُمر می‌دانست که اگر مردم بخواهند به جواب سؤالهای خود برسند، ناچار هستند به در خانه علی علیه السلام بروند، علی علیه السلام کسی است که شایستگی رهبری جامعه را دارد. عُمر شیوه‌ای را در جامعه بنا کرد تا ندانستن، عیب نباشد و دیگر کسی به دنبال جواب ندانسته‌ها نباشد، او فریاد برآورد: «آنچه از آیات قرآن را نمی‌دانید به خدا واگذار کنید و درباره آن سؤال نکنید».

وقتی این ماجرا به گوش علی علیه السلام رسید چنین فرمود: «چقدر عجیب است! آیا عُمر نمی‌دانست که آب به معنای گیاهان خودرو و چراگاه است؟» (۱۰)

ماجرایی از عُمر نقل کردم که مردم را از سؤال درباره ندانسته‌ها نهی کرد، اکنون می‌خواهم ماجرای از جنگ جَمَل را نیز نقل کنم.

دشمنان به شهر بصره حمله کردند و گروهی از مردم بی‌گناه را به شهادت رساندند، علی علیه السلام با لشکریان خود به سوی بصره حرکت کرد. لشکر او به بصره رسید، علی علیه السلام مشغول سامان‌دهی لشکریان خود بود، او می‌خواست گروهی از سربازان شجاع خود را به میدان بفرستد.

همه آماده نبرد بودند، در این میان صدایی به گوش می‌رسد، یکی با علی علیه السلام چنین سخن گفت: «آیا تو می‌گویی خدا یکی است؟».

همه نگاه‌ها به آن سو خیره شد، جوانی در مقابل علی علیه السلام ایستاده بود، او به جای شمشیر، چوبی به دست داشت، همان چوبی که با آن شترهایش را می‌چراند، او چوپانی بود که فرصت را برای سؤال خود مناسب دیده بود! چند نفر به سوی او رفتند و گفتند: «ای عرب بیابانی! این چه وقت سؤال

است؟ مگر نمی بینی که علی علیه السلام باید لشکریان خود را سامان دهی کند، امروز روز جنگ است، نه روز سؤال!».

مرد عرب سر خود را پایین انداخت، او نمی دانست چه بگوید، مدت ها بود که این سؤال را در ذهن خود داشت، آن روز، علی علیه السلام را پیدا کرده بود و می خواست از او جواب خود را بشنود.

ناگهان صدای مهربان علی علیه السلام سکوت را می شکند: «یاران من! با او کاری نداشته باشید! این جوان به دنبال فهم دین است. ما هم به خاطر همین به این جنگ آمده ایم. تنها چیزی که ما از کسانی که در این میدان به جنگ ما آمده اند می خواهیم، همین است».

پس از آن علی علیه السلام با آن جوان سخن گفت و جواب سؤال او را داد و به او فهماند که منظور از یکی بودن خدا چیست، خدا یکی است یعنی خدا از اجزای مختلفی تشکیل نشده است. انسان از سر و دست و پا تشکیل شده است، اما خدا هیچ اجزایی ندارد، خدا یکی است.

این سخن علی علیه السلام برای همیشه به یادگار ماند، پیروان علی علیه السلام هم باید این گونه باشند. (۱۱)

کسانی که پیرو مکتب علی علیه السلام هستند، هرگز از سؤال نمی هراسند. مکتب شیعه از سؤال هراسی ندارد. سؤال، حرمت دارد و کسی که سؤال می کند، احترام دارد، او در جستجوی دانش است. کسی که سؤال می کند و می خواهد بفهمد، باید به سؤال او پاسخ داد.

کسانی که از مکتب اهل بیت علیهم السلام دور افتاده اند، از سؤال وحشت دارند، چون از علم و دانش بهره ای ندارند، از سؤال می هراسند.

در اینجا ماجرای از «مالک بن انس» را نقل می‌کنم، او یکی از بزرگ‌ترین علمای اهل سنت است. او پیرو عمر خلیفه دوم است و راه و روش او را ادامه داده است!

مسافری به شهر مدینه آمده بود، نزد «مالک بن انس» رفت، او سؤالی داشت و به دنبال فرصتی بود تا سؤال خود را مطرح کند. او می‌خواست درباره شناخت خدا سؤال کند، او رو به مالک بن انس کرد و سؤال خود را پرسید.

مالک بن انس در جواب او چنین گفت: «مگر نمی‌دانی که سؤال درباره خدا حرام و بدعت است؟ من می‌ترسم که تو شیطان باشی». بعد دستور داد تا آن مسافر را از مسجد بیرون کنند. (۱۲)

لحظه‌ای فکر می‌کنم، امام من، علی علیه السلام است و امام سنی‌ها، مالک بن انس! چقدر تفاوت بین این دو امام است!

امام من در میدان جنگ هم به سؤال احترام می‌گذارد و برای کسی که درباره «خدا» پرسش دارد، جوابی زیبا می‌دهد، اما مالک بن انس، رئیس یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت (که مالکی‌ها، پیرو او هستند)، سؤال درباره خدا را بدعت می‌داند و سؤال کننده را شیطان!!

عَبَسَ: آیه ۳۷ - ۳۳

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ

أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ

يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷)

اکنون از نعمت‌هایی که به انسان‌ها دادی، نام بردی. باران، گیاهان، میوه‌ها، درختان، چراگاه و... آیا انسان شکر نعمت‌های تو را به جا خواهد آورد؟ کسانی که راه کفر را برمی‌گزینند و سپاس تو را به جا نمی‌آورند، باید بدانند که روزی سخت در پیش دارند، روزی که صدای صور اسرافیل به گوش آنان برسد، در آن روز همه زنده خواهند شد.

این صدای صور دوم اسرافیل است، صدایی که در همه جا طنین می‌اندازد و به فرمان تو، همه سر از خاک برمی‌دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند.

قیامت آن قدر برای انسان سخت است که همه چیز جز خود را فراموش می‌کند و فقط به فکر نجات خود است، پیوندها در آن روز گسسته می‌شود. در آن روز، هر کس از برادر و مادر و پدر و زن و فرزندان خود فرار می‌کند. روز قیامت، هر کس آن‌چنان به بدبختی خودش گرفتار است که همان گرفتاری‌ها، برایش کافی است و به دیگری فکر نمی‌کند.

وقتی این آیات را خواندم به فکر فرو رفتم. روز قیامت که فرا رسد، هر کسی به فکر خودش خواهد بود، اما فقط یک گروه هستند که به فکر دوستان خود خواهند بود. آنان چه کسانی هستند؟

اکنون وقت آن است که حدیثی از امام رضا علیه السلام نقل کنم:

امام رضا علیه السلام به یکی از شیعیان خود فرمود:

— هر کس به زیارت من بیاید، من در روز قیامت در سه جا به دیدار او می‌روم و او را از ترس و اضطراب نجات می‌دهم.

— آقای من! آن سه جا کجاست؟ تو در کجا به یاری آن‌ها می‌روی؟
 — روز قیامت فرا می‌رسد، وقتی نامهٔ اعمال آنان را به دستشان دهند، من به یاری آنان می‌روم، وقتی که آنان می‌خواهند از روی پل صراط عبور کنند، من به یاری آنان می‌روم، وقتی فرشتگان به حساب آنان رسیدگی می‌کنند، من به یاری آنان می‌روم. (۱۳)

وقتی این سخن امام رضا علیه السلام را خواندم، دانستم که هر کس با پیامبر و اهل بیت علیهم السلام او دوست شود، در روز قیامت او را تنها نمی‌گذارند. آری، خدا به اهل بیت علیهم السلام مقامی بس بزرگ داده است و به آنان اجازهٔ شفاعت داده است، آنان شیعیان خود را شفاعت می‌کنند و در سخت‌ترین لحظه‌های روز قیامت به یاری آنان می‌آیند.

سخن از زیارت امام رضا علیه السلام شد، شنیده‌ام که زیارت امام رضا علیه السلام ثواب یک میلیون حجّ دارد. (۱۴)

چرا یک زیارت، این همه ثواب دارد؟ اصلاً زیارت چیست؟

آیا کسی به این سؤال من پاسخ می‌دهد؟

زیارت، یعنی این که من در راه راست هستم!

ممکن است کسی نماز بخواند، اما منافق باشد، کسانی که در روز عاشورا، امام حسین علیه السلام را شهید کردند، نماز می‌خواندند و حجّ هم به جا آورده بودند، بعضی از آنان، چندین بار حجّ رفته بودند، اما راه را گم کردند.

مهم این است که انسان راه را گم نکند!

زیارت، نشان می‌دهد که راه را صحیح انتخاب کرده‌ام، برای همین است که این قدر ثواب دارد.

پذیرش امامت، همانند ریشه درخت است، ممکن است کسی همه شاخه‌های یک درخت را نابود کند، اما وقتی ریشه آن سالم است، بار دیگر آن درخت رشد می‌کند و شاخه و برگ می‌دهد، او در روز قیامت، امام رضا (ع) را در کنار خود خواهد دید.

امان از وقتی که ریشه خراب شده باشد!

کسی که ولایت ندارد، ریشه ندارد، نمازها و روزه‌های او، همانند شاخ و برگ درختی است که ریشه‌اش تباه شده است، به زودی نابود می‌شود و از بین می‌رود. او در روز قیامت، هیچ یار و یآوری نخواهد داشت.

عَبَسَ: آیه ۴۲ - ۳۸

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ

مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبْرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱)

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجِرَةُ (۴۲)

مردم در آن روز، دو گروه می‌شوند: گروه مؤمنان و گروه کافران. در آن روز، مؤمنان چهره‌های نورانی دارند و خندان و خوشحال‌اند زیرا فرشتگان آنان را به سوی بهشت جاودان راهنمایی می‌کنند. ولی در آن روز، کافران چهره‌هایی تیره و تار دارند، آنان رو سیاه و افسرده‌اند، آنان در دنیا راه کفر را پیمودند و به گناهان رو آوردند. فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنان می‌بندند و آنان را به سوی جهنم می‌کشانند.

مناسب است در اینجا سخنی را که پیامبر به علی (ع) فرموده است، بیان کنم، این سخن درباره شیعیان علی (ع) می‌باشد، همان کسانی که راه راست را

پیمودند، راه راست همان راه توحید، نبوت و امامت است.
پیامبر به علی علیه السلام چنین فرمود: «ای علی! وقتی روز قیامت فرا رسد، تو و شیعیانت از قبر بیرون می‌آیید در حالی که چهره‌های شما مانند ماه شب چهارده می‌درخشند. غم و غصه‌ها از دل‌های شما دور می‌شود، مردم همه در ترس و اضطراب هستند اما شما در امن و امان هستید».^(۱۵)
خوشا به حال کسی که شیعه واقعی علی علیه السلام است و در راه او گام برمی‌دارد!
روز قیامت، روز خوشحالی او خواهد بود.

سوره تکویر

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۱ قرآن می باشد.
«تکویر» به معنای «تاریک شدن» می باشد، در آیه اول این سوره از
تاریک شدن خورشید در آستانه قیامت سخن به میان آمده است و برای
همین این سوره را به این نام می نامند.

تکویر: آیه ۶ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا الشَّمْسُ
كُوِّرَتْ (۱) وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (۳) وَإِذَا
الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴) وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَإِذَا الْبِحَارُ
سُجِّرَتْ (۶)

اکنون می خواهی از روز قیامت و حوادثی که پیش از برپایی آن روی می دهد
سخن بگویی، تو می دانی که هیچ چیز برای سعادت انسان، بهتر از یاد قیامت
نیست، کسی که آن روز را به یاد داشته باشد، از گناهان دوری می کند، کسی که
به قیامت ایمان داشته باشد، از زشتی ها پرهیز می کند و برای آن روز، توشه
برمی گیرد.

اکنون نشانه‌های برپایی قیامت را بازگو می‌کنی:
 آن زمان که خورشید تیره و تار شود؛
 آن زمان که ستارگان بی‌نور شوند؛
 آن زمان که کوه‌ها متلاشی شوند و مانند گرد و غبار پراکنده می‌شوند و به حرکت درآیند.

آن زمان که با ارزش‌ترین اموال به دست فراموشی سپرده شود.
 آن زمان که حیوانات وحشی، کنار هم جمع شوند، حیواناتی که از یکدیگر می‌ترسند و از هم فرار می‌کنند، اما وقتی که قیامت برپا شود، ترس و وحشت آنان را هم فرا می‌گیرد، گوسفند به گرگ پناه می‌برد و آهوبه شیر! آنان از روی ترس دور هم جمع می‌شوند و دشمنی‌ها را فراموش می‌کنند، آنان دور هم جمع می‌شوند تا از شدت ترس خویش کم کنند، وقتی ترس از آن حادثه بزرگ با حیوانات چنین می‌کند، انسان‌ها چه خواهند کرد؟
 آن زمان که دریاها برافروخته شوند و به جوش آیند.

همه این حوادث نشان از پایان دنیا می‌دهد، اسرافیل در صور خود می‌دمد، همه می‌میرند، پس از آن تو جان اسرافیل را هم می‌گیری، هیچ موجود زنده‌ای در دنیا باقی نمی‌ماند، فقط تو می‌مانی و بس!

در اینجا خاطره‌ای را نقل می‌کنم: وقتی کودک بودم، یکی از همسایگان ما فوت کرد. وقتی پدرم خبر فوت او را شنید گفت: «این شتری است که در خانه همه خوابیده است». من از خانه بیرون آمدم و به در خانه همسایه رفتم تا آن شتر را ببینم!

بعداً فهمیدم که این کنایه است، منظور پدرم این بود که مرگ، برای همه

است.

اکنون به آیه چهار دقت می‌کنم، در این آیه از «عشار» سخن به میان آمده است.

عشار چیست؟

شتری که وقت زاییدن آن، نزدیک است.

در زمانی که قرآن نازل شد، با ارزش‌ترین چیز در میان مردم، همین شتر بود. چنین شتری بسیار ارزشمند و قیمتی بود، زیرا به زودی، بچه‌ای به دنیا می‌آورد و می‌توانستند از آن، شیر فراوان بدوشند.

امروزه نقش شتر در زندگی انسان کم‌رنگ شده است، مردم امروز چیزهای دیگری را با ارزش می‌دانند. امروز ماشین‌هایی که از بهترین امکانات برخوردار است، برای مردم جلوه دارد.

در این آیه، شتر به عنوان کنایه ذکر شده است، در ترجمه این آیه باید چنین گفت: «وقتی قیامت برپا می‌شود با ارزش‌ترین اموال به دست فراموشی سپرده می‌شود»، لازم نیست در هنگام برپایی قیامت، مردم شتر داشته باشند، معنای این آیه این است که انسان‌ها، ماشین‌های قیمتی، خانه‌های با ارزش و... را رها می‌کنند، ترس و وحشت چنان آنان را فرا می‌گیرد که ثروت‌های با ارزش خود را از یاد می‌برند، همان ثروت‌هایی که برای به دست آوردن آن، با یکدیگر رقابت می‌کردند، در آن روز، خزانه‌های پر از پول و طلای بانک‌ها به حال خود رها می‌شود و کسی سراغ آن‌ها نمی‌رود!

تکویر: آیه ۹ - ۷

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ

سُيِّلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹)

همه انسان‌ها و حتی فرشتگان و جن‌ها نابود شده‌اند، هیچ کس زنده نیست. مدّتی می‌گذرد. تو اراده می‌کنی تا همه را زنده کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می‌کنی، او در صور خود برای بار دوم می‌دمد، همه فرشتگان زنده می‌شوند، انسان‌ها سر از خاک برمی‌دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند. جن‌ها هم زنده می‌شوند. روز حسابرسی فرا رسیده است.

در آن روز، مؤمنان از کافران جدا می‌شوند، هر کس با همتای خود همراه می‌شود، مؤمنان با مؤمنان خواهند بود و کافران با کافران.

در آن روز درباره دخترانی که زنده به گور شده‌اند، پرسش می‌شود، فرشتگان از کسانی که دختران خود را زنده به گور کرده‌اند، سؤال می‌کنند: «این دختران چه گناهی کرده بودند که آن‌ها را کشتید؟».

گروهی از کسانی که در روزگار جاهلیت زندگی می‌کردند، دختر داشتن را ننگ می‌دانستند، وقتی دختری به دنیا می‌آمد، پدرش او را زنده به گور می‌کرد. روز قیامت از این پدران بی‌رحم سؤال خواهد شد.

من دوست دارم بدانم چگونه این رسم غلط در میان آنان رواج پیدا کرد؟ باید تاریخ را بخوانم و تحقیق کنم...

ماجرای آنجا شروع شد که قبیله «بنی تمیم» با نعمان بن مُنذر که در قسمتی از عراق حکومت می‌کرد درگیر جنگ شدند و در آن جنگ شکست خوردند و دختران آنان به اسارت نعمان در آمدند.

بعد از مدّتی آنان با نعمان صلح کردند، عرب‌ها از نعمان خواستند تا

دخترانشان را به آنان بازگردانند. او گفت: «من آنان را مجبور به بازگشت نمی‌کنم، اختیار با خود آنان است، می‌توانند در اینجا بمانند یا با شما بیایند».

رئیس قبیله رو به دختر خود کرد و گفت:

— دخترم! تو آزاد شده‌ای، با من به وطن بازگرد.

— پدر! من می‌خواهم اینجا بمانم.

رئیس قبیله از این سخن دخترش عصبانی شد و همان جا قسم یاد کرد که هر دختری که خدا به او بدهد، او را زنده به گور کند. وقتی او به وطن بازگشت به این سوگند خود عمل کرد، اهل قبیله هم از او پیروی کردند و کم‌کم این یک سنت شد. این سنت غلط در قبیله‌های بنی‌تمیم، هذیل و قیس رواج پیدا کرد. (۱۶)

در اینجا از نعمان بن منذر نام بردم، همان کسی که دختران عرب را به اسارت گرفته بود، او در سال ۵۸۲ میلادی از دنیا رفت، از طرف دیگر، وفات پیامبر در سال ۶۳۲ میلادی است. وقتی پیامبر از دنیا رفت همه قبیله‌های عرب مسلمان شده بودند و دست از این سنت غلط برداشته بودند. شاید بتوان گفت که این سنت غلط کمتر از صد سال رواج داشته است.

البته همه قبیله‌های عرب دست به چنین کاری نمی‌زدند، زیرا در این صورت نسل عرب‌ها از بین رفته بود. این سنت در میان چهار قبیله رواج داشت.

در زبان عربی به دختری که زنده به گور می‌شود، «مؤوده» می‌گویند. این واژه در اصل به معنای «سنگینی» می‌باشد. وقتی دختری را زنده در قبر می‌گذارند و خاک بر روی او می‌ریزند، او سنگینی خاک را احساس می‌کند، به

همین خاطر در زبان عربی به دختری که زنده به گور می‌شد، «مَوْؤَدَه» می‌گفتند.

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می‌کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: یکی از یاران حضرت صادق علیه السلام، آیه ۸ این سوره را خواند و از آن حضرت پرسید:

— آقاي من! در روز قیامت از «مَوْؤَدَه» سؤال می‌شود که چرا کشته شد. به نظر شما منظور قرآن از این سخن چیست؟

— این آیه دربارهٔ امام حسین علیه السلام است که مظلومانه شهید شد. (۱۷)

وقتی من این حدیث را شنیدم به فکر فرو رفتم. من می‌دانستم که «مَوْؤَدَه» به معنای کسی است که سنگینی چیزی را احساس می‌کند. می‌خواستم بدانم چرا به امام حسین علیه السلام «مَوْؤَدَه» گفته می‌شود؟

باید تاریخ را با دقت بخوانم...

امام حسین علیه السلام برای حفظ اسلام قیام کرد، اما مسلمانانی که نماز می‌خواندند و حجّ به جا می‌آوردند، او را به شهادت رساندند، عصر روز عاشورا فرا رسید، یکی از سپاهیان کوفه نزد عمر سعد رفت. عمر سعد فرماندهٔ سپاه بود. آن سرباز گفت:

— قربان! یادتان نرود دستور فرماندار کوفه را اجرا کنی؟

— کدام دستور؟

— مگر یادتان نیست که فرماندار کوفه در نامهٔ خود دستور داده بود تا بعد از کشتن حسین، بدن او را زیر سم اسب‌ها پایمال کنیم.

— راست می‌گویی.

آری! عمر سعد برای این که مطمئن شود که به حکومت ری می‌رسد، برای خوشحالی ابن‌زیاد تصمیم گرفت این دستور را اجرا کند. در سپاه کوفه اعلام می‌کنند: «چه کسی حاضر است تا بدن حسین را با اسب لگدمال نماید و جایزه بزرگی از ابن‌زیاد بگیرد؟» (۱۸) و سوسه جایزه در دل همه می‌نشیند، اما کسی جرأت این کار را ندارد، عمر سعد جایزه را بیشتر و بیشتر می‌کند، سرانجام ده نفر برای این کار داوطلب می‌شوند و بدن امام حسین (علیه السلام) را با اسب‌های خود پایمال می‌کنند. (۱۹)

پیکر پاک حسین (علیه السلام) زیر سم اسب‌ها!

الله اکبر!

شهید زنده است و هرگز نمی‌میرد. این سخن قرآن است. حسین (علیه السلام) همان شهیدی است که سنگینی اسب‌ها را وقتی بر پیکر او می‌تاختند، احساس کرد، حسین (علیه السلام) همان «مَوْؤَدَه» است که در روز قیامت، خدا از مسلمانان کوفه سؤال می‌کند: «به کدامین گناه او را کُشتید؟».

به کدامین گناه؟

ای قلم! بگذار باز هم از کربلا بنویسم!

آن لحظه‌ای که حسین (علیه السلام) تنها مانده بود و همه یارانش شهید شده بودند، حسین (علیه السلام) آماده است تا با خون خود، درخت اسلام را آبیاری کند، اما قبل از آن باید، حجت را بر این مردم تمام کند، او قرآنی را روی سر می‌گذارد و رو به سپاه کوفه چنین می‌گوید: «ای مردم! قرآن، بین من و شما قضاوت می‌کند. آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم، چه شده که می‌خواهید خون مرا

بریزید؟» (۲۰)

هیچ کس جوابی نمی دهد. سکوت است و سکوت !
لشکر کوفه به سوی حسین علیه السلام حمله می برد. امام دفاع می کند و سپس چون
شیر به قلب سپاه حمله می برد.

حسین علیه السلام شمشیر می زند و به پیش می رود. تعداد زیادی از نامردان را به
خاک و خون می کشد، او برای لحظه ای می ایستد و رو به سپاه کوفه می کند و
می گوید: «برای چه به خون من تشنه اید؟ گناه من چیست؟»

آن مسلمانان چه جوابی به حسین علیه السلام دادند؟
عمر سعد فرمان داد تا جواب او را بدهند، ناگهان، باران تیر و سنگ و نیزه
باریدن گرفت، حسین علیه السلام، تک و تنها در میدان ایستاده بود،
آن طرف خیمه ها، اشک ها، سوزها، زنان بی پناه، تشنگی ! این طرف باران
سنگ و تیر و نیزه !

سنگی به پیشانی حسین علیه السلام اصابت می کند و خون از پیشانی او جاری
می شود. (۲۱)

حسین علیه السلام لحظه ای صبر می کند، اما دشمن امان نمی دهد و تیری زهرآلود بر
قلب حسین علیه السلام می نشیند... (۲۲)

این صدای حسین علیه السلام است که در دشت کربلا می پیچد: «خدایا ! من راضی به
رضای تو هستم». (۲۳)

لحظه ای می گذرد، حسین علیه السلام از روی اسب با صورت به زیر می افتد و
دشمنان برای کشتن او، شتاب می کنند... (۲۴)

روز قیامت که فرا رسد، خدا همه کسانی را که در قتل حسین علیه السلام دست داشتند
را جمع می کند و از آنان سؤال می کند: «به کدام گناه، حسین را کشتید؟»

تکویت: آیه ۱۴ - ۱۰

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) وَإِذَا السَّمَاءُ
كُشِطَتْ (۱۱) وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳)
عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ (۱۴)

سخن از حوادث روز قیامت بود، روزی که پرونده اعمال هر انسانی را به دست او می دهند و این پرونده ها گشوده می شوند و آن ها می بینند که همه رفتارها و کردارشان در آن ثبت شده است.

روزی که پرده از آسمان گشوده می شود و فرشتگان فرود می آیند. در آن روز، پرده ها از جلوی چشم انسان ها برداشته می شود، آنان می توانند فرشتگان را ببینند، آری، آن روز، روز «شهود» است. روز دیدن! در آن روز، انسان، غیب را می بیند و حقایق برای او آشکار می گردد.

روزی که دوزخ افروخته و شعله ور گردد تا کافران در آتش آن بسوزند، روزی که بهشت به مؤمنان نزدیک شود و فرشتگان مؤمنان را به بهشت راهنمایی کنند تا در آنجا آسایش یابند.

وقتی همه این حوادث روی دهد، هر کس خواهد دانست که برای آخرت خویش چه چیزی حاضر کرده است، در آن روز، همه، نتیجه کارهای خود را می بینند.

تو خدایی هستی که هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی و در روز قیامت به مؤمنان پاداش می دهی و نمی گذاری اجر آنان از بین برود، وقتی من کار خوبی انجام می دهم، می دانم تو در روز قیامت پاداش مرا می دهی، انسانی که به تو باور دارد، می داند که سرانجام، تو به خوبی های او، پاداش می دهی،

کسانی هم که راه کفر را برگزیدند به نتیجه کفر و گناهان خود می‌رسند و در جهنم گرفتار آتش می‌شوند.

تکویر: آیه ۲۵ - ۱۵

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ (۱۵) الْجَوَارِ
الْكُنُوسِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (۱۷) وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ
لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹) ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰)
مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱) وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ
الْمُبِينِ (۲۳) وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ
رَجِيمٍ (۲۵)

چند نفر از بزرگان مکه وقتی دیدند که روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده می‌شود، تصمیم گرفتند تا مانع رشد اسلام شوند، آنان دور هم جمع شدند و با هم چنین گفتگو کردند:

— ایام حج نزدیک است و این بهترین فرصت برای محمد است و بزرگ‌ترین تهدید برای ما! ما باید فکری بکنیم.

— محمد برای مردم قرآن می‌خواند. نمی‌دانم چرا همه با شنیدن قرآن شیفته آن می‌شوند.

— راست می‌گویی. خود ما هم در تاریکی شب، نزدیک خانه محمد می‌رویم و قرآن می‌شنویم.

— مگر قرار نبود این راز را هرگز بر زبان نیاوری؟ اگر مردم بفهمند که ما شب‌ها قرآن گوش می‌کنیم، دیگر آبرویی برای ما نمی‌ماند.

— حالا باید چه کنیم؟

— باید عظمت قرآن را در چشم این مردم بشکنیم
 — یعنی چه؟ قدری توضیح بده!
 — ما باید به مردم بگوییم: شیطان بر محمد نازل شده است و این سخنان را به
 او آموخته است. محمد ﷺ خیال می کند که فرشتگان نزد او آمده اند، محمد ﷺ
 دیوانه است که چنین سخن می گوید.
 — با این کار، ما عظمت قرآن را از بین می بریم و دیگر مردم به شنیدن قرآن
 علاقه نشان نمی دهند.
 آنان در این جلسه به هدف مشترکی رسیدند و قرار شد که مردم را با این
 سخنان، از دین اسلام دور کنند.
 اکنون می خواهی پاسخ سخن آنان را بدهی، پس این آیات را نازل می کنی و
 به آنان چنین می گویی:

ای بُت پرستان! سوگند به ستارگانی که در روز پنهان می شوند و در آسمان
 حرکت می کنند و سپس غروب می کنند، سوگند به شب آن هنگام که فرا
 می رسد، سوگند به صبح آن هنگام که همه جا را روشن می کند، بدانید که این
 قرآن، سخن فرشته ای بزرگوار است.
 ای بُت پرستان! من جبرئیل را فرستاده ام تا قرآن را بر محمد نازل کند.
 جبرئیل نزد من (که خدای صاحب جهان هستی می باشم)، فرشته ای
 نیرومند است، او فرمانروای فرشتگان و امین وحی است و هر چه را من به او
 وحی کرده ام به محمد می گوید.
 ای بُت پرستان! بدانید که محمد هرگز دیوانه نیست، او با شما مهربان است و
 دوست دارد شما هدایت شوید و با شما مهربان است.

محمّد جبرئیل را در دامنه افق دیده است، محمّد هرگز در رساندن کلام وحی، بخل نمی‌ورزد و چیزی را از شما پنهان نمی‌دارد، او همه آیات قرآن را که به او وحی شده است، برای شما می‌خواند.
چرا شما این قرآن را سخن شیطان می‌دانید؟ هرگز چنین نیست، این قرآن سخن شیطانی که من او را از رحمت خود دور کردم، نیست.

لازم است در اینجا چهار نکته بنویسم:

* نکته اول

بُت پرستان می‌گفتند که این قرآن، سخن شیطان است، چرا آنان فکر نمی‌کردند؟ شیطان مردم را به زشتی‌ها و فساد فرا می‌خواند، چگونه ممکن است این قرآن، سخن شیطان باشد حال آن که قرآن مردم را به حق، پاکی، عدالت و تقوا دعوت می‌کند.

بزرگان مکه چرا قدری فکر نمی‌کنند؟ آیا این قرآن می‌تواند سخن شیطان باشد؟ اگر قرآن سخن شیطان است، پس چرا در سراسر قرآن، سخن از خوبی‌ها به میان آمده است؟ چرا شیطان در آن لعن و نفرین شده است؟

* نکته دوم

منظور از شیطان در اینجا، همان «ابلیس» است. او از جنّ‌ها بود، وقتی خدا آدم ﷺ را آفرید از همه فرشتگان خواست تا بر آدم ﷺ سجده کنند، در آن زمان، ابلیس در میان فرشتگان بود، چون بسیار خدا را عبادت می‌کرد و مقام بالایی داشت، فرشتگان همه تسلیم فرمان خدا شدند و در مقابل آدم ﷺ به سجده افتادند، اما ابلیس بر آدم ﷺ سجده نکرد و در این امتحان بزرگ مردود شد و از درگاه خدا رانده شد.

* نکته سوم

در آیه ۲۰ از «عرش» نام برده شده است، جبرئیل نزد خدای صاحب عرش، مقامی بس بزرگ دارد.

منظور از «عرش» در اینجا «مجموعه جهان» می باشد، خدا جسم نیست تا بخواهد بر روی تخت پادشاهی خودش بنشیند. او بالاتر از این است که بخواهد در مکانی و جایی قرار بگیرد.

* نکته چهارم

در آیه ۲۳ ذکر شده است که محمد ﷺ جبرئیل را بر کرانه افق دید. در اینجا باید این مطلب را ذکر کنم: خدا جبرئیل را مأمور کرد تا قرآن را بر محمد ﷺ نازل کند، جبرئیل یکی از بزرگترین فرشتگان است. خدا به جبرئیل فرمان داد تا بیشتر وقتها به صورت انسان بر محمد ﷺ جلوه کند و با او سخن بگوید، اما او چنین صلاح دانست که دو بار جبرئیل به صورت اصلی بر محمد ﷺ جلوه نماید، در اینجا، خدا می خواهد از دو ماجرا سخن بگوید:

ماجرای اول: شب معراج

شبى که پیامبر از مکه به بیت المقدس رفت و سپس تو او را به آسمانها بردی. در آن شب جبرئیل بر او به صورت اصلی جلوه کرد.

ماجرای دوم: شب مبعث

آن شب، محمد ﷺ در غار «حرا» بود، جبرئیل بر او به صورت اصلی جلوه کرد و خبر داد که او به مقام پیامبری رسیده است. شبى که محمد ﷺ بالای «کوه نور» بود، اتفاق بزرگی افتاد. نزول قرآن، بزرگترین حادثه جهان هستی است، چه کسی می تواند عظمت آن را درک کند؟ چه کسی می تواند ماجرای دیدار پیامبر با جبرئیل را شرح دهد؟

فرشتگان از دنیای دیگری هستند، دنیایی که درک آن برای ما ممکن نیست، خدا در آن شب از چشم پیامبر، پرده برداشت و او حقیقتی را درک کرد که در اینجا به آن اشاره‌ای شده است.

تکویر: آیه ۲۹ - ۲۶

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (۲۶) إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ
لِّلْعَالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَفِيمَ (۲۸) وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ
يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)

شما به کجا می‌روید؟ چرا سخن حق را قبول نمی‌کنید؟
این قرآن، سخن حق و پند و موعظه‌ای برای همه انسان‌ها می‌باشد، قرآن پند و موعظه است برای کسانی از شما که بخواهند راه راست را در پیش گیرند، البته شما هیچ چیز را اراده نمی‌کنید مگر این که من آن را اراده کرده باشم.

در این سه آیه به باطل بودن دو عقیده اشاره شده است:
* عقیده جبرگرایی: گروهی این عقیده باطل را قبول کرده‌اند و باور دارند انسان در کارهای خود مجبور است و از خود هیچ اختیاری ندارد.
در آیات ۲۷ و ۲۸ این عقیده باطل اعلام می‌شود، قرآن می‌گوید: «این قرآن پند و موعظه است برای کسی که بخواهد راه راست را انتخاب کند».
آری، خدا به انسان اختیار داد، راه حق و باطل را برای او آشکار ساخت، این انسان است که حق یا باطل را انتخاب می‌کند.

* عقیده تفویض

«تفویض» یعنی «واگذاری انسان به خود». عده‌ای از جاهلان به این عقیده،

باور دارند.

باور آنان این است: «انسان به صورت کاملاً مستقل، کارهای خود را انجام می‌دهد و نیاز به اجازه خدا ندارد، اگر انسان تصمیم به انجام کاری گرفت، خدا نمی‌تواند جلوی انجام کار او را بگیرد».

این عقیده باطلی است.

خدا هرگز انسان را این‌گونه به خود واگذار نکرده است.

درست است که خدا به انسان اختیار داده است، اما هر وقت که خدا بخواهد می‌تواند مانع کار انسان شود، انسان هرگز از خدا بی‌نیاز نیست!

من دانستم که جبرگرایی و تفویض، دو عقیده باطل است.

عقیده صحیح چیست؟

خدا به من اختیار داده است، من خود راه خودم را انتخاب می‌کنم، هرگز مجبور نیستم، درست است که خدا به من اراده و اختیار داده است، اما هر وقت بخواهد قدرت دارد مانع انجام کار من شود.

در قرآن از ماجرای نمرود و آتشی که برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام برافروخت، سخن به میان آمده است.

نمرود آتش بزرگی برافروخت و ابراهیم علیه السلام را در میان شعله‌های آتش افکند، نمرود اراده کرد که ابراهیم علیه السلام را بسوزاند، نمرود، این کار را اراده کرد و اقدام به این کار نمود، اما خدا این قدرت را داشت که مانع سوختن ابراهیم علیه السلام شود. نمرود اراده کرد ابراهیم علیه السلام را بسوزاند، خدا اراده کرد که ابراهیم علیه السلام نسوزد و این‌گونه بود که آتش بر ابراهیم علیه السلام، گلستان شد.

سوره انفطار

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۲ قرآن می‌باشد.
«انفطار» به معنای «شکافته شدن» می‌باشد، در آیه اول این سوره درباره شکافته شدن آسمان در آستانه قیامت، سخن به میان آمده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده‌اند.

انفطار : آیه ۱۲ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ
انْفَطَرَتْ (۱) وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَشَرَتْ (۲) وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳)
وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴) عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ (۵) يَا أَيُّهَا
الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (۶) الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ
فَعَدَلَكَ (۷) فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ (۸) كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ
بِالدِّينِ (۹) وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ (۱۰) كِرَامًا كَاتِبِينَ (۱۱) يَعْلَمُونَ
مَا تَفْعَلُونَ (۱۲) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳)

باز هم از قیامت سخن می‌گویی، انسان چقدر زود به خواب غفلت می‌رود،
تو می‌خواهی با یاد قیامت او را بیدار کنی:

زمانی که آسمان شکافته شود، ستارگان پراکنده گردند، آن زمان که دریاها برافروخته گردد و قبرها زیر و رو شود و مردگان سر از قبرها برآورند، آن وقت است که انسان می‌فهمد که چه اعمالی برای خود فرستاده است. (۲۵)

ای انسان! چه چیزی تو را در برابر خدای بزرگوار، مغرور ساخته است؟ چه چیزی به تو جرأت داد که گناه کنی؟ چه چیز تو را به هلاکت خود علاقه‌مند کرده است؟ آیا این خواب غفلت تو به بیداری نمی‌انجامد؟

ای انسان! تو که به دیگران رحم می‌کنی، چرا به خودت رحم نمی‌کنی؟ تو برای دیگران دلسوزی می‌کنی، چرا برای خودت دلسوزی نمی‌کنی؟

به چه می‌اندیشی؟ چرا نعمت‌های خدا را از یاد برده‌ای؟ چرا شکرگزار خدای خود نیستی؟

همان خدایی که تو را آفرید و صورت و اعضای متناسب به تو داد، تو در آغاز نطفه‌ای ناچیز بودی، این خدا بود که تو را رشد داد و بزرگ کرد و به صورتی که خواست تو را آفرید.

چرا روز قیامت را دروغ می‌پنداری؟ چرا برای آن روز توشه‌ای بر نمی‌گیری؟ مرگ در کمین توست.

بدان که فرشتگان مواظب رفتار تو هستند، فرشتگانی والامقام که همه اعمال تو را می‌نویسند، آنان می‌دانند که تو به چه فکر می‌کنی، چه می‌گویی و چه انجام می‌دهی.

در آیه ۵ به این نکته اشاره شده است، در روز قیامت انسان نتیجه دو نوع از کارهای خود را می‌بیند:

نوع اول: کارهایی را که قبل از مرگ انجام داده است. (خود اعمال)

نوع دوم: کارهایی که بعد از مرگ، آثار آن را به حساب او می‌نویسند. (آثار اعمال)

آری، گاهی من کاری انجام می‌دهم که هیچ اثری از آن در این دنیا باقی نمی‌ماند، اما گاهی کاری انجام می‌دهم که اثر آن حتی پس از مرگ هم باقی می‌ماند، اگر کتابی مذهبی و مفید بنویسم، بعد از مرگم، هر کس از آن کتاب بهره ببرد، من در ثواب او شریک هستم.

از طرف دیگر اگر کتابی بر ضد اسلام بنویسم، بعد از مرگم، عده‌ای با آن کتاب به گمراهی کشیده می‌شوند و گناه من ادامه پیدا می‌کند. ممکن است پانصد سال از مرگ من بگذرد، اما کسی با خواندن آن کتاب منحرف شود، اینجا باز من گناه کرده‌ام!

خدا به فرشتگان فرمان داده است تا به صورت دقیق، هم اعمال مرا بنویسند و هم آثار اعمال مرا.

انفطار: آیه ۱۷ - ۱۳

وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴) يَصْلَوْنَهَا

يَوْمَ الدِّينِ (۱۵) وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (۱۶) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ

الدِّينِ (۱۷)

اگر قیامت نباشد، چه فرقی میان خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می‌کنند و به حق دیگران تجاوز می‌کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می‌کنند و پس از مدتی می‌میرند، آن‌ها کی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

این وعده توست، هرگز مؤمنان با کافران یکسان نخواهند بود، مؤمنان در

بهشت برای همیشه غرق نعمت‌ها خواهند بود، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است.

ولی گناهکارانی که راه کفر را برگزیدند، در جهنم خواهند بود، آنان در روز قیامت، وارد آتش می‌شوند و در آن می‌سوزند، حتی برای یک لحظه هم از عذاب دور نمی‌شوند، آنان برای همیشه عذاب خواهند دید.

انفطار: آیه ۱۹ - ۱۸

ثُمَّ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ (۱۸) يَوْمَ لَا

تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۱۹)

سخن از روز قیامت است، روزی که همه نتیجه کارهای خود را می‌بینند، خوبان به پاداش می‌رسند و کافران به کیفر.

چه کسی می‌داند روز قیامت چه روزی است؟ هیچ کس نمی‌داند آن روز چه روزی است!

در آن روز، هیچ کس نمی‌تواند به کافران سودی برساند، در آن روز امید آنان ناامید می‌شود و هیچ کس به فریادشان نمی‌رسد، همه امور در آن روز، از آن توست که تو خدای جهانیان هستی.

بُت پرستان به بُت‌های خود دل بسته بودند و از آنان امید شفاعت داشتند و فکر می‌کردند که بُت‌ها می‌توانند آنان را در سختی‌ها یاری کنند، اما در روز قیامت، بُت‌ها هیچ کاره‌اند، بُت‌ها در این دنیا هم قطعه‌ای سنگ یا چوب، بیشتر نبودند، این جاهلان از روی نادانی این بُت‌ها را شریک تو می‌دانستند، اما در روز قیامت، حقیقت را می‌فهمند و از نجات خود ناامید می‌شوند.

روز قیامت، روز حکومت و فرمانروایی توست.

شفاعت پیامبران و امامان و گروهی از مؤمنان، جلوه‌ای از فرمانروایی توست. در آن روز، بندگان خوب تو دست به دعا برمی‌دارند و از تو می‌خواهند به آنان اجازه بدهی تا از مؤمنان گناهکار، شفاعت کنند. تو به آنان چنین اجازه‌ای را می‌دهی.

شفاعت مانند آبی است که بر پای نهال ضعیفی می‌ریزند تا رشد کند، اما درختی که از ریشه خشکیده است، هر چه آب به زیر آن بریزند، فایده‌ای ندارد!

شفاعت‌کنندگان فقط می‌توانند کسی را شفاعت کنند که در راه راست باشد و قسمتی از راه را آمده باشد ولی در فراز و نشیب‌های راه، وامانده باشد، شفاعت‌کننده به او یاری می‌کند تا او بتواند ادامه راه را بییماید، اما کسی که راه شیطان را انتخاب کرده است، از شفاعت بهره‌ای نمی‌برد.

سوره مُطَفِّفین

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۳ قرآن می باشد.
«مُطَفِّفین» به معنای «کم فروشان» می باشد، در آیه اول این سوره چنین می خوانیم: «وای بر کم فروشان!»، برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

مُطَفِّفین: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَئِلَّ لِلْمُطَفِّفِينَ (۱)
الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (۲) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ
يُخْسِرُونَ (۳) أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴) لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵)

آیا دین داری فقط در نماز خواندن و روزه گرفتن است؟ آیا همین که تو را عبادت کنم و کار خیر انجام دهم و به نیازمندان کمک کنم، کافی است؟ هرگز.

دین داری واقعی در این است که من باانصاف باشم. اکنون بر سرم فریاد می زنی: «وای بر کم فروشان! همان کسانی که وقتی چیزی را خریداری می کنند، آن را با دقت وزن می کنند و به طور کامل دریافت می کنند، اما وقتی

چیزی را می‌فروشند از حقّ مردم (در وزن و پیمانه)، کم می‌گذارند، مگر آنان به قیامت باور ندارند؟ مگر نمی‌دانند که در روزی بس بزرگ، زنده خواهند شد».

تو عذاب سختی را برای کم‌فروشان آماده کرده‌ای، کم‌فروشی فقط برای خرید و فروش نیست.

وای بر کم‌فروشان!

استادی که خوب درس نمی‌دهد و در حقّ شاگردانش کوتاهی می‌کند، کارمندی که به موقع سر کار خود حاضر نمی‌شود و دلسوزی لازم را برای کارش ندارد و... هر کس در کار و وظیفه‌ای که بر عهده دارد، کوتاهی کند، وای بر او! آتش در انتظار اوست.

چرا مردم شهر مدین به عذاب گرفتار شدند؟ گناه آنان چه بود؟ قرآن در سوره «شعرا» سرگذشت آنان را بیان می‌کند: مردمی بُت‌پرست که در منطقه حسّاس تجاری زندگی می‌کردند، شهر آنان بر سر راه کاروان‌ها قرار داشت.

کاروان‌ها در وسط راه نیاز پیدا می‌کردند که با آنان داد و ستد کنند، آنان نیز کم‌فروشی می‌کردند.

خدا پیامبری به نام شعیب علیه السلام را برای هدایت آنان فرستاد، شعیب علیه السلام به آنان گفت: «حقّ پیمانه را کامل ادا کنید. با کم‌فروشی به خریداران ضرر نزنید. با ترازوی دقیق، اجناس را وزن کنید و کم‌فروشی نکنید، در زمین فساد نکنید، از خدایی که شما و گذشتگان را آفریده است، بترسید».

ولی آنان به سخنان شعیب علیه السلام اعتنا نکردند و سرانجام عذابی هولناک آنان را

فرا گرفت، صاعقه‌ای سهمگین از راه رسید و زلزله‌ای روی داد و همه آنان نابود شدند. (۲۶)

وای بر کم‌فروشان!
آتش جهنم در انتظار آنان است. آنان فکر نکنند که کسی از کار آنان باخبر نمی‌شود، تو از همه چیز باخبری! کار آنان را می‌بینی و روز قیامت آنان را به سختی عذاب می‌کنی!
کم‌فروشان تصور نکنند که با نماز و روزه و کار خیر می‌توانند این عذاب را از خود دور کنند، کم‌فروشی ظلم به مردم است، حق الناس است، باید همه کسانی که در حق آنان ظلم کرده‌اند را راضی کنند.
استادی که سر کلاس، حق شاگردان را ضایع کرد، باید همه شاگردانش را پیدا کند و از آنان حلالیت بطلبد، کارمندی که مردم را بدون دلیل معطل می‌کند، باید تک‌تک آنان را پیدا کند و از آنان حلالیت بطلبد.

وقتی این سخن را خواندم فهمیدم چرا کم‌فروشان در زندگی خیر و برکت نمی‌بینند! شاید ثروت زیادی جمع کنند، اما این ثروت برای آنان خیر و برکت ندارد، آنان آسایش ندارند، پول دارند اما آرامش ندارند، تو آنان را نفرین کرده‌ای: «وای بر کم‌فروشان!». چگونه می‌شود تو کسی را نفرین کنی و او روی خوشی ببیند!

مُطَفِّفِينَ: آیه ۹ - ۶

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶) كَلَّا إِنَّ

كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ (۷) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ (۸) كِتَابٌ
مَرْقُومٌ (۹)

روز قیامت روز سختی برای کافران و کم‌فروشان است، در آن روز، همه انسان‌ها سر از خاک برمی‌دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌ایستند. کافران تصوّر می‌کنند که قیامتی در کار نیست و می‌گویند: وقتی ما مُردیم دیگر زنده نمی‌شویم و با خاک یکسان می‌شویم و هیچ حساب و کتابی در کار نیست!

هرگز چنین نیست، قیامت حقّ است و حساب و کتابی در کار است و اعمال بدکاران در کتابی نوشته می‌شود که نام آن کتاب «سَجِّین» است. کسی چه می‌داند آن کتاب چیست؟

کتابی که اعمال همه گناهکاران در آن ثبت شده است.

خدا برای انسان، دو فرشته قرار داده است. آن دو همه رفتارها و کردارهای او را می‌نویسند. این پرونده اعمال هر شخص است که در روز قیامت به او خواهند داد.

مردم در روز قیامت دو دسته می‌شوند: خوبان و بدکاران. (فعلاً در اینجا از پرونده بدکاران سخن به میان می‌آید، در آیه ۱۸ این سوره از پرونده خوبان سخن گفته می‌شود).

فرشتگان پرونده هر کدام از بدکاران را به دست چپ آنان می‌دهند و آنان را به سوی جهنّم می‌برند، اما غیر از این پرونده‌ای که در دست آنان است، یک پرونده کلی وجود دارد که اعمال بدکاران در آن نوشته شده است.

این کتابی است که نام همه بدکاران و گزارش اعمال آنان در آن ثبت است، نام این کتاب «سَجِّین» است و در جهنم قرار دارد.

پس کافران دو پرونده اعمال دارند:

اول: پرونده شخصی که به دست چپ آنان داده می شود.

دوم: پرونده عمومی که نامش «سَجِّین» است و در جهنم قرار دارد. قرآن می خواهد به کافران بفهماند که همه کردار آنان، ثبت می شود و هیچ چیز در این جهان بدون حساب و کتاب نیست، همه اعمال آنان با دقت زیادی در دو کتاب (شخصی، عمومی) نوشته می شود.

مُطَفِّفِينَ: آیه ۱۷ - ۱۰

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (۱۰) الَّذِينَ
يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۱۱) وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) إِذَا
تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ
قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ
لَّمْ حُجُّوْا (۱۵) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ (۱۶) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي
كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۱۷)

وقتی قیامت برپا شود، کسانی که در دنیا حق را تکذیب کردند و قیامت را انکار کردند، از رحمت تو دور خواهند بود و به لعنت تو گرفتار خواهند شد. فقط کسانی قیامت را دروغ می شمارند، ستمکار و گناهکارند و وقتی قرآن برای آنان خوانده می شود، می گویند: «این سخنان، افسانه های گذشتگان است».

هرگز چنین نیست، قرآن افسانه نیست، حقیقتی آشکار است، کسانی که

قرآن را افسانه می‌پندارند، قلبشان سخت تیره شده است زیرا گناهان زیادی انجام داده‌اند، آنان در روز قیامت از رحمت تو محروم خواهند بود، تو در این دنیا به آنان فرصت دادی و راه حق را به آنان نشان دادی، شاید توبه کنند، اما آنان سرکشی کردند و در روز قیامت، آنان را از رحمت خویش بی‌نصیب می‌کنی و فرمان می‌دهی تا فرشتگان آنان را به جهنم ببرند.

فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنان می‌بندند و آنان را به سوی جهنم می‌کشاند، وقتی آنان آتش جهنم را می‌بینند، وحشت می‌کنند، فرشتگان به آنان می‌گویند: «این همان آتشی است که شما آن را دروغ می‌پنداشتید».

مُطَفِّفِينَ: آیه ۲۱ - ۱۸

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ (۱۸) وَمَا

أَذْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ (۱۹) كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱)

در اینجا می‌خواهی از پرونده اعمال خوبان و نیکوکاران سخن بگویی: کافران فکر می‌کنند که حساب و کتابی در کار نیست و همه چیز بعد از مرگ، تمام می‌شود، اما هرگز چنین نیست، قیامت حق است و حساب و کتابی در کار است و اعمال خوبان در کتابی نوشته می‌شود که نام آن کتاب «عِلِّيِّين» است. چه کسی می‌داند آن کتاب چیست؟ کتابی که اعمال همه خوبان در آن ثبت شده است و فرشتگانی که به درگاه تو نزدیک هستند و نزد تو مقام دارند، بر آن کتاب، گواهی می‌دهند.

خدا برای انسان، دو فرشته قرار داده است و رفتار و کردار او را می‌نویسند. در روز قیامت پرونده خوبان به دست راست آنان داده می‌شود و آنان به سوی

بهشت می روند.

غیر از این پرونده‌ای که در دست خوبان است، یک پرونده کلی وجود دارد که اعمال خوبان در آن نوشته شده است. این کتابی است که نام همه مؤمنان و گزارش اعمال آنان در آن ثبت شده است، نام این کتاب «عَلَّیْن» است و در بهشت قرار دارد. پس خوبان دو پرونده اعمال دارند:

اول: پرونده شخصی که به دست راست آنان داده می شود.

دوم: پرونده عمومی که نامش «عَلَّیْن» است و در بهشت قرار دارد. قرآن می خواهد به همه بفهماند که اگر کسی کار خوبی انجام دهد، پاداش آن را می بیند و هیچ چیز در این جهان بدون حساب و کتاب نیست، همه اعمال خوب مؤمنان با دقت زیادی در دو کتاب (شخصی، عمومی) نوشته می شود.

مُطَفِّفِین: آیه ۲۸ - ۲۲

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲) عَلَى الْأَرَائِكِ
يَنْظُرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴) يُسْقَوْنَ مِنْ
رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲۵) خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ
الْمُتَنَافِسُونَ (۲۶) وَمِمَّا جَزَاهُ مِنْ تَنْعِيمٍ (۲۷) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا
الْمُقَرَّبُونَ (۲۸)

سرگذشت نیکوکاران چه خواهد بود؟

آنان در بهشت غرق نعمت‌های آن خواهند بود و بر تخت‌ها تکیه می زنند و به زیبایی‌های بهشت می نگرند، هر کس به آنان نگاه کند، آثار شادکامی و خوشحالی را در چهره‌هاشان می یابد، خدمت‌گزاران بهشتی برای آنان

جام‌های نوشیدنی پاک می‌آورند، شرابی طهور! شرابی که مانند شراب معمولی نیست، نه عقل را از بین می‌برد و نه مستی می‌آورد، شرابی که بی‌نهایت صاف است. (۲۷)

بعد از آن که آنان از شراب می‌نوشند، دهانشان بوی مُشک می‌دهد و خوشبو می‌شود. (۲۸)

مؤمنان در بهشت، بهترین زندگی را دارند و شایسته است که همه برای رسیدن به این نعمت‌های بهشتی با رغبت تمام بکوشند و بر یکدیگر پیشی بگیرند.

آن نوشیدنی پاک، آمیخته با «تسَنیم» است.

«تسَنیم» چیست؟

چشمه‌ای است که در بالاترین جایگاه بهشت قرار دارد و مقربان از آن می‌نوشند.

از این سخن معلوم می‌شود که چشمه «تسَنیم» بهترین نوشیدنی بهشت است و مقربان به آن چشمه دسترسی دارند، آن چشمه در بالاترین جایگاه بهشت می‌باشد. مؤمنان دیگر که مقام پایین‌تری دارند، مقدار کمتری از «تسَنیم» بهره می‌برند. به آن مؤمنان یک نوشیدنی پاک داده می‌شود که با «تسَنیم» آمیخته شده است.

آری، مؤمنان آن قدر مقامشان بالا نیست که از «تسَنیم خالص» بنوشند، آنان شراب پاکی می‌نوشند که در صدی از آن، تسَنیم است.

فقط کسانی که مقربان درگاه خدا هستند از «تسَنیم خالص» می‌نوشند.

مُطَفِّفِينَ: آیه ۳۶ - ۲۹

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
يَضْحَكُونَ (۲۹) وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ (۳۰) وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى
أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ
لَضَالُّونَ (۳۲) وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ (۳۳) فَالْيَوْمَ الَّذِينَ
آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ (۳۴) عَلَى الْأَرَائِكِ يُنْظَرُونَ (۳۵) هَلْ
تُؤْتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶)

محمد ﷺ مردم مکه را به یکتاپرستی فرا می خواند، گروهی به او ایمان
آوردند و اولین گروه مؤمنان شکل گرفت.

این مؤمنان سختی های زیادی را تحمل کردند، کافرانی که غرق گناه بودند به
آنان می خندیدند. هنگامی که کافران از کنار مؤمنان عبور می کردند با چشم و
ابرو به مؤمنان اشاره می کردند و آنان را مسخره می کردند.

کافران پیروان محمد ﷺ را به هم نشان می دادند و می گفتند: «این بی سر و پاها
که در فقر و بیچارگی اند، خیال می کنند بعد از مرگ زنده می شوند و به بهشت
می روند».

کافران بعد از مسخره کردن مؤمنان، نزد اهل و خویشان خود می رفتند و از
این رفتار زشت خویش، احساس خوشحالی می کردند.

وقتی محمد ﷺ و مؤمنان کنار کعبه به نماز می ایستادند، کافران چنین
می گفتند: «اینان گمراه شده اند و از دین پدران خویش دست کشیده اند».

به راستی چرا کافران چنین سخن می گفتند؟ مگر آنان چه کاره بودند؟ مگر
اختیار مؤمنان در دست کافران بود؟ به چه حقی بر مؤمنان خرده می گرفتند؟
برای چه در کار اهل ایمان، دخالت می کردند؟

آری، کافران روز قیامت را دروغ می‌پنداشتند و به مؤمنان می‌خندیدند، وقتی روز قیامت فرا رسد، تو مؤمنان را در بهشت جای می‌دهی. تو پردهٔ میان بهشت و جهنم را برمی‌داری، مؤمنان به جهنم نگاه می‌کنند و کافران را می‌بینند. آن وقت نوبت آنان است که بر کافران بخندند.

مؤمنان با دوستان خود می‌نشینند و زیر سایهٔ درختان، کنار نه‌رهای آب روان، بر تخت‌ها تکیه می‌زنند و به جهنم نگاه می‌کنند تا ببینند آیا کافران به نتیجهٔ اعمال زشت خود رسیده‌اند؟

زمانی که مؤمنان در دنیا بودند، در قرآن خوانده بودند که تو کافران را در جهنم به سختی عذاب خواهی کرد، آنان به جهنم نگاه می‌کنند و آن عذاب‌ها را می‌بینند، مؤمنان می‌بینند که تو به وعده‌ات وفا کردی و دشمنان آنان را به عذابی دردناک گرفتار نموده‌ای.

آری، مؤمنان به جهنم نگاه می‌کنند و می‌بینند که غل و زنجیری بر گردن کافران است که زیر چانهٔ آنان آمده است چنان که سرهای آنان بالا مانده است و هیچ کجا را دیگر نمی‌توانند ببینند. نالهٔ کافران بلند است، تشنگی بیداد می‌کند، فرشتگان، کافران را در گوشهٔ تنگ و تاریکی از جهنم جای داده‌اند و شراره‌های آتش و مس گداخته بر سر کافران می‌ریزند. (۲۹)

سوره انشقاق

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۴ قرآن می‌باشد.
«انشقاق» به معنای «شکافته شدن» می‌باشد، در آیه اول این سوره از
شکافته شدن آسمان در آستانه روز قیامت سخن به میان آمده است و
برای همین این سوره را به این نام خوانده‌اند.

انشقاق: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ
انْشَقَّتْ (۱) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۲) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَأَلْقَتْ
مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (۴) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۵)

بار دیگر از قیامت سخن می‌گوییم و انسان را به یاد آن روز می‌اندازی، وقتی
که تو بخواهی قیامت را برپا کنی، آسمان شکافته می‌شود. به راستی آیا آسمان
می‌تواند از فرمان تو سرپیچی کند؟

هرگز. آسمان تسلیم فرمان توست و سزاوار است که چنین باشد.
در هنگام برپایی قیامت، زمین صاف و گسترده می‌شود، کوه‌ها نابود شده‌اند
و دیگر در آن هیچ پستی و بلندی به چشم نمی‌آید، در آن روز، همه مردگان

سر از خاک برمی‌دارند، زمین آنچه از مردگان درون خود دارد، بیرون می‌افکند، زمین تسلیم فرمان تو می‌گردد و شایسته است که چنین باشد. آن روز، قبرها تهی می‌گردد و همه انسان‌ها زنده می‌گردند.

انشقاق: آیه ۶

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا

فَمُلَاقِيهِ (۶)

در اینجا می‌خواهی از واقعیت بزرگی سخن بگویی، تو با انسان چنین سخن می‌گویی: «ای انسان! تو تا لحظه مرگ در تلاش و سختی و رنج هستی و سرانجام مرگ سراغ تو می‌آید. تو در روز قیامت زنده می‌شوی و پاداش و کیفر می‌بینی».

به این سخن تو فکر می‌کنم و از خود می‌پرسم: آیا دنیا محلّ آسایش و راحتی است؟

خیر.

زندگی این دنیا با سختی‌هایی همراه است، لحظه‌ای که انسان از مادر متولد می‌شود، گریه می‌کند و وحشت او را فرا می‌گیرد، گرسنگی، تشنگی، سرما و گرما او را آزار می‌دهد، بیماری‌ها در کمین او است.

وقتی او بزرگ شد، انواع فشارهای جسمی و روانی به او می‌رسد، او باید برای کسب روزی، زحمت بکشد و کار کند. زندگی انسان با سختی همراه است.

آیا این رنج‌ها پایانی دارد؟

در هر سنّ و سالی، مشکل برای او پیش می‌آید، حرص، طمع و حسد، روح

او را آزار می‌دهد، انسان هر چقدر مال دنیا جمع کند، باز هم سیر نمی‌شود، باز به دنبال ثروت بیشتر می‌رود، این دنیا هرگز انسان را سیر نمی‌کند.

این قانون دنیا است، هر کس هر چقدر ثروت دارد، دوبرابر آن، حرص دارد، کسی یک سکه طلا دارد، به دو سکه حرص دارد، کسی که هزار سکه دارد، به دو هزار سکه حرص دارد، هر کس ثروتش بیشتر، حرص او هم بیشتر و آسایش او هم کمتر!

فرقی نمی‌کند کافر و مؤمن با این رنج‌ها روبرو هستند، این رنج‌ها تا لحظه مرگ ادامه دارد، پس خوشا به حال کسی که ایمان را انتخاب کند و در جهان آخرت به آسایش برسد.

تو انسان را برای آخرت آفریدی و آسایش او را در آن جهان قرار دادی، افسوس که انسان‌ها در این دنیا به دنبال آسایش هستند!

اکنون که زندگی زنجیره‌ای از رنج و خستگی است، پس چرا عده‌ای به خاطر دنیا، آخرت را می‌فروشند؟ چرا راه کفر را برمی‌گزینند؟

انشقاق: آیه ۹ - ۷

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ

يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (۸) وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹)

تو همه انسان‌ها را در روز قیامت زنده می‌کنی. فرشتگان، پرونده اعمال مؤمنان را به دست راستشان می‌دهند.

رسیدگی به حساب مؤمن با سرعت و به آسانی انجام می‌گیرد و او با شادی و خوشحالی به سوی بهشت می‌رود تا در کنار دیگر مؤمنان جای بگیرد، مؤمنان همه با هم برادر هستند و به یکدیگر محبت دارند و در بهشت زیر

درختان بر تخت‌ها تکیه می‌زنند و با یکدیگر سخن می‌گویند.

انشقاق: آیه ۱۵ - ۱۰

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰)
فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا (۱۱) وَيَصْلَى سَعِيرًا (۱۲) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ
مَسْرُورًا (۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴) بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ
بَصِيرًا (۱۵)

در آن روز حال کافر چگونه خواهد بود؟ فرشتگان دو دست او را از پشت سر می‌بندند و سپس پرونده اعمالش را به دست چپش می‌دهند، دست چپ او پشت سرش قرار دارد. (۳۰)

در آن هنگام است که او فریاد برمی‌آورد: «وای بر من که هلاک شدم». سپس فرشتگان او را به جهنم می‌برند و کافر در آتش می‌سوزد. این آتش سوزان، فقط نتیجه کفر و گناهان اوست، او در دنیا در میان خویشان و دوستان خود، خوش و خرم بود و به کفر و گناه خود افتخار می‌کرد، او خیال می‌کرد که هرگز پس از مرگ زنده نخواهد شد و حساب و کتابی در کار نخواهد بود، اما تو به اعمال و رفتار او آگاهی داشتی و همه اعمال او را ثبت کردی.

انشقاق: آیه ۱۹ - ۱۶

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶) وَاللَّيْلِ وَمَا
وَسَقَ (۱۷) وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ (۱۹)

سخن تو نیز جز حق و راستی نیست، تو نیاز به سوگند نداری، اما می‌خواهی کافران را از خواب غفلت بیدار کنی:

به سرخی آسمان در هنگام غروب خورشید سوگند یاد می‌کنی؛
 به شب و هر آنچه که در تاریکی شب فرو می‌رود، سوگند یاد می‌کنی؛
 به ماه آن وقت که کامل می‌شود و در آسمان به طور کامل دیده می‌شود،
 سوگند یاد می‌کنی که انسان از مرحله‌ای به مرحله دیگر می‌رود، مرگ سراغ او
 می‌آید و انسان به برزخ می‌رود و روح او در آنجا زنده است، سپس صور اول
 اسرافیل دمیده می‌شود و همه نابود می‌شوند، هیچ موجود زنده‌ای در جهان
 باقی نمی‌ماند، همه ارواحی که در برزخ هستند نابود می‌شوند. مدتی
 می‌گذرد، تو اسرافیل را زنده می‌کنی و او برای بار دوم در صور خود می‌دمد،
 آن وقت است که همه زنده می‌شوند و قیامت برپا می‌شود، پنجاه هزار سال،
 قیامت طول می‌کشد، پس از آن، مرحله بهشت و جهنم است، مؤمنان به
 بهشت می‌روند و کافران به جهنم.
 مرگ، برزخ، قیامت، بهشت و جهنم.
 این‌ها، مرحله‌هایی است که در انتظار انسان است و همه این مراحل، حق
 است.

انشقاق: آیه ۲۵ - ۲۰

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ
 الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ (۲۲) وَاللَّهُ أَعْلَمُ
 بِمَا يُوعُونَ (۲۳) فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۴) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

تو این قرآن را فرستادی و در آن از روز قیامت سخن گفتی و از محمد ﷺ
 خواستی تا قرآن را برای مردم مکه بخواند، اما گروه زیادی از آنان قرآن را

تکذیب کردند و دین حق را انکار کردند.
 به راستی چرا آنان به قیامت ایمان نمی‌آورند؟ چرا خود را از سعادت محروم می‌کنند؟
 چرا وقتی قرآن برای آنان خوانده می‌شود، در برابر عظمت تو، سجده نمی‌کنند؟
 آنان حق را شناخته‌اند و اسیر لجاجت خویش شده‌اند و قرآن را انکار می‌کنند، تو بر آنچه در دل‌های خود پنهان می‌کنند، دانا هستی، اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا آنان را به عذابی دردناک، مژده دهد.
 کدام عذاب!
 عذاب روز قیامت!

و چه کسی می‌داند که عذاب آن روز چقدر دردناک است!
 کافران در آن روز، برای همیشه در آتش خواهند سوخت، البته تو به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداشی تمام‌نشدنی عطا خواهی کرد، پاداش آنان، بهشت جاویدان است، بهشتی که نه‌های آب در میان باغ‌های آن جاری است، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است.^(۳۱)

سوره بُرُوج

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۵ قرآن می‌باشد.
در زبان عربی به ستارگان آسمان، «بروج» می‌گویند، در آیه اول این سوره
از ستارگان آسمان، سخن گفته شده است و برای همین این سوره را به این
نام خوانده‌اند.

بُروج: آیه ۹ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ
الْبُرُوجِ (۱) وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲) وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ (۳) قَتِيلَ أَصْحَابِ
الْأُخْدُودِ (۴) النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ (۵) إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (۶) وَهُمْ
عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷) وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا
بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۸) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹)

محمد ﷺ در شهر مکه بود، گروهی به او ایمان آورده بودند، بُت‌پرستان روز
به روز فشار خود را بر مسلمانان زیاد و زیاده‌تر کردند و آنان را زیر
شکنجه‌های طاقت‌فرسا قرار دادند، آنان از مسلمانان می‌خواستند تا از

یکتاپرستی دست بردارند و بُت پرست شوند.

اکنون برای تقویت روحیهٔ مسلمانان ماجرای «اصحاب اُحدود» را ذکر می‌کنی، این درسی برای همهٔ مسلمانان در طول تاریخ است تا همواره در برابر مشکلات و سختی‌ها تحمل کنند و بر دین خود، استقامت ورزند.

اما ماجرای «اصحاب اُحدود» چیست؟

صاحبانِ خندق‌های پر از آتش!

سال‌ها قبل از ظهور اسلام، پادشاهی به نام «ذوئواس» در کشور یمن حکومت می‌کرد، او به دین یهود گروید و از همه خواست تا یهودی شوند.

به او خبر رسید که گروهی از مردم «نجران» که در شمال یمن بودند، به عیسی علیه السلام ایمان آورده‌اند، در آن زمان، دین حق، دین عیسی علیه السلام بود و برای همین مردم یمن مسیحی شده بودند.

او با لشکری به سوی نجران حرکت کرد و از مردم آنجا خواست تا یهودی شوند، آنان سخن او را نپذیرفتند.

اینجا بود که ذوئواس به سربازان خود فرمان داد تا آنان را اسیر کنند، سپس دستور داد تا گودال‌هایی را آماده کنند و داخل آن هیزم بریزند و آن را آتش بزنند، وقتی آتش از آن گودال‌ها، شعله کشید، فرمان داد تا اسیران را کنار گودال‌های آتش بیاورند.

ذوئواس و بزرگان سپاه او کنار گودال‌ها نشستند، سربازان او، اسیران را یکی یکی می‌آوردند و از آنان می‌خواستند تا یهودی شوند، اگر آنان قبول نمی‌کردند، آنان را زنده زنده در گودال‌های پر از آتش می‌انداختند. در آن روز، نزدیک به بیست هزار نفر از آن مردمان باایمان مظلومانه شهید شدند و در آتش سوختند، آنان حاضر نشدند دست از دین و آیین خود بردارند.

ذوئوأس خوشحال بود که یمن را به طور کامل تصرف کرده است، او به حکومت خود می‌نازید، مدّتی گذشت، دست انتقام تو آشکار شد، مردم حبشه مسیحی بودند، وقتی این ماجرا را شنیدند با لشکر بزرگی از حبشه به یمن آمدند و با ذوئوأس و سپاهیان‌ش جنگیدند و آن‌ها را شکست دادند و گروه زیادی از آنان را کشتند. (۳۲)

اکنون که این ماجرا را دانستم، آیات این سوره را ذکر می‌کنم:

سوگند به آسمانی که ستارگان درخشان دارد، سوگند به روز قیامت که روز موعود است، سوگند به شاهد و به مشهود که من از ستمکاران انتقام می‌گیرم. اصحاب اُحدود همه نابود شدند، اصحاب گوال‌های آتش، هلاک شدند، همان کسانی که آتش برافروختند و کنار گودال‌های آتش، نشستند و سوختن مؤمنان را تماشا کردند.

چرا آن مؤمنان را در آتش سوزاندند؟ مگر گناه آنان چه بود؟ آن مؤمنان هیچ گناهی نداشتند، فقط به تو که خدای توانا و ستوده می‌باشی، ایمان آورده بودند، تو آن خدایی هستی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آنِ توست و بر همه کارهای بندگان خود، گواه هستی.

ذوئوأس شیفته قدرت و حکومت خود شد، او گودال‌های آتش را برافروخت و مؤمنان را در آتش سوزاند، نمی‌دانست که به زودی تو انتقام مؤمنان را از او می‌گیری!

این کار تو بود که لشکری از حبشه آمد و ذوئوأس در جنگ شکست خورد. تو در این دنیا، او و پیروانش را نابود کردی و حکومت او را سرنگون

نمودی و در روز قیامت هم او و پیروانش را به عذاب جهنم گرفتار خواهی کرد، آنان در آتشی گرفتار خواهند شد که پایانی ندارد، برای همیشه در آن آتش خواهند سوخت و مرگی هم برای آنان نخواهد بود.

در آیه ۳ چنین می‌خوانم: «سوگند به شاهد و مشهود». دوست دارم بدانم منظور از این سخن چیست؟

حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانم که آن حضرت در تفسیر این آیه چنین می‌فرماید: «شاهد، روز جمعه است و مشهود روز عرفه است».

روز جمعه، روز با عظمتی است و خداوند رحمت خود را بر بندگان نازل می‌کند. روز عرفه، روز دهم ماه ذی‌الحجه که حاجیان به صحرای عرفات می‌روند. روز عرفه هم روز مهربانی خداوند است و خدا گروه زیادی از بندگان را از عذاب رهایی می‌بخشد. (۳۳)

با توجه به سخن امام صادق (ع) در این سوره به ستارگان، روز قیامت، روز جمعه و روز عرفه سوگند یاد شده است.

بروج: آیه ۱۱ - ۱۰

إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ
يُتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ (۱۰) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ
الْكَبِيرُ (۱۱)

کافران مکه مسلمانان را شکنجه می‌دادند و پیروان محمد (ص) را گمراه می‌خواندند و به آنان می‌گفتند: «چرا به محمد ایمان آورده‌اید؟».

کافرانی که مردان و زنان مؤمن را شکنجه دادند و از این کار خود توبه نکردند، کیفر سختی خواهند دید و عذاب سوزان جهنّم در انتظار آنان است. (۳۴)

تو در روز قیامت به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش بزرگی می‌دهی و آنان را در بهشتی که از زیر درختان آن، نه‌رهای آب جاری است، جای می‌دهی و این سعادت بی‌بزرگ است.

سخن از شکنجه مسلمانان به میان آمد، مناسب می‌بینم در اینجا از یاسر و همسرش (سمیه) یاد کنم: بُت پرستان مکه به سوی خانه یاسر هجوم بردند، او و همسرش را از خانه بیرون آوردند.

ابوجهل فریاد زد: «این سزای کسانی است که پیرو محمد شده‌اند». آفتاب سوزان مکه می‌تابید، یاسر و سمیه را در آفتاب خوابانده و سنگ‌ها را بر روی سینه آن‌ها قرار دادند. لب‌های آن‌ها از تشنگی خشک شده بود و هیچ کس به آن‌ها آب نمی‌داد. ابوجهل فریاد می‌زد:

— بگویید که به بُت‌ها ایمان دارید.

— لا إله إلا الله.

— مگر با شما نیستیم؟ دست از عقیده خود بردارید!

— لا إله إلا الله.

ابوجهل عصبانی شد، شمشیر خود را برداشت و آن‌را به سمت قلب سمیه نشانه گرفت. خون فواره زد، این خونِ اولین شهید زنِ اسلام است که زمین از خونسرخی شد. بعد از مدّتی، یاسر هم به سوی بهشت پر کشید. (۳۵)

کافرانی که مؤمنان را شکنجه می‌کردند، دو گروه بودند: گروه اول: افرادی مثل ابوجهل که تا آخرین لحظه، توبه نکردند و دست آنان به خون افرادی مانند یاسر و سمیه آغشته شده بود، آنان به عذاب جهنم گرفتار می‌شوند.

گروه دوم: افرادی که فریب بزرگان مکه را خورده بودند و در جهالت بودند، البته قلب آنان آن قدر سیاه نبود که خون مسلمانی را بر زمین بریزند، آنان فقط به شکنجه دادن اکتفا کرده بودند و بعضی از مسلمانان را در آفتاب گرم مکه بر روی سنگ‌های داغ خوابانده بودند و به آنان تازیانه زده بودند. بعد از مدتی نور ایمان به قلب آنان تابید و ایمان واقعی آوردند و از گناه خود توبه کردند، خدا گناه آنان را بخشید.

بروج: آیه ۲۲ - ۱۲

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي
وَيُعِيدُ (۱۳) وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ (۱۴) ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵)
فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۶) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (۱۷) فِرْعَوْنُ
وَتَمُودَ (۱۸) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹) وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ
مُحِيطٌ (۲۰) بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَّخْطُوطٍ (۲۲)

کافران مکه می‌دانستند که قرآن، حق است و معجزه محمد ﷺ است، اما آنان تصمیم گرفته بودند دست از بُت‌پرستی برندارند، آنان به مردم می‌گفتند: «محمد دروغ می‌گوید، قرآن سخن خدا نیست، بلکه سخن شیطان است، این شیطان است که نزد محمد می‌آید و این سخنان را برای او می‌خواند». آنان با این سخنان، مردم را از حق و حقیقت دور می‌کردند، آنان باید بدانند که کیفر

تو، بسیار سخت است و تو آنان را به سختی عذاب خواهی کرد.
 به راستی چرا آنان حاضر نیستند تو را بپرستند؟
 تو آن خدایی هستی که به انسان هستی می‌بخشی و پس از مرگ او را در
 قیامت زنده می‌کنی.

تو بسیار بخشنده و مهربان هستی. تو صاحب عرش بزرگ می‌باشی! هر
 کاری را که اراده کنی با قدرت انجام می‌دهی. تو به کافران مهلت می‌دهی و در
 عذاب آنان شتاب نمی‌کنی، اما این مهلت دادن، نشانه ضعف تو نیست، تو
 لشکریان زیادی را نابود کردی، آیا کسی داستان آن‌ها را می‌داند؟ تو لشکریان
 فرعون و قوم ثمود را هلاک کردی و آنان در اوج قدرت بودند اما تو به
 راحتی آنان را از بین بردی. تو به آنان مهلت دادی، شاید توبه کنند و
 سعادت‌مند گردند، وقتی مهلت آنان به پایان رسید، همه را هلاک کردی.

تو به کافران مکه مهلت می‌دهی، اما آنان قرآن را دروغ می‌شمارند، تو از هر
 طرف بر آنان، سلطه داری، آنان هرگز نمی‌توانند از حکومت تو فرار کنند، هر
 کجا که بروند، تو بر آنان آگاهی و قدرت داری.

کافران، قرآن را جادو می‌دانند و می‌گویند که شیطان آن را برای محمد ﷺ
 می‌خواند، اما هرگز چنین نیست، این قرآن، کتاب آسمانی با عظمتی است که
 تو آن را برای هدایت بشر نازل کرده‌ای، قرآن در «لوح محفوظ» جای دارد و
 هرگز شیطان را راهی به آن نیست.

مناسب است در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکته اول

در آیه ۱۵ از «عرش» نام برده شده است، منظور از «عرش» در اینجا

«مجموعه جهان» می باشد.

* نکته دوم

بُت پرستان می گفتند که این قرآن، سخن شیطان است، چرا آنان فکر نمی کردند؟ شیطان مردم را به زشتی ها و فساد فرا می خواند، چگونه ممکن است قرآن، سخن شیطان باشد حال آن که قرآن مردم را به حق، پاکی، عدالت و تقوا دعوت می کند.

بزرگان مکه چرا قدری فکر نمی کنند: آیا قرآن می تواند سخن شیطان باشد؟ اگر قرآن سخن شیطان است، پس چرا در سراسر قرآن، سخن از خوبی ها به میان آمده است؟ چرا شیطان در آن لعن و نفرین شده است؟

* نکته سوم

در آیه ۲۳ چنین می خوانیم: «قرآن در «لوح محفوظ» جای دارد». منظور از «لوح محفوظ» همان علم غیب خداست که هیچ کس از آن خبر ندارد. قرآن در علم خدا، محفوظ بود، هیچ کس از آن خبر نداشت، خدا قرآن را به جبرئیل آموخت و او را مأمور کرد تا آن را بر قلب محمد ﷺ نازل کند.

سوره طارق

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۶ قرآن می‌باشد.
در زبان عربی به ستاره‌ای که شب در آسمان ظاهر می‌شود، «طارق»
می‌گویند، در آیه اول این سوره به آن ستاره سوگند یاد شده است و برای
همین این سوره را به این نام خوانده‌اند.

طارق: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالسَّمَاءِ
وَالطَّارِقِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳) إِنَّ كُلَّ
نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴)

انسان‌ها تصوّر می‌کنند که بیهوده خلق شده‌اند و هیچ حساب و کتابی در کار
نیست، هرگز چنین نیست، تو این جهان را با هدف آفریدی و بعد از مرگ او
را زنده می‌کنی.

تو نیاز به سوگند نداری، امّا برای بیداری انسان‌ها از خواب غفلت به آسمان
و ستاره‌ای که شب می‌آید، سوگند یاد می‌کنی، کسی چه می‌داند آن ستاره‌ای
که شب می‌آید، چیست؟ ستاره‌ای درخشان که تاریکی‌ها را می‌شکافد. (۳۶)

تو به آسمان و آن ستاره سوگند یاد می‌کنی که برای هر انسانی، فرشتگانی قرار داده‌ای که اعمال او را حفظ کرده و ثبت می‌کنند، آری، انسان به حال خود رها نشده است، همه چیز در این جهان، حساب و کتاب دارد، تو انسان را بار دیگر زنده می‌کنی و او نتیجه اعمال خود را در روز قیامت می‌بیند.

در اینجا از ستاره‌ای سخن گفته شده است که تاریکی شب را می‌شکافد و درخشان است. وقتی در شب به آسمان نگاه می‌کنم، با چشم عادی می‌توانم تقریباً پنج هزار ستاره ببینم، اگر درخشان‌ترین این ستاره‌ها را بشناسم، می‌توانم به تفسیر این آیه پی ببرم.

به راستی کدام ستاره از همه درخشان‌تر است؟
ستاره‌ای است که در طرف جنوب آسمان واقع است و به آن «شعرا یمانی» می‌گویند.

اکنون چند ویژگی این ستاره را بیان می‌کنم:

۱ - این ستاره به نام «پادشاه ستارگان» معروف است و درخشندگی زیادی دارد.

۲ - حرارت درون این ستاره به ۱۲۰ هزار درجه سانتیگراد می‌رسد، یعنی حرارت آن دو هزار برابر حرارت درون خورشید است.

۳ - حجم این ستاره، بیست برابر خورشید است، یعنی می‌توان ۲۶ میلیون کره زمین را در آن جای داد!

۴ - این ستاره ۱۰ سال نوری با زمین فاصله دارد، نوری که من امشب از این ستاره در آسمان می‌بینم، ده سال قبل از آن جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است.

۵ - درخشندگی این ستاره ۲۵ برابر خورشید است، اما چون فاصله آن از زمین دور است به این صورت به نظر می آید.
این ستاره، نمونه ای از قدرت خدا می باشد، هر کس که اهل فکر و اندیشه باشد با فکر کردن به آن، می تواند درس خداشناسی فرا گیرد. (۳۷)

طارق: آیه ۸ - ۵

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ
دَافِقٍ (۶) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ
لَقَادِرٌ (۸)

محمد ﷺ برای بُت پرستان مکه از قیامت و زنده شدن انسان ها سخن می گفت، آنان به سخن او می خندیدند و می گفتند: «ای محمد! چرا دروغ می گویی؟ چگونه ممکن است وقتی مُردیم و تبدیل به مشتی خاک و استخوان شدیم، باز زنده شویم؟ چنین چیزی ممکن نیست!».
چرا آنان چنین سخنی گفتند؟ آنان به قدرت تو شک داشتند، قدرت تو را نشناخته بودند.

کافی بود آنان به گذشته خود فکر می کردند، به راستی آنان از چه آفریده شده اند؟

از نطفه ای جهنده که از پدر خارج می شود و در رحم مادر ریخته می شود.
نطفه ای که از بین استخوان های کمر و دنده های پدر خارج می شود.
در نطفه پدر، بین دو تا پانصد میلیون اسپرم وجود دارد، یکی از این اسپرم ها خود را به تخمک مادر می رساند و با آن ترکیب می شود و رشد می کند و به طور سرسام آوری تکثیر می شود و سلول های بدن ساخته می شود.

اصل همه سلول‌ها از یک سلول است، اما گروهی از سلول‌ها قلب را تشکیل می‌دهند، گروهی دیگر ریه را می‌سازند، گروهی استخوان‌ها را می‌سازند. تو که چنین قدرتی داری، می‌توانی بار دیگر او را از خاک بیافرینی و او را زنده کنی! مگر چه تفاوتی بین خاک و آن نطفه ناچیز است!

در آیه ۷ چنین آمده است: «انسان از نطفه‌ای خلق شده است که از بین استخوان‌های کمر و دنده‌های پدر خارج می‌شود». عده‌ای گفته‌اند: «قرآن بر خلاف علم سخن گفته است، زیرا نطفه مرد از استخوان کمر و دنده‌ها خارج نمی‌شود»، در جواب آنان باید چنین بگوییم: «قرآن در آیه ۷ با زبان کنایه سخن گفته است، کسی که با زبان عربی آشناست، معنای این کنایه را می‌فهمد. اگر من بخواهم این جمله را به زبان فارسی بیان کنم، چنین می‌گویم: نطفه از میان مرد خارج می‌شود. در واقع قرآن در اینجا عَقَّتْ کلام را مراعات کرده است و با زبان کنایه سخن گفته است.» (۳۸)

طارق: آیه ۱۰ - ۹

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹) فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا

نَاصِرٍ (۱۰)

روز قیامت چه روزی است؟ روزی که اسرار همگان آشکار می‌شود و همه نتیجه کارهای خود را می‌بینند، خوبان به پاداش می‌رسند و کافران به کیفر. کسانی که راه کفر را رفته‌اند، در آن روز هیچ یار و یابری نخواهند داشت و تو امیدشان را ناامید می‌کنی و هیچ کس به فریاد آنان نمی‌رسد. امروز کافران به بُت‌های خود دل بسته‌اند و از آن بُت‌ها امید شفاعت دارند و

تصوّر می‌کنند که بُت‌ها آنان را در سختی‌ها یاری می‌کنند، امّا در روز قیامت، بُت‌ها هیچ کاره‌اند، بُت‌ها در این دنیا هم قطعه‌ای سنگ یا چوب، بیشتر نیستند، در آن روز، همه حقیقت را می‌فهمند و از نجات خود ناامید می‌شوند. در آن روز، بندگان خوب تو، دست به دعا برمی‌دارند و از تو می‌خواهند به آنان اجازه دهی تا از مؤمنان گناهکار، شفاعت کنند، تو به آنان چنین اجازه‌ای را می‌دهی.

طارق: آیه ۱۴ - ۱۱

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) وَالْأَرْضِ ذَاتِ

الصَّدْعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ (۱۳) وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴)

تو محمد ﷺ را برای هدایت مردم فرستادی امّا بزرگان مگه با او دشمنی نمودند، زیرا آنان منافع خود را در بُت‌پرستی مردم می‌دیدند، پول، ثروت و ریاست آن‌ها در گرو بُت‌پرستی مردم بود.

آنان محمد ﷺ را بسیار اذیت و آزار کردند، به او سنگ پرتاب کردند، خاکستر بر سرش ریختند، یارانش را شکنجه نمودند و به مردم گفتند: «محمد دیوانه است، سخنش گمراه‌کننده است، از او پیروی نکنید».

اکنون به آسمان و زمین سوگند یاد می‌کنی، آسمانی که از آن باران فراوان می‌بارد و زمینی که گیاهان از دل آن سبز می‌شوند، جوانه می‌زنند و رشد می‌کنند، تو به آسمان و زمین سوگند یاد می‌کنی که این دو به فرمان تو، رزق و روزی انسان‌ها را فراهم می‌کنند، باران بر زمین می‌بارد، گیاهان جوانه می‌زنند و رشد می‌کنند و از دل زمین، سبز می‌شوند.

به آسمان و زمین سوگند که این قرآن، سخن حقّ است، حقّ را از باطل جدا

می‌کند. این قرآن، سخنی بیهوده نیست، بلکه مایه نجات انسان‌ها از گمراهی‌ها می‌باشد.

قرآن، بزرگ‌ترین حادثه جهان هستی است، بزرگ‌ترین خبر این جهان است. افسوس که عده‌ای از انسان‌ها عظمت آن را درک نکردند و به آن ایمان نیاوردند، آنان خود را از سعادت بزرگی محروم کردند، تو قرآن را مایه رحمت و برکت برای انسان‌ها قرار دادی، آری، قرآن، نوری است که هرگز خاموش نمی‌شود، چشمه علم و آگاهی است، هر کس به آن پناه برد، سعادت‌مند می‌شود و راه خوشبختی را می‌یابد.

از آسمان و باران و زمین و گیاهی که از زمین می‌روید سخن گفتی، چه رازی در این سخن توست؟

قرآن مانند باران است، اگر باران بر زمین آماده و حاصلخیز ببارد، سبب سرسبزی آن می‌شود و گیاهان زیادی در آن می‌روید، اما اگر این باران بر زمین سخت و شوره‌زار ببارد، جز علف هرز در آن نمی‌روید.

گروهی از مردم که قلب‌های پاک داشتند، سخن محمد ﷺ را پذیرفتند و ایمان آوردند و راه هدایت را برگزیدند و رستگار شدند. ولی گروهی که دل‌های آنان با گناهان سیاه شده بود، وقتی سخنان محمد ﷺ را شنیدند، آن را انکار کردند و راه کفر را برگزیدند.

مهم این است که تو زمینه هدایت را برای همه فراهم می‌کنی، راه خوب و بد را به همه نشان می‌دهی، پس از آن دیگر، اختیار با انسان‌ها می‌باشد، آنان باید خود راه را انتخاب کنند.

اگر من می‌بینم که در هر زمانی، عده‌ای قرآن را دروغ می‌شمارند، باید بدانم

اشکال در برنامه تو نبوده است، حکایت آن زمین است که با باریدن باران، تبدیل به شوره‌زار شد، عیب از باران نیست، عیب از زمینی است که باران بر آن باریده است.

وقتی دل کسی شیفته دنیا و لذت‌ها و شهوت‌های دنیا شد، سخن حق در آن اثر نمی‌کند، چنین انسانی برای این که بتواند به لذت‌ها و خوشی‌های دنیا ادامه دهد، راه کفر را انتخاب می‌کند و از حق بیزار می‌شود و روز به روز بر نفرتش افزوده می‌شود.

طارق: آیه ۱۷ - ۱۵

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) وَأَكِيدُ كَيْدًا (۱۶)

فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَهْلَهُمْ رُؤْيَا (۱۷)

اکنون با محمد ﷺ چنین سخن می‌گویی: «ای محمد! دشمنان تو هر چه قدر بتوانند برای نابودی اسلام، نقشه می‌کشند و مکر و حيله به کار می‌برند، من تمام نقشه‌های آنان را نقش بر آب می‌کنم، ای محمد! از تو می‌خواهم به آنان، اندک زمانی مهلت دهی تا زمان کیفرشان فرا رسد».

آری، بزرگان مکه هر روز، نقشه‌ای برای مبارزه با پیامبر داشتند: گاه او و پیروانش را مسخره می‌کردند، گاه پیروانش را به سختی شکنجه می‌دادند، گاه قرآن را جادو می‌خواندند، گاه محمد ﷺ را جادوگر، دیوانه و شاعر می‌خواندند...

این وعده توست که محمد ﷺ را یاری می‌کنی و روز به روز بر تعداد پیروان او می‌افزایی. قرآن، نوری است که هرگز خاموش نمی‌شود.

این قانون توست: تو در عذاب کافران شتاب نمی‌کنی، تا زمان مشخصی به

آنان فرصت می‌دهی تا توبه کنند و از کفر و بُت‌پرستی دست بردارند، وقتی مهلتشان به پایان رسد، عذاب را بر آنان فرو می‌فرستی.

تو از محمد ﷺ می‌خواهی مدّتی صبر کند و آنان را به حال خود رها کند و رفتارشان را زیر نظر داشته باشد که سرانجام آنان عذاب تو را به چشم می‌بینند.

آری، لحظهٔ مرگ، فرشتگان پرده از چشمان بُت‌پرستان برمی‌دارند و آن‌ها شعله‌های آتش جهنّم را می‌بینند، آنان صحنه‌های هولناکی می‌بینند، فریاد و ناله‌های جهنّمیان را می‌شنوند، گرزهای آتشین و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل آنان می‌آید که گفتنی نیست. (۳۹)

سوره اُعلیٰ

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۷ قرآن می باشد.
«اُعلیٰ» به معنای «بلندمرتبه» می باشد، در آیه اول، قرآن به پیامبر فرمان می دهد: «خدای بلندمرتبه را تسبیح کن» و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

اُعلیٰ: آیه ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱)

بُت پرستان سخنان کفرآمیزی می گفتند و به تو نسبت های ناروایی دادند، آنان گرفتار جهل و نادانی شده بودند و می پنداشتند بُت ها، دختران تو هستند و آنان را شریک تو قرار داده بودند و در برابر بُت ها سجده می کردند و آن ها را می پرستیدند.

اکنون از محمد ﷺ می خواهی تا چنین بگوید:

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى !

«پاک و منزّه است خدای بی همتای من!».

تو خدای یکتایی و هیچ همتایی نداری، تو هیچ کدام از ویژگی‌ها و صفات مخلوقات خود را نداری! تو هرگز شریک نداری، فرزند نداری، از همهٔ عیب‌ها و نقص‌ها به دور هستی.

وقتی من به تو فکر می‌کنم، اوّل باید از عمق وجودم اعتراف کنم که تو بالاتر از هر چیزی هستی که به ذهن من می‌آید.

اگر برای تو جسم فرض کنم، اگر برای تو، مکان و زمان فرض کنم، این خدایی است که من در ذهن خود ساخته‌ام.

تو خدای یگانه‌ای، تو زمان و مکان را آفریده‌ای، تو بالاتر از آن هستی که به زمان یا مکان وصف شوی. همهٔ ویژگی‌هایی که من در آفریده‌ها می‌بینم، برای تو عیب و نقص محسوب می‌شود، تو از هر عیب و نقصی پاک و منزّه هستی. تو خدای منی، به هیچ کس ظلم نمی‌کنی. جاهل نیستی، ناتوان نیستی، هرگز از بین نمی‌روی.

همهٔ این صفات در «سبحان الله» گنجانده شده است. یک «سبحان الله» می‌گویم و معنای آن هزار جمله است. با گفتن این واژه، تو را از تمام عیب‌ها و نقص‌ها دور می‌دانم. (۴۰)

أَعْلَى: آیه ۵ - ۲

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳)

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴) فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَخْوَى (۵)

تو همان خدایی هستی که انسان را آفریدی و آفرینش او را به حدّ کمال رسانیدی و هر آنچه مناسب حال او بود برای او تقدیر کردی و او را به راه راست هدایت نمودی، تو به او نعمت‌های فراوان دادی، از آسمان باران نازل

کردی و چراگاه‌های فراوان پدیدار ساختی. زمین به قدرت تو، پوشیده از گیاهان شد، وقتی فصل پاییز فرا می‌رسد، همه گیاهان خشک می‌شوند و پوشیده و سیاه می‌شوند.

هر کس به این گیاهان فکر کند، فنای دنیا را می‌فهمد، گیاهان جلوه‌ای از زندگی دنیا هستند، آیا کسی به آن اندیشه می‌کند؟ آیا کسی از آن درس می‌گیرد؟

سبزی گیاهان هر چشمی را جذب خود می‌کند، اما این سبزی، دوام ندارد، پاییز در کمین است، کسی که خردمند است در سبزی گیاهان، نابودی می‌بیند، دنیا، هرگز دوام ندارد، زندگی انسان هم چنین است، انسان نباید فریب زیبایی‌های دنیا را بخورد!

خردمند هرگز شیفته جوانی و قدرت خود نمی‌گردد، او می‌داند که در پس این جوانی، روزگار پیری است.

خردمند به زیبایی خود خیره نمی‌شود، او وقتی در مقابل آینه می‌ایستد به فکر فرو می‌رود که دیر یا زود، بدن او در قبر می‌پوسد و این چهره زیبا به مشتی خاک و استخوان تبدیل می‌گردد.

خوشا به حال کسی که زندگی را این‌گونه می‌بیند، او هرگز فریب دنیا را نمی‌خورد و به زندگی بی‌وفا دل نمی‌بندد.

أَعْلَى: آیه ۱۹ - ۶

سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ

يَعْلَمُ الْغُيُوبَ وَمَا يُخْفَى (۷) وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى (۸) فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعْتَ

الذِّكْرَى (۹) سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى (۱۰) وَيَنْجِيهَا الْأَشَقَى (۱۱) الَّذِي

يُضَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى (۱۲) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ
 مَنْ تَزَكَّى (۱۴) وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ
 الدُّنْيَا (۱۶) وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۱۷) إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ
 الْأُولَى (۱۸) صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى (۱۹)

تو انسان‌ها را آفریدی و هر چه آن‌ها نیاز داشتند به آن‌ها عطا کردی، تو پیامبران را برای هدایتشان فرستادی تا راه خوب را به آنان نشان دهند. تو آن‌ها را به حال خود رها نکردی، فرستادن پیامبران، نشانهٔ مهربانی تو بود و می‌خواستی انسان‌ها به کمال و سعادت برسند.

تو محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی و جبرئیل را فرستادی تا قرآن را بر قلب محمد ﷺ نازل کند، تو از محمد ﷺ خواستی تا آیات زیبای قرآن را برای مردم بخواند و آنان را به سوی رستگاری فرا خواند.

وقتی محمد ﷺ اولین آیات قرآن را از جبرئیل شنید به فکر فرو رفت، او نگران بود که مبدا این آیات را فراموش کند، تو از این نگرانی او باخبر بودی، پس با او چنین سخن گفتی:

ای محمد! برای حفظ کردن قرآن، نگران نباش! جبرئیل به فرمان من، آن قدر این قرآن را برایت می‌خواند که دیگر آن را از یاد نبری! البته تو به اذن من، قرآن را فراموش نمی‌کنی، من قدرت دارم که هر چه را بخواهم از یاد تو ببرم.

من خدای دانا به آشکار و نهان هستم، می‌دانم که تو به مشکلات زیادی که در پیش داری، فکر می‌کنی، اما بدان که من تو را یاری می‌کنم و این مشکلات

را بر تو آسان می‌نمایم.

ای محمد! این قرآن، پند و موعظه است، وقتی کسانی را دیدی که پندپذیر می‌باشند، آنان را پند ده و برایشان قرآن بخوان! کسانی که از عذاب قیامت می‌ترسند، از قرآن پند و عبرت می‌گیرند، اما بدبخت‌ترین افراد از پذیرفتن قرآن، خودداری می‌کنند و سرانجام آنان به جهنم وارد می‌شوند.

کدام جهنم؟

همان جهنمی که آتش بزرگ است و هر کس در آنجا گرفتار شود، نه می‌میرد که خلاص شود و نه حالتی دارد که بتوان آن را زندگی نامید. او برای همیشه میان مرگ و زندگی، دست و پا می‌زند و یکسره در حال سوختن و جان‌کندن است!

ای محمد! کسی که از کفر و بُت‌پرستی پرهیز کرد و با یاد و نام من، نماز خواند، رستگار می‌شود، در روز قیامت من به او پاداش بزرگی می‌دهم و او را در بهشتی که نه‌های آب از زیر درختان آن جاری است، جای می‌دهم!

ای محمد! انسان‌ها زندگی دنیا را بر آخرت مقدم می‌دارند، این حقیقت را به انسان‌ها بگو که آخرت بهتر و پایدارتر است. به انسان‌ها بگو که این حقیقت در کتاب‌های آسمانی پیشین نیز آمده است، در کتاب‌های آسمانی ابراهیم و موسی علیهم‌السلام.

آری، آخرت بهتر و پایدارتر است! زندگی حقیقی در آخرت است و انسان‌ها در این دنیا به دنبال آن هستند.

مناسب است در اینجا سه نکته را بیان کنم:

* نکتهٔ اول

در آیه ۷ چنین می‌خوانم: «ای محمد! تو قرآن را فراموش نمی‌کنی مگر آنچه را خدا بخواهد».

منظور از این سخن چیست؟

آیا محمد ﷺ چیزی از آیات قرآن را فراموش کرده است؟ هرگز.

معنای واقعی این جمله این است: خدا چنین اراده کرده است که محمد ﷺ قرآن را فراموش نکند، محمد ﷺ وظیفه‌اش را به خوبی انجام می‌دهد، او علم واقعی به قرآن پیدا می‌کند و آن را از یاد نمی‌برد، اما خدا قدرت دارد این علم را از او بگیرد، محمد ﷺ در علم به قرآن، نیاز به خدا دارد، محمد ﷺ از خود هیچ ندارد.

این درس بزرگی برای من است، من باید بدانم که هیچ قدرتی از خود ندارم، اگر من اکنون این کلمات را می‌نویسم به قدرت و لطف اوست، اگر خدا بخواهد در یک لحظه می‌تواند توان مرا بگیرد، هر کس هر چه دارد از خدا دارد، اگر کسی کار خوبی انجام می‌دهد با توفیق او بوده است، اگر توفیق او نباشد، هیچ کس موفق به انجام کار خوبی نمی‌شود. این حقیقت است، هر کس به این حقیقت آشنا شد، دچار غرور نمی‌شود، او شکرگزار نعمت‌های خدا خواهد بود و موفقیت خود را مدیون لطف او خواهد دانست.

* نکته دوم

در آیه ۱۶ چنین می‌خوانم: «آخرت بهتر و پایدارتر است»، قدری فکر می‌کنم، این آیه چه پیام مهمی دارد؟

زندگی‌ای که من عاشق آن هستم و برای ادامه آن تلاش می‌کنم، چیست؟ آیا این زندگی، همان زنده بودن است؟ آیا خوردن و آشامیدن و بهره بردن از

لذت‌های حیوانی، معنای زندگانی است؟

زنده بودن، حرکتی افقی است، از گهواره تا گور، اما زندگی کردن حرکتی عمودی است، از زمین تا اوج آسمان‌ها!
خدا انسان را آفرید و در او حس کمال‌گرایی را قرار داد، خدا می‌داند که زندگی دنیا، هیچ‌گاه انسان را سیر نمی‌کند، اگر کسی همه دنیا را هم داشته باشد، باز هم به دنبال چیزی می‌گردد، او گمشده‌اش را می‌جوید!
گمشده انسان چیست؟

گمشده او زندگی واقعی است، زندگی واقعی هم در آخرت است، هر کس که بهشت، منزل و جایگاه او باشد به زندگی واقعی رسیده است و گر نه زندگی دنیا چیزی جز کالایی فریبنده نیست و ارزش دل بستن ندارد.
* نکته سوم

بار دیگر آیه ۱۶ را می‌خوانم: «آخرت بهتر و پایدارتر است»، وقتی بررسی می‌کنم می‌فهمم که این آیه، معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطن قرآن» یاد می‌شود: یکی از یاران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت آمد و از او تفسیر این آیه را پرسید، امام در پاسخ به او فرمود: «منظور از آخرت در این آیه، ولایت علی علیه السلام می‌باشد». (۴۱)

جواب امام صادق علیه السلام کوتاه است و پرمعنا. این جواب، بطن این آیه را بازگو می‌کند، آری، ولایت علی علیه السلام به انسان‌ها زندگی واقعی می‌بخشد. آری، راه امامت، همان ادامه راه قرآن است، خدا پس از پیامبر، علی علیه السلام و یازده امام پس از او را برای هدایت مردم برگزید و آنان را از گناه و زشتی‌ها پاک گردانید و از مردم خواست تا از آنان پیروی کنند. امروز راه مهدی علیه السلام راهی است که هر کس آن را بپیماید به سعادت و به زندگی حقیقی می‌رسد.

سوره غاشیه

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۸ قرآن می‌باشد.
در زبان عربی به روزی که ترس و وحشت، همه را فرا می‌گیرد، «غاشیه»
می‌گویند، در آیه اول از قیامت با این عنوان یاد شده است و برای همین
این سوره را به این نام خوانده‌اند.

غاشیه: آیه ۷ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ
الْغَاشِيَةِ (۱) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (۳) تَصَلَّى نَارًا
حَامِيَةً (۴) تُشْقَى مِنْ عَيْنٍ آنَبَةِ (۵) لَبِسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ
ضَرِيْعٍ (۶) لَا يُشْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷)

آیا انسان آن خبر را شنیده است؟ خبر روزی که حوادث هولناکی روی
می‌دهد و ترس و وحشت کافران را فرا می‌گیرد.

در آن روز، کافران در ترس و اضطراب خواهند بود، آنان در دنیا تلاش
زیادی انجام داده‌اند، خستگی دنیا از تن آنان بیرون نرفته است، برای به دست
آوردن ثروت، زحمت زیادی کشیده‌اند، اما در آن روز، هیچ توشه‌ای با خود

ندارند.

همه ثروت‌های آنان نابود شده است، فرشتگان آنان را به آتشی سوزان وارد می‌کنند و از آب چشمه‌های جوشان به آنان می‌نوشانند. غذای آنان، چیزی جز گیاه خشک خاردار نیست که نه مواد غذایی دارد و نه انسان با خوردن آن سیر می‌شود. کافران در جهنم می‌سوزند و تشنه و گرسنه هستند، آبی جوشان می‌نوشند، ولی سیراب نمی‌شوند، گیاه خشک خاردار می‌خورند اما سیر نمی‌شوند، آنان برای همیشه تشنه و گرسنه خواهند بود. این گوشه‌ای از کیفر آنان است.

غاشیه: آیه ۱۶ - ۸

وَجُوهٌ يُّؤْمِنُ نَاعِمَةٌ (۸) لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ (۹)
فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰) لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَافِيَةٌ (۱۱) فِيهَا عَيْنٌ
جَارِيَةٌ (۱۲) فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ (۱۳) وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ (۱۴)
وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (۱۶)

در روز قیامت، مؤمنان شاداب هستند و از تلاش‌های خود خرسند و خوشحالند، تو به تلاش‌های آنان، پاداش بی‌اندازه می‌دهی، جایگاه آنان، بهشت بلندمرتبه است و در آنجا هیچ سخن لغو و بیهوده‌ای نمی‌شنوند، در آنجا چشمه‌ای روان است.

مؤمنان زیر درختان بر روی تخت‌های زیبا و بلند می‌نشینند، جام‌های شراب طهور آنجا نهاده شده است و بالش‌هایی کنار یکدیگر است و آنان به آن بالش‌ها تکیه می‌دهند و فرش‌های گران‌بها برای آنان گسترده شده است.

غاشیه: آیه ۲۰ - ۱۷

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷)
وَالِإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹) وَإِلَى
الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰)

بزرگان مکه به پرستش بُت‌ها مشغول بودند و به تجارت می‌پرداختند، آنان از مکه به شام و یمن می‌رفتند، در طول سفر، آنان فرصتی برای تفکر و اندیشه داشتند.

در این سفر آنان به چه چیزی می‌توانستند فکر کنند؟ چه چیزی جلوی آنان بود، قبل از هر چیز نگاه آنان به شتری می‌افتاد که سوارش بودند، وقتی به بالای سرشان نگاه می‌کردند، آسمان را می‌دیدند، وقتی به چپ یا راست خود نگاه می‌کردند، کوه‌ها را می‌دیدند، وقتی به زیر پای خود می‌نگریستند، زمین را می‌دیدند.

برای همین تو با آنان چنین سخن می‌گویی: «آیا به شتر نگاه نمی‌کنید که چگونه خلق شده است؟ آیا آسمان را نمی‌بینید که چگونه برافراشته شده است؟ آیا به کوه‌ها نگاه نمی‌کنید که چگونه بر پا شده‌اند؟ آیا به زمین دقت نمی‌کنید که چگونه گسترده شده است؟»

بُت‌پرستان چقدر جاهل و نادان هستند که قطعه‌های سنگ بی‌جان را می‌پرستند، آن بُت‌ها چه چیزی را آفریده‌اند تا شایسته پرستش باشند؟ فقط تو شایسته پرستش هستی، زیرا با قدرت خود شتر، آسمان، کوه و زمین را آفریدی.

من امروز که این سخن را می‌خوانم به فکر فرو می‌روم، این چهار نعمت را که تو در اینجا ذکر کرده‌ای:

۱ - شتر: شتر نمونه‌ای از چهارپایان می‌باشد که تو برای انسان آفریده‌ای. شتر حیوانی است که از گوشت و شیر آن استفاده می‌شود و برای باربری هم مفید است. شتر می‌تواند تا ده روز، بدون آب در بیابان‌ها به پیش رود، وقتی او خوابیده است، بار زیادی می‌توان روی آن گذاشت به گونه‌ای است که با آن بار سنگین می‌تواند از جا بلند شود.

۲ - آسمان: کانون نور و باران و هوا می‌باشد.

۳ - کوه: کوه‌ها مرکز آرامش زمین و محل ذخیره آب و مواد معدنی می‌باشند. (اگر کوه‌ها نبودند، زمین که به دور خودش می‌چرخید و همواره می‌لرزید، آرامش زمین به خاطر کوه‌ها می‌باشد. برف در کوه‌ها ذخیره می‌گردد و کم‌کم آب می‌شود و رودها تشکیل می‌گردد).

۴ - زمین: مرکز پرورش انواع گیاهان می‌باشد، غذاهایی که انسان مصرف می‌کند از زمین به دست می‌آید.

وقتی یک بار با دقت این آیات را می‌خوانم به فکر فرو می‌روم و به یاد این نعمت‌ها می‌افتم: شیر، گوشت، نور، هوا، باران، آرامش زمین، آب، گیاهان، میوه‌ها، نان.

من چگونه شکر این نعمت‌ها را به جا آورم؟

غاشیه: آیه ۲۶ - ۲۱

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱) لَسْتَ عَلَيْهِمْ
 بِمُسَيِّرٍ (۲۲) إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (۲۳) فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ
 الْأَكْبَرَ (۲۴) إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶)

محمد ﷺ برای مردم مکه قرآن می خواند، گروهی به او ایمان آوردند و مسلمان شدند، اما گروهی هم با او دشمنی کردند و راه کفر را برگزیدند، محمد ﷺ از ایمان نیاوردن آنان، اندوهناک بود، او دوست داشت که همه ایمان آورند و به سعادت برسند.

تو انسان را آفریدی، راه حق و باطل را به او نشان دادی و او را در انتخاب راه خود آزاد گذاشتی، تو اراده کرده ای که هر کس به اختیار خود ایمان را برگزیند. وقتی تو به انسان ها اختیار دادی، طبیعی است که گروهی از انسان ها، راه کفر را انتخاب می کنند و ایمان نمی آورند، اگر کسی این قانون را بداند دیگر از ایمان نیاوردن کافران حسرت و اندوه به خود راه نمی دهد، او می داند که همه چیز در این دنیا روی حساب و کتاب است و تو از ایمان و کفر بندگان خود باخبری. تو به کافران مهلت می دهی و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل می کنی.

اکنون با محمد ﷺ چنین سخن می گویی:

ای محمد! من تو را نفرستادم تا مراقب مردم باشی، وظیفه تو این است که به آنان پند دهی و راه راست را نشان آنان دهی. من از تو نخواستم آنان را مجبور به ایمان کنی، تو بر آنان تسلطی نداری، وظیفه تو این نیست که به زور مانع

انحراف آنان شوی.

ای محمد! آنان را پند ده و برایشان قرآن بخوان، هر کس که کفر ورزید، او را در روز قیامت به شدیدترین عذاب مبتلا خواهم ساخت، بدان که همه آنان در آن روز، زنده خواهند شد. (۴۲)

کافران خیال می‌کنند که بیهوده خلق شده‌اند و هیچ حساب و کتابی در کار نیست، هرگز چنین نیست، تو این جهان را با هدف آفریدی و پس از مرگ انسان‌ها را زنده می‌کنی و به حساب آنان رسیدگی می‌نمایی.

سوره فجر

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۹ قرآن می باشد.
«فجر» به معنای «سپیده دم» است. در آیه اول به فجر سوگند یاد شده
است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

فجر: آیه ۱۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْفَجْرِ (۱) وَلَيَالٍ
عَشْرٍ (۲) وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ (۴) هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ
لِّذِي حِجْرِ (۵) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷)
الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (۸) وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ
بِالْوَادِ (۹) وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ (۱۱)
فَاكْتُرُوا فِيهَا الْفَسَادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ (۱۳)

سوگند به سپیده دم،

سوگند به ده شب اول ماه ذی الحجه که حاجیان برای حجّ به مکه می آیند،
سوگند به روز نهم ماه ذی الحجه که روز عرفه است،
سوگند به روز دهم آن ماه که روز عید قربان است،

سوگند به شب وقتی که به پایان می‌رسد که تو ستمکاران را عذاب می‌کنی!
 آیا این سوگندها برای خردمندان کافی نیست؟
 آیا کسی به یاد می‌آورد که تو چگونه قوم «عاد» را هلاک کردی؟ همان قومی
 که در شهر «إزم» زندگی می‌کردند، شهری که بسیار با عظمت بود و نمونه آن
 در سرزمین‌های دیگر، ساخته نشده بود.

آیا کسی فکر می‌کند که تو با قوم «ثمود» چه کردی؟ همان قومی که خانه‌های
 خود را در کوه‌ها می‌ساختند، آنان صخره‌های سخت را می‌تراشیدند و برای
 خود، خانه‌هایی محکم و امن در دل کوه می‌ساختند.
 آیا کسی می‌داند که تو فرعون را چگونه کیفر دادی؟ همان فرعونی که
 صاحب قدرت و سپاهیان بسیار بود.

قوم عاد و قوم ثمود و فرعون در شهرها، ظلم و ستم نمودند و فساد فراوان
 در آن شهرها کردند، تو به آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، اما
 وقتی مهلت آنان به پایان رسید، آنان را زیر تازیانه عذاب خود گرفتی و به
 راستی که تو مراقب اعمال و رفتار بندگان خود هستی.

در آیه ۳ چنین می‌خوانم: «سوگند به زوج و فرد»، منظور از این سخن
 چیست؟

با توجه به این که در آیه قبل به «ده شب اول ماه ذی‌الحجه» سوگند یاد شده
 است، مشخص می‌شود که منظور از «فرد» روز عرفه است، زیرا این روز،
 روز نهم ماه ذی‌الحجه است و عدد ۹ عدد فرد است.

همچنین منظور از «زوج» روز عید قربان است که روز دهم این ماه است و
 عدد ۱۰، عدد زوج است.

در واقع در این سوره به مراسم حجّ، اشاره شده است:

- ۱ - دههٔ اوّل ذی الحجّه که حاجیان برای این مراسم در مکه حاضر می شوند.
- ۲ - روز عرفه که حاجیان در صحرای عرفات جمع می شوند.
- ۳ - روز عید قربان که حاجیان به سرزمین «مِنا» می روند و گوسفند قربانی می کنند و سر خود را می تراشند.

ذکر این نکته هم لازم است که بُت پرستان مراسم حجّ را انجام می دادند و آن را یادگار ابراهیم علیه السلام می دانستند، در واقع آنان «خدا» را قبول داشتند ولی بُت ها را شریک خدا می دانستند و مراسم حجّ را با خرافات زیادی آمیخته بودند. قرآن در این سوره با بُت پرستان مکه از دهه اوّل ذی الحجّه و روز عرفه و عید قربان سخن می گوید، آنان با این زمان ها، آشنا بودند.

فجر: آیه ۱۶ - ۱۴

إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ (۱۴) فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا
ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵) وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ
فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۶)

سخن از عذاب قوم عاد و ثمود و فرعون به میان آمد، به راستی چرا آنان این گونه گرفتار عذاب تو شدند؟
تو آنان را امتحان کردی و آنان در این امتحان، سربلند بیرون نیامدند، البته تو از همه چیز باخبر هستی و نیازی به امتحانِ بندگان نداری، تو می خواهی آنان خودشان را بهتر بشناسند.
تو چگونه انسان ها را امتحان می کنی؟
با ثروت و فقر!

اگر تو به انسان پس از آن که سختی و ضرری به او رسیده است، نعمتی عطا کنی، او دچار غرور می شود و می گوید: «خدا مرا گرامی داشت و من شایسته این نعمت بودم»، آری، غرور و خودخواهی، انسان را سرمست می کند و او راه شیطان را برمیگزیند.

اگر تو برای امتحان، او را دچار فقر و تنگی رزق کنی، او ناامید می شود و شکیبایی را از دست می دهد و می گوید: «خدا مرا این گونه فقیر و خوار کرده است».

او فکر می کند که تو به او ظلم کرده ای، در حالی که تو هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی.

او حکمت کار تو و مصلحت خود را نمی داند، پس زود قضاوت می کند و تو را ستمگر می خواند و با اعتراض می گوید: «چرا خدا آن ثروت را از من گرفت؟».

این گونه است که او از رحمت تو ناامید می شود و راه ناسپاسی در پیش می گیرد، اگر او باور داشته باشد که تو خیر بندگان خود را می خواهی، هرگز چنین نمی گوید.

گاهی تو نعمتی را به صلاح بنده ای نمی دانی پس آن نعمت را از او می گیری، اما او جزع و فزع می کند.

این حکایت بیشتر انسان ها می باشد، اما مؤمنانی که در سختی ها صبر پیشه می کنند و عمل نیک انجام می دهند، از ناشکری و غرور و فخر فروشی به دورند، آنان هرگز از محدوده اطاعت و بندگی تو بیرون نمی روند، هنگام سختی ها، صبر می کنند و هنگام نعمت ها شکر تو را به جا می آورند.

فَجْر: آیه ۲۰ - ۱۷

كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷) وَلَا تَحَاضُّونَ
عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۸) وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا (۱۹) وَتُحِبُّونَ
الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰)

بزرگان مکه، ثروت زیادی داشتند و ثروت خود را نشانه دوستی تو می‌دانستند و فقر را نشانه خشم تو! آنان تصوّر می‌کردند اگر ثروتی به آنان رسید، تو آنان را گرمی داشته‌ای و اگر فقر به آنان رسید، تو به آنان خشم گرفته‌ای. این سخن باطل است، هرگز ثروت، نشانه محبت تو نیست، همان‌گونه که فقر نشانه خشم تو نیست. ثروت و فقر فقط وسیله‌ای برای امتحان انسان‌ها می‌باشد، تو یکی را با فقر امتحان می‌کنی، دیگری را با ثروت، گروهی دیگر را به فقر مبتلا می‌کنی تا ببینی آیا بر سختی‌ها صبر خواهند داشت یا نه. به گروهی ثروت می‌دهی تا ببینی آیا شکرگزار تو خواهند بود یا نه. ثروت ثروتمندان، وسیله‌ای برای امتحان آنان است تا معلوم شود چقدر مال خود را دوست دارند و آیا حاضر هستند آن را در راه تو انفاق کنند. اکنون با ثروتمندان مکه سخن می‌گویی، همان کسانی که در این امتحان، سربلند بیرون نیامدند، تو با این سخن به آنان هشدار می‌دهی، شاید از خواب غفلت بیدار شوند: «ای ثروتمندان مکه! شما یتیمان را گرمی نمی‌دارید و یکدیگر را به اطعام نیازمندان تشویق نمی‌کنید، ارث یتیمان را جمع می‌کنید و می‌خورید، شما مال و ثروت دنیا را بسیار دوست می‌دارید».

مناسب است در اینجا دو نکته بنویسم:

* نکتهٔ اوّل

در آیهٔ ۱۷ چنین می‌خوانم: «شما یتیمان را گرامی نمی‌دارید»، به فکر فرو می‌روم، قرآن به ثروتمندان مکه نمی‌گوید: «شما به یتیمان غذا نمی‌دهید»

هدف قرآن از این‌گونه سخن گفتن چیست؟

قرآن می‌خواهد به همه بگوید که یتیم فقط نیاز به غذا ندارد، یتیم نیاز به عاطفهٔ پدر و مادر دارد، کمبود عاطفی یتیم، مهم‌تر از گرسنگی اوست. چرا عده‌ای فقط به فکر غذای شکم او هستند؟

یتیم نباید احساس کند که چون پدر یا مادر ندارد، ضعیف و خوار شده است، او باید چنان مورد احترام قرار گیرد، که جای خالی پدر و مادر را احساس نکند.

* نکتهٔ دوم

در آیهٔ ۱۹ چنین می‌خوانم: «شما ارث را جمع می‌کنید و می‌خورید»، منظور از این سخن چیست؟

چه اشکالی دارد که انسان، ارثی را که به او رسیده است، مصرف کند؟ من وقتی می‌توانم معنای این آیه را بفهمم که با واقعیت‌های جامعه‌ای که قرآن در آن نازل شده است، آشنا باشم: در آن روزگار، وقتی ثروتمندی از دنیا می‌رفت، ثروتش به فرزندانش می‌رسید، گاه می‌شد که از او کودکان یتیم باقی می‌ماند و ثروت زیادی به آن‌ها می‌رسید.

اینجا بود که عده‌ای به فکر ازدواج با مادر آن کودکان می‌افتادند، آن مادر، خواستگاران زیادی پیدا می‌کرد، هدف آنان، چیزی جز رسیدن به اموال یتیمان نبود، سرانجام یکی از آنان با آن مادر ازدواج می‌کرد و اموال یتیمان را غارت می‌کرد.

در واقع قرآن بر سر آنان فریاد می زند که شما ارث یتیمان را جمع می کنید و می خورید و این کار گناهی بزرگ است و عذاب سختی در پی دارد.

فَجَر: آیه ۲۶ - ۲۱

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَجَاءَ
رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ
الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى (۲۳) يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴)
فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدٌ (۲۵) وَلَا يُوثِقُ وِثْقُهُ أَحَدٌ (۲۶)

تو از انسان ها می خواهی تا روز قیامت را به یاد آورند، در آن روز، زلزله ای بزرگ می آید، همه کوه ها و ساختمان ها، متلاشی می شود و فرمان تو فرا می رسد و فرشتگان صف در صف، حاضر می شوند و جهنم را به گناهکاران نزدیک می کنند.

انسان کافر در آن روز از گذشته خود، عبرت می گیرد و از اعمال خویش، پشیمان می شود اما پشیمانی دیگر هیچ سودی به حال او ندارد، وقتی او جهنم را می بیند می گوید: «ای کاش در دنیا برای آخرت خود، کار خوبی را از پیش فرستاده بودم».

در آن روز معلوم می شود که هیچ کس همانند تو نمی تواند کافران را عذاب کند و هیچ کس همانند تو نمی تواند کافران را به بند و زنجیر بکشد. تو فرمان می دهی تا فرشتگان زنجیر بر گردن کافران بیندازند و آنها را با صورت بر روی زمین بکشانند و به سوی جهنم ببرند.

فَجْر: آیه ۳۰ - ۲۷

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَى
رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَادْخُلِي
جَنَّتِي (۳۰)

روز قیامت، روز خوشحالی بنده مؤمن است، تو در آن روز با او چنین سخن می‌گویی: «ای روح آرام‌یافته و مطمئن! در حالی که تو از لطف من خشنودی، من هم از تو خشنودم، به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده‌ام، باز آی! به جمع بندگان خوب من در آی! و به بهشت من داخل شو».

چقدر این سخن دل‌انگیز و زیباست! لطف و صفا و آرامش از این سخن می‌بارد، تو از بندگان دعوت می‌کنی تا به بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن، جاری است وارد شوند، این بهشت را تو برای آنان آماده کرده‌ای، تو از آنان راضی و خشنود هستی و این بالاترین نعمت است، آنان نیز از لطف و کرم تو، غرق خوشحالی‌اند، چه لذتی از این بالاتر و بهتر!

روز قیامت که روز وحشت برای کافران است، مؤمنان هیچ ترسی به دل ندارند، این وعده توست، قلب آنان به یاد تو آرام است، تو آرامش را به آنان هدیه کرده‌ای، فرشتگان به استقبال آنان می‌آیند و آنان را به سوی بهشت راهنمایی می‌کنند.

«ای روح آرام‌یافته و مطمئن! به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده‌ام، باز آی!...».

مدتها بود وقتی من این آیات را می‌خواندم، خیال می‌کردم که فقط در روز قیامت خدا با مؤمنان چنین سخن می‌گوید، ولی وقتی ماجرای «سُدیر» را

شنیدم، فهمیدم که در لحظه مرگ هم خدا با مؤمنان چنین سخن می گوید.
 ماجرای سُدیر چیست؟ سُدیر کیست؟
 او یکی از یاران امام صادق علیه السلام بود، روزی نزد آن حضرت رفت و چنین گفت:

— آقای من! آیا مؤمن، مرگ را بد می داند؟
 — ای سُدیر! به خدا قسم مؤمن مرگ را بسیار دوست دارد.
 — آقای من! چگونه می شود که مؤمن از مرگ نمی هراسد؟ در آن لحظه چه اتفاقی روی می دهد.
 — عزرائیل برای گرفتن جان مؤمن می آید و به او می گوید: «ای مؤمن! چشم خود را باز کن! نگاه کن! محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و دیگر امامان به دیدار تو آمده اند».

— آقای من! چه چیز می تواند برای مؤمن بهتر از این باشد.
 — بعد از آن ندایی به گوش مؤمن می رسد.
 — چه ندایی؟
 — ای سُدیر! خدا فرمان می دهد تا یکی از فرشتگان از طرف خدا پیامی را به مؤمن برسانند. پیام خدا همان آیات آخر سوره فجر است: «ای روح آرام یافته! به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده ام، باز آی!...».
 — آیا مؤمن این صدا را می شنود؟

— آری. خدا از مؤمن دعوت می کند تا در بهشت وارد شود و همنشین خوبان شود، اینجاست که مؤمن، مرگ را در کام خود شیرین می یابد و عاشق مرگ می شود. (۴۳)

آن روز سُدیر به فکر فرو رفت، او دانست که در لحظه مرگ، هیچ چیز نزد

مؤمن، بهتر و لذت بخش تر از جان دادن نخواهد بود.

اکنون وقت آن است که این سخن امام صادق علیه السلام را نقل کنم:
 روزی او به شیعیانش چنین فرمود: «در نمازهای واجب و مستحب خود،
 سوره فجر را بخوانید. سوره فجر، سوره حسین علیه السلام است.» (۴۴)
 در این هنگام یکی از شیعیان رو به امام صادق علیه السلام کرد و گفت:
 - آقای من! چگونه شده است که این سوره، سوره حسین علیه السلام شده است؟
 - مگر آیات این سوره را نشنیده‌ای؟
 - آقای من! منظور شما کدام آیه است؟
 - آنجا که خدا می‌گوید: «ای روح آرام یافته! به سوی ثواب و پاداشی که
 برای تو آماده کرده‌ام، باز آی!...».
 - من بارها این آیات را خوانده‌ام.
 - منظور از «روح آرام یافته»، حسین علیه السلام می‌باشد. هر کس این سوره را زیاد
 بخواند، روز قیامت با حسین علیه السلام خواهد بود. (۴۵)
 وقتی سخن امام صادق علیه السلام به اینجا رسید، همه به فکر فرو رفتند، آنان به یاد
 کربلا و شهادت حسین علیه السلام افتادند...

همه یاران حسین علیه السلام شهید شده‌اند، او تک و تنها در میان دشمنان است، باران
 تیر و نیزه شروع می‌شود، تیری به سوی قلب حسین علیه السلام می‌آید... صدای
 حسین علیه السلام در دشت کربلا می‌پیچد: «خدایا! راضی به رضای تو هستم.» (۴۶)
 به راستی حسین علیه السلام در آن میدان چه می‌بیند که این گونه با خدای خویش
 سخن می‌گوید... او از اسب بر روی زمین می‌افتد... صورت بر خاک گرم

کربلا می نهد و می گوید: «خدایا! در راه تو بر همه این سختی ها صبر می کنم».(۴۷)

لحظاتی می گذرد، حسین علیه السلام در میدان کربلا بر روی خاک افتاده است، بدنش از زخم شمشیر و تیر چاک چاک شده است، سرش شکسته و سینه اش شکافته است و زبانش از خشکی به کام چسبیده و جگرش از تشنگی می سوزد. قلبش نیز، داغدار عزیزان است.

او همه نیرو و توان خود را بر شمشیر می آورد و آن را به کمک می گیرد تا برخیزد، اما همان لحظه ضربه ای از نیزه و شمشیر بار دیگر او را به زمین می زند.

عمر سعد، فرمانده سپاه است، او کناری ایستاده است، فریاد برمی آورد هیچ کس حاضر نیست قاتل حسین باشد؟ او فریاد می زند: «عجله کنید، کار را تمام کنید!».(۴۸)

یکی به سوی حسین علیه السلام می رود... آسمان تیره و تار می شود. طوفان سرخی همه جا را فرا می گیرد... (۴۹)

اینجاست که خدا با او سخن می گوید: «ای روح آرام یافته! به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده ام، باز آی!».

آری، حسین علیه السلام با خون خود، درخت اسلام را سیراب می کند، او شقایق های صحرا را با خون خود، سرخ می کند و از گلوی تشنه خود، آزادی و آزادی را فریاد می زند.

سوره بَلَد

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۰ قرآن می‌باشد.
«بَلَد» به معنای «شهر» می‌باشد، در آیه اول قرآن به «شهر مکه» سوگند
یاد می‌کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده‌اند.

بَلَد: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱)
وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي
كَبَدٍ (۴)

به شهر مکه و به محمد ﷺ که در آن شهر زندگی می‌کرد سوگند یاد می‌کنی و
سپس به ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام که کعبه را بازسازی کردند، قسم می‌خوری و
چنین می‌گویی: «سوگند به شهر مکه، شهری که محمد ﷺ در آن ساکن است،
سوگند به پدر و پسر! همان پدر و پسری که کعبه را بازسازی کردند که من
انسان را در رنج و سختی آفریدم و زندگی او با رنج‌ها آمیخته است».
لحظه‌ای به این سخن تو فکر می‌کنم.
انسان در هر سنّ و سالی که باشد، در رنج است، حرص، طمع و حسد، روح

او را آزار می‌دهد، انسان هر چقدر مال دنیا جمع کند، باز هم سیر نمی‌شود، این رنج‌ها تالْحِظَةُ مرگ ادامه دارد، حتّی مؤمنانی که حرص و طمع ندارند، در این دنیا در رنج می‌باشند.

آری، دنیا زندان مؤمن است، روح مؤمن همواره در این دنیا، احساس اسارت می‌کند و منتظر است تا به عالم ملکوت پرواز کند. خوشا به حال کسی که ایمان را انتخاب کند و در جهان آخرت به آسایش برسد!

تو انسان را برای آخرت آفریدی و آسایش او را در آن جهان قرار دادی، افسوس که انسان‌ها در این دنیا به دنبال آسایش هستند! اکنون که زندگی زنجیره‌ای است از رنج و خستگی. پس چرا عده‌ای به خاطر دنیا، آخرت را می‌فروشند؟ چرا راه کفر را برمی‌گزینند؟

خدا کعبه را محلّ عبادت قرار داد. شهر مکه، کانون امن و امان است. زیارت کعبه و انجام مراسم حجّ، یادگار ابراهیم علیه السلام است. ابراهیم علیه السلام به مکه آمد و همراه با پسرش اسماعیل، کعبه را بازسازی نمود، پس از آن ابراهیم علیه السلام همه مردم را به زیارت کعبه فرا خواند. این پدر و پسر با آن مقام بزرگی که داشتند، مأمور شدند تا کعبه و اطراف آن را از همه آلودگی‌ها پاک کنند، آنان خدمت‌گزار کعبه بودند، این عظمت کعبه را می‌رساند. آنان با اخلاص و فروتنی به دستور تو عمل کردند و تو در اینجا به آنان قسم یاد می‌کنی و این‌گونه مقامشان را برای همه بیان می‌کنی. (۵۰)

بَلَد: آیه ۱۰ - ۵

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ
مَالًا لُبَدًا (۶) أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸)
وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (۹) وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰)

شنیده بودم که بزرگان مکه، ثروت زیادی داشتند و این ثروت را در راه دشمنی با دین اسلام خرج می کردند.

من دوست داشتم یک نمونه از کارهای آنان را بدانم، تحقیق کردم به ماجرای «نضر» رسیدم، ماجرای او را در اینجا می نویسم: «نضر» یکی از ثروتمندان مکه بود، وقتی دید گروهی از مردم به محمد ﷺ ایمان آورده اند، تصمیم گرفت تا کنیز آوازه خوانی بخرد. او آن کنیز زیبا را با قیمت زیادی خریداری کرد و به خانه اش آورد.

وقتی نضر خبردار می شد که کسی از مردم مکه می خواهد مسلمان شود، نزد او می رفت و او را به مهمانی دعوت می کرد. نضر، آن مرد را به خانه اش می برد. وقتی که نضر و مهمانش به خانه می رسیدند، نضر زن آوازه خوان را صدا می زد و به او می گفت: «از مهمان من، پذیرایی کن، به او شراب بده و برای او آواز بخوان».

سپس نضر به مهمان خود چنین می گفت: «محمد به تو می گوید اگر مسلمان شوی در بهشت از نعمت های زیبا بهره مند خواهی شد، بیا من همین الان به تو آن نعمت های زیبا را می دهم. این کنیز امشب در اختیار تو باشد، چرا می خواهی یک عمر نماز بخوانی و به خودت زحمت بدهی تا به بهشت برسی؟ من آنچه در بهشت است را امشب به تو می دهم».

اینجا بود که آن زن، شروع به خواندن می کرد و مجلس شراب آماده می شد...

او در این راه پول زیادی خرج می‌کرد، شراب‌های گران‌قیمت، شام بسیار مفصّل آماده می‌کرد و به کسانی که به اسلام علاقه‌مند شده بودند به صورت رایگان، خدمات می‌داد. او خیال می‌کرد که با این کار می‌تواند مانع رشد اسلام شود. (۵۱)

کم‌کم تعداد مسلمانان زیاد شد، گویا چند نفر از مسلمانان نزد او رفتند و از او خواستند دست از دشمنی با اسلام بردارد و توبه کند، این زبان حال او بود: «من مال زیادی در راه نابودی این دین، خرج کردم، حالا شما از من می‌خواهید مسلمان شوم؟».

آری، هر کس از بزرگان مکه که با اسلام دشمنی می‌نمود، خیال می‌کرد که هیچ کس نمی‌تواند بر او چیره شود و به قدرت خود مغرور بود، وقتی او را به اسلام فرا می‌خواندند می‌گفت: «من مال زیادی در راه نابودی اسلام، خرج کردم».

آری، تو به او ثروت دادی و او این ثروت را در راه دشمنی با دین تو به کار برد، او خیال می‌کرد که هیچ کس، کارهای او را ندیده است، اما هرگز چنین نبود، تو از همه کارهای او باخبر بودی و تو در روز قیامت از او می‌پرسی که چرا ثروت خود را در راه دشمنی با دین اسلام، خرج کرده است. این انسان چقدر جاهل و نادان است، تو نعمت خود را بر او تمام کردی، او با دین تو دشمنی می‌کند.

تو چقدر نعمت به او دادی!

در اینجا (برای مثال)، نعمت چشم‌ها و زبان و لب‌ها را بیان می‌کنی.

او با چشم همه جا را می‌بیند، اگر او نابینا بود، چه می‌کرد؟

به او زبان دادی تا بتواند سخن بگوید و با دیگران ارتباط برقرار کند، اگر او

لال بود، چه می‌کرد؟

به او دو لب دادی، لب‌ها نقش مؤثری در سخن گفتن دارند، بسیاری از حروف با کمک لب‌ها ادا می‌شود، همچنین لب‌ها به حفظ رطوبت دهان و نوشیدن آب، کمک می‌کنند، اگر لب نبود، چهره انسان هرگز زیبا جلوه نمی‌کرد.

تو به او اختیار دادی و راه خوب و بد را به او نشان دادی و از او خواستی که راه درست را انتخاب کند. آیا راه را از چاه به او نشان ندادی؟ به او نعمت عقل دادی و فطرت پاک و عشق به کمال را در وجودش قرار دادی تا به سوی خوبی‌ها جذب شود.

بَلَد: آیه ۱۶ - ۱۱

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا

الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكُ رَقَبَةٍ (۱۳) أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَةٍ (۱۴)

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶)

سخن از نعمت‌هایی بود که تو به انسان‌ها داده‌ای، اما او از گذرگاه سخت نگذشت!

گذرگاه سخت، گردنه‌ای بلند!

کسی چه می‌داند آن گذرگاه سخت چیست؟

آن گردنه سخت، چهار چیز است:

آزاد کردن بنده.

اطعام گرسنگان.

نیکی به یتیم خویشاوند.

کمک به فقیرِ زمین گیر.

هر کس این چهار کار را انجام دهد، از آن گذرگاه سخت عبور کرده است و به سعادت و رستگاری رسیده است.

امروزه انسان ها با وسایل راه سازی، در کوهستان ها راه های وسیعی را ایجاد کرده اند و در دل کوه ها، تونل زده اند و مسافران می توانند به راحتی از کوهستان عبور کنند.

ولی من برای فهمیدن این آیات باید به گذشته برگردم !
به شهر مکه ! زمانی که هنوز پیامبر به مدینه هجرت نکرده است، (مکه شهری است که در میان کوه ها واقع شده است).

اگر در آن زمان می خواستم به مسافرت بروم، می توانستم از شتر یا اسب استفاده کنم، شتر برای عبور از بیابان و راه صاف مفید بود، اگر می دانستم که در مسیر من، کوهستان قرار دارد باید از اسب استفاده می کردم.
عبور از کوهستان، کار سختی بود، جاده ها با ابزارهای ابتدایی ساخته شده بودند.

برای عبور از گردنه، باید از اسب پیاده می شدم، خطر در کمین بود، کمی غفلت باعث سقوط من در درّه های عمیق می شد، باید مواظب اسب خود می بودم تا مبادا سقوط کند. آرام آرام از گردنه بالا می رفتم، راهی که عرض آن به کمتر از یک متر می رسید، درّه ای هولناک که کنار من بود.

خستگی بالا رفتن از کوه، ترس از سقوط...

وقتی من از گردنه می گذشتم، احساس آرامش می کردم، هر کس که به سلامت از گردنه می گذشت، خوشحال و خندان بود.

قرآن می‌گوید: «انسان از آن گذرگاه سخت نگذشت».

این گذرگاه و گردنه سخت چیست؟

«محبّت به دنیا».

کسی که دنیا همه چیز اوست، برای به دست آوردن ثروت بیشتر، تلاش می‌کند. او شیفته مال دنیا می‌شود، محبّت و عشق به دنیا همه وجود او را پر می‌کند و حاضر نیست چیزی از آن را به نیازمندان بدهد.

گذشتن از ثروت و کمک به دیگران، همان گردنه سخت است که انسان کافر از آن عبور نکرده است، او عشق به دنیا را پشت سر گذاشته است.

آری، هر کس بتواند این چهار کار را انجام دهد، از گردنه عشق به دنیا عبور کرده است:

آزاد کردن بنده.

اطعام گرسنگان.

کمک به فقیر زمین‌گیر.

نیکی به یتیم خویشاوند (تأکید به یتیمانی که در فامیل هستند برای این است که این یتیمان در اولویت هستند).

آیا کسی حاضر است این چهار کار را انجام دهد و از آن گردنه سخت عبور کند؟

آری، راه نجات، فقط نماز و روزه و عبادت نیست، راه نجات دو چیز است: عبادت خدا و خدمت به خلق خدا!

محمد ﷺ ثروتمندان مکه را به اسلام دعوت کرد، آنان شیفته ثروت خود بودند و می‌دانستند اگر مسلمان شوند باید مقداری از ثروتشان را به فقیران و

نیازمندان بدهند. قرآن از کمک به نیازمندان سخن گفته بود.

بزرگان مکّه به مال و ثروت خویش دل بسته بودند، آن‌ها دوست نداشتند از ثروت خود به دیگران بدهند، به همین دلیل آنان ایمان نمی‌آوردند.

انسانی که قلبش از نور ایمان به تو خالی است، همیشه از فقر می‌ترسد، اگر او همه خزانه‌های خدا را هم داشته باشد، باز از فقر می‌ترسد و بخل می‌ورزد. خزانه‌های خدا، همان اراده خداست! هرگاه خدا چیزی را اراده کند، آن چیز بدون هیچ فاصله‌ای به وجود می‌آید.

اگر انسان چنین قدرتی داشت که هرچه در دنیا اراده می‌کرد، همان خلق می‌شد، باز هم این انسان بخل می‌ورزید و از فقر می‌ترسید!

این راز بزرگی است که قرآن در آیه ۱۰۰ سوره «اسرا» از آن سخن گفته است. من باید در این سخن تو فکر کنم. اگر من همه دنیا را طلا می‌کردم و همه آن را برای خودم قرار می‌دادم، باز هم از فقر می‌ترسیدم.

تو با این سخن چه درسی می‌خواهی به من بدهی؟

من که شب و روز به فکر دنیا هستم، باید بدانم دنیا هرگز مرا به آرامش نمی‌رساند، اگر کسی همه دنیا را طلا کند و آن را برای خود قرار دهد، باز هم روی آرامش را نخواهد دید.

دلی که در جستجوی دنیاست و شیفته دنیا شده است، همواره در ترس از فقر به سر خواهد برد، این قانون توست و قانون تو هرگز تغییر نمی‌کند.

چرا چنین است؟

تو روح انسان را بزرگ‌تر از همه دنیا آفریده‌ای، روح انسان از دنیای ملکوت است، همه دنیا در مقابل دنیای ملکوت، ذره‌ای بیش نیست، روح انسان

گمشده‌ای دارد، کسی که به دنبال دنیا است، فکر می‌کند که دنیا گمشده‌اوست، اما او اشتباه می‌کند، او اگر همه دنیا را هم به دست آورد، باز هم آرامش ندارد، چون گمشده‌اش را پیدا نکرده است، او فکر می‌کند باید ثروت بیشتر به دست آورد، اما زهی خیال باطل!

هیچ کس با دنیا به آرامش نرسید و هرگز دنیا به کسی وفا نکرده است. کافران برای این که ثروت خود را از دست ندهند به قرآن ایمان نمی‌آورند، آنان به ثروت خود دل بسته‌اند و به همین خاطر همیشه ترس از فقر را تجربه خواهند کرد، اما مؤمنان به دنیا دل نبسته‌اند، تو دستور دادی تا به نیازمندان کمک کنند، آنان این کار را با علاقه انجام می‌دهند، دل‌های آنان شیفته دنیا نیست، بلکه شیفته توست و تو هم به آنان آرامش را هدیه می‌کنی.

بَلَد: آیه ۲۰ - ۱۷

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ
وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَالَّذِينَ
كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹) عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ (۲۰)

سخن از گردنه‌ای سخت به میان آمد، انسان از آن گردنه سخت نگذشت، او از عشق به دنیا نگذشت، اما اگر کسی از آن گردنه می‌گذشت به کجا می‌رسید؟ عبور از آن گردنه، چه نتیجه‌ای در پی دارد؟ هر کس از عشق به دنیا بگذرد و به نیازمندان کمک کند از خوشبختان می‌شود.

همان خوشبختانی که ایمان آوردند و یکدیگر را به استقامت در راه دین و محبت به مردم، سفارش کردند، همان کسانی که در روز قیامت، پرونده اعمال

آنان به دست راستشان داده می شود و فرشتگان به آنان مژده باغهای بهشتی می دهند، باغهایی که نهرها از زیر درختان آن جاری است و آنان برای همیشه در آنجا از نعمت ها بهره مند خواهند شد و این سعادت است بس بزرگ !

کسی که از این گردنه سخت عبور نکند، چه سرنوشتی در انتظار اوست؟ او همان کسی است که راه کفر را برگزید و دنیا را بر آخرت برتری داد، او از گروه بدبختان خواهد بود، همان بدبختانی که در روز قیامت، پرونده اعمالشان به دست چپ آنان داده می شود و فرشتگان آنان را به سوی جهنم می برند، جهنم آتشی است سرپوشیده. همه درهای جهنم بسته است و هیچ راه فراری در آنجا نیست. آنان برای همیشه در آنجا می سوزند و هرگز نجات پیدا نمی کنند. (۵۲)

سوره شمس

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۱ قرآن می باشد.
«شمس» به معنای «خورشید» می باشد، در آیه اول، خدا به «خورشید»
سوگند یاد می کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

شمس: آیه ۱۰ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالشَّمْسِ
وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَاها (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا
يَغْشَاهَا (۴) وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا (۶)
وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ
زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰)

سعادت انسان در پرهیز از گناهان است، کسی که از زشتی ها دوری کند به
سعادت و رستگاری می رسد و تو در روز قیامت او را در بهشت جای
می دهی، این حقیقتی است که تو می خواهی آن را برای انسان ها بیان کنی، پس
چنین سوگند یاد می کنی:
سوگند به خورشید،

سوگند به روشنایی خورشید،
 سوگند به ماه آن هنگام که بعد از غروب خورشید، در آسمان ظاهر می شود،
 سوگند به روز هنگامی که فرا می رسد و زمین را روشن می کند،
 سوگند به شب آن هنگام که زمین را می پوشاند و همه جا تاریک می شود،
 سوگند به آسمان،
 سوگند به کسی که آسمان را بنا کرد،
 سوگند به زمین،
 سوگند به کسی که زمین را گستراند،
 سوگند به جان انسان،
 سوگند به کسی که جان انسان را به خوبی به حد کمال آفرید و راه خوب و بد
 را به او نشان داد و نور فطرت را در وجودش قرار داد، هر انسان به حکم
 فطرت خویش، بدی را از خوبی تشخیص می دهد.
 تو در اینجا یازده سوگند یاد کردی، هدف تو از این سوگندها دو جمله است:
 «سوگند به خورشید، ماه، روز، شب و ... که هر کس از گناهان و زشتی ها
 دوری نمود، رستگار می شود و هر کس که به کفر و گناه رو آورد، زیانکار و
 ناامید می شود».
 آری، کسی که از کفر و بُت پرستی و گناهان دوری کند، به رستگاری می رسد،
 تو او را در روز قیامت در بهشتی که نهادهای آب از زیر درختان آن جاری
 است، جای می دهی و برای همیشه در آنجا خواهد بود، اما کسی که راه کفر را
 بپیماید و بُت پرستی کند و به گناهان رو آورد در روز قیامت ناامید خواهد
 شد، او در آتشی سوزان جای خواهد گرفت و هیچ کس یاریش نخواهد کرد،
 او زیانکار واقعی است زیرا سرمایه وجودی خویش را تباه کرده است و برای

همیشه گرفتار عذاب دردناک شده است.

شمس: آیه ۱۵ - ۱۱

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انْبَعَثَ
أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ
فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ يَذِنبُهُمْ فُسَّوَاهَا (۱۴) وَلَا يَخَافُ
عُقَابَهَا (۱۵)

سخن از سرنوشت کسانی که از زشتی‌ها پرهیز نمی‌کنند، به میان آمد، اکنون می‌خواهی یک نمونه از آنان را برایم بیان کنی و مرا با سرنوشت آنان آشنا کنی:

قوم ثمود!

تو به قوم ثمود نعمت‌های زیادی داده بودی، آنان از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره‌مند بودند، آنان در تابستان‌ها به مناطق کوهستانی می‌رفتند و در آنجا خانه‌هایی در دل کوه تراشیده بودند. وقتی زمستان فرا می‌رسید از کوهستان به دشت کوچ می‌کردند و در آنجا خانه‌های زیبایی برای خود ساخته بودند.

تو صالح علیه السلام را برای هدایت آنان فرستادی، صالح علیه السلام سالیان سال آنان را به یکتاپرستی فرا خواند و از آنان خواست تا دست از بت‌پرستی بردارند، اما آنان سخن حق را نپذیرفتند تا این که آنان با صالح علیه السلام قرار گذاشتند که هر کدام از خدای دیگری چیزی را بخواهند تا معلوم شود کدام خدا حق است.

قوم ثمود بت‌پرست بودند، صالح علیه السلام هر کدام از آن بت‌ها را صدا زد پاسخی نشنید. بعد از آن بود که آن مردم از صالح علیه السلام خواستند تا از خدا بخواهد از دل

کوه، شتری بیرون آورد.

اینجا بود که صالح علیه السلام دست به آسمان برد و دعا کرد، ناگهان کوه شکافت و شتری از آن بیرون آمد. در این هنگام صالح علیه السلام به آنان رو کرد و چنین گفت: «من از طرف خدا برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، شما دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای ندارید. این شتر، معجزه خدا است، او را به حال خود واگذارید و به او آسیبی نرسانید و او را سیراب سازید».

مدتی گذشت، بزرگان ثمود تصمیم گرفتند تا شتر صالح علیه السلام را از بین ببرند، آنان شخصی به نام «قداره» را تشویق کردند تا آن شتر را از بین ببرد، آری، آنان طغیان‌گری کردند و بدبخت‌ترین فرد قوم خود را برای کشتن آن شتر، برانگیختند، آنان سخن صالح علیه السلام را فراموش کردند که به آنان گفته بود: «این شتر، معجزه خداست، مبادا به او آسیب برسانید و گرنه عذاب آسمانی بر شما فرود خواهد آمد».

قداره آن شتر را کشت. مردم گوشت آن را میان خود تقسیم کردند و هر کدام قسمتی از گوشت شتر را به خانه بردند. درست است که شتر را یک نفر کشت اما آن مردم به این کار او راضی بودند، آنان در جرم او شریک شدند. وقتی صالح علیه السلام از ماجرا باخبر شد به مردم رو کرد و گفت: «ای مردم! عذاب خدا نزدیک است، هنوز فرصت دارید توبه کنید و گرنه گرفتار عذاب سختی می‌شوید».

ولی آنان به سخن صالح علیه السلام توجه نکردند و به او گفتند: «ای صالح! اگر تو پیامبر خدا هستی، آن عذابی را که از آن سخن می‌گویی، بیاور».

اینجا بود که تو بر آنان خشم گرفتی و عذاب را بر آنان نازل کردی، تو صالح علیه السلام و کسانی که به او ایمان آورده بودند را از آن عذاب سهمگین نجات

دادی، سپس همه آن کافران را به عذاب گرفتار کردی، آنان شب در خانه‌های خود در خواب خوش بودند که ناگهان صیحه‌ای آسمانی فرا رسید و زلزله‌ای سهمگین خانه‌های آنان را در هم کوبید و شهر آنان را با خاک یکسان کرد. این عذاب تو بود که صالح علیه السلام بارها آنان را از آن ترسانده بود، ولی آنان سخن صالح علیه السلام را باور نکردند و او را دروغگو پنداشتند. تو آن قوم کافر را هلاک کردی و هیچ باکی از نابود کردن آنان نداشتی، تو حجت را بر آنان تمام کردی.

تو به خورشید، ماه، روز، شب و ... سوگند یاد کردی که هر کس از گناهان و زشتی‌ها دوری نماید، رستگار می‌شود و هر کس که به کفر و گناه رو آورد، زیانکار و ناامید می‌شود. صالح علیه السلام و کسانی که به او ایمان آورده بودند، رستگار شدند و در روز قیامت در بهشت تو جای خواهند داشت و قوم ثمود هم که راه کفر را برگزیدند و معصیت تو را کردند، زیانکار شدند و در آخرت هم به جهنم گرفتار خواهند شد. این درس بزرگی برای همه انسان‌ها می‌باشد، باشد که از این ماجرا درس بگیرند و از خواب غفلت بیدار شوند.

سوره لیل

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۲ قرآن می باشد.
«لیل» به معنای «شب» می باشد، در آیه اول، خدا به «شب» سوگند یاد
می کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

لیل: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱)
وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲) وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ

لَشَتَّى (۴)

حقیقت اسلام، پیوند با تو و خلق توست، راه نجات و سعادت از عبادت تو و
کمک به نیازمندان می گذرد، هیچ چیز مانند بخل نمی تواند مانع رستگاری
انسان شود، اکنون می خواهی این حقیقت را برای همه بیان کنی پس چنین
سوگند یاد می کنی:

سوگند به شب آن هنگام که جهان را تاریک می کند،
سوگند به روز هنگامی که هویدا می شود و همه جا را روشن می کند، سوگند
به کسی که انسان را به دو صورت مذکر و مؤنث آفرید تا نسل او ادامه پیدا کند.

تو در اینجا سه سوگند یاد کردی، سوگند به شب، سوگند به روز و سوگند به خودت که انسان‌ها در راه و روش زندگی، مختلف هستند! تو به انسان اختیار دادی و او به اختیار خود، راه خود را انتخاب می‌کند.

دو راه پیش روی انسان است:

راه اول: راه عطا و تقوا و ایمان

راه دوم: راه بخل و کفر.

هر کدام از این دو راه، پویندگانی دارد، هر کس هر کدام از این دو راه را بپیماید، نتیجه آن را می‌بیند. (۵۳)

لیل: آیه ۱۱ - ۵

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى (۵) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى (۶)
فَسُيِّرَهُ لِلْإِثْرَى (۷) وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى (۸) وَكَذَّبَ
بِالْحُسْنَى (۹) فَسُيِّرَهُ لِلْعُسْرَى (۱۰) وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا
تَرَدَّى (۱۱)

راه اول چه بود؟

راه عطا و تقوا و ایمان.

کسی که این راه را انتخاب می‌کند:

به نیازمندان کمک می‌کند، از زشتی‌ها دوری می‌کند و تقوا پیشه می‌کند، به نیکویی (پاداش قیامت) ایمان می‌آورد، تو هم به او پاداش بزرگی می‌دهی و در روز قیامت راه رسیدن او به بهشت را آسان می‌کنی. (۵۴)

به فرشتگان فرمان می‌دهی تا مؤمنان را گروه گروه به سوی بهشت راهنمایی کنند، وقتی آنان نزدیک بهشت می‌رسند، درهای بهشت گشوده می‌شود و

فرشتگان به آنان می‌گویند: «سلام بر شما! گوارای وجودتان باد این نعمت‌ها! داخل بهشت شوید و برای همیشه در آنجا بمانید».

آنان وارد بهشت می‌شوند و به همه نعمت‌هایی که تو برای آنان آماده کرده‌ای نگاه می‌کنند، باغ‌هایی که از زیر درختان آن، نه‌های آب جاری است، قصرهای باشکوه، همسرانی مهربان که به استقبال آنان آمده‌اند، میوه‌های گوناگون بر درختان می‌بینند، آنان در سایه دلپذیر و نوازشگر درختان بر تخت‌های خود می‌نشینند... (۵۵)

* * *

راه دوم چه بود؟

راه بخل و کفر.

هر کسی این راه را انتخاب می‌کند، بخل می‌ورزد و به نیازمندان کمک نمی‌کند و خود را از لطف تو و دین و قرآن بی‌نیاز می‌داند و نیکویی (پاداش روز قیامت) را دروغ می‌پندارد و می‌گوید: «بهشت دروغ است»، تو هم در روز قیامت راه رسیدن او به جهنم را آسان می‌کنی. (۵۶)

در آن روز، فرمان می‌دهی تا فرشتگان، ستمکاران را به سوی جهنم ببرند، ترس و وحشت، تمام وجود آنان را می‌گیرد، وقتی به جهنم می‌رسند، درهای جهنم باز می‌شود، آنان، زیر چشمی نگاهی به جهنم می‌اندازند و آتش هولناک آن را می‌بینند. (۵۷)

آن وقت، فرشتگان آنان را به جهنم می‌اندازند، وقتی او به قعر جهنم سقوط می‌کند، دیگر مال و ثروتش برای او سودی ندارد، به راستی که جهنم، چه بدجایگاهی است. فرشتگان غلّ و زنجیر به دست و پای آنان بسته‌اند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای داده‌اند، صدای آه و ناله آنان بلند

می‌شود، فرشتگان به آنان می‌گویند: «بچشید آتشی را که آن را دروغ می‌پنداشتید».

آیه ۶ را یک بار دیگر می‌خوانم: «هر کس که به نیکویی (پاداش قیامت) ایمان آورد...»، آیه ۱۰ را هم می‌خوانم: «هر کس که نیکویی (پاداش قیامت) را دروغ بشمارد...».

این دو آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می‌کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: روزی یکی از یاران امام صادق علیه السلام نزد او رفت. آن حضرت علیه السلام به او چنین فرمود:

— آیا می‌خواهی تو را از تفسیر آیه ۶ و ۱۰ سورة لیل آگاه کنم؟
— آری.

— بدان که منظور خدا از «نیکویی» ولایت و محبت ما می‌باشد. ^(۵۸)

آری، خدا درباره ولایت اهل بیت علیهم السلام سفارش بسیاری نموده است، من می‌دانم اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا، مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت علیهم السلام را انکار کند، وارد بهشت نخواهد شد. ^(۵۹)

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است». ^(۶۰)

در اینجا از ولایت اهل بیت علیهم السلام سخن گفتم، اگر من در روز قیامت، ولایت را همراه داشته باشم، از عذاب در امن و امان خواهم بود.

آری، نماز و روزه، از بهترین کارهای نیک است، اما ممکن است یک نفر

سال‌های سال نماز بخواند و روزه بگیرد ولی به جهنم برود. نماز و روزه، رمز ورود به بهشت نیست.

من باید در راه و مسیر تو باشم، اگر من ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را قبول داشته باشم، نشانه این است که در راه صحیح هستم.

لیل: آیه ۲۱ - ۱۲

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ (۱۲) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ
وَالْأُولَىٰ (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ (۱۴) لَا يَصْلَاهَا إِلَّا
الْأَشْقَىٰ (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۱۶) وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَىٰ (۱۷)
الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ (۱۸) وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ (۱۹)
إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ (۲۰) وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ (۲۱)

فراهم کردن زمینه هدایت انسان‌ها بر عهده توست، اما تو آنان را مجبور نمی‌کنی. تو انسان را با اختیار آفریدی، به او حق انتخاب دادی، خود او باید راه خود را انتخاب کند، تو همواره آن‌ها را به سوی ایمان فرا می‌خوانی و وسیله هدایت آن‌ها را فراهم می‌سازی.

تو خدای بی‌نیاز هستی، ایمان یا کفر انسان‌ها هیچ نفع یا ضرری برای تو ندارد، این انسان‌ها هستند که به تو نیازمندند، تو خدای بی‌نیاز هستی، آخرت و دنیا از آن توست، تو به هیچ چیز نیاز نداری.

با آن که بی‌نیازی اما به بندگان مهربان هستی، تو دوست داری آنان به کمال و رستگاری برسند، تو بخشنده و بنده نوازی! پیامبران را فرستادی، قرآن را نازل کردی تا راه هدایت را به انسان‌ها نشان دهی. وقتی انسان‌ها تو را می‌پرستند، هر لحظه به تو نزدیک‌تر می‌شوند و از لطف تو بیشتر بهره‌مند

می‌گردند.

توانسان‌ها را از آتش جهنم بیم می‌هی، فقط کسانی که بدبخت‌ترین انسان‌ها باشند، در آن آتش برای همیشه خواهند سوخت، آنان کسانی هستند که پیامبران تو را انکار کردند و قرآن را دروغ شمردند و راه کفر را برگزیدند و حق را قبول نکردند.

البته کسانی که بیش از همه از گناه دوری کنند از آتش به دور خواهند بود، همان کسانی که ثروت خویش را به نیازمندان می‌دهند تا خود پاک و وارسته گردند، او به نیازمندان کمک می‌کند در حالی که آن نیازمندان به گردن او حقی ندارند و او مدیون آنان نیست، او از روی اخلاص و فقط به خاطر رضایت تو، به نیازمندان کمک می‌کند، این اخلاص اوست که به کار او ارزش می‌دهد و تو به زودی به او پاداشی بس بزرگ می‌دهی و او راضی و خشنود می‌شود.

این وعده توست که به زودی فرا می‌رسد!

مرگ مؤمن فرا می‌رسد و تو به وعده‌ات عمل می‌کنی، عزرائیل را با پانصد فرشته نزد مؤمن می‌فرستی، هر کدام از آن‌ها دو شاخه گل زیبا به همراه دارند. (۶۱)

عزرائیل جلو می‌آید و به مؤمن چنین می‌گوید: «نترس! هراس نداشته باش، من از پدر به تو مهربان‌ترم، بهشت در انتظار توست». (۶۲)

ناگهان پرده‌ها از جلوی چشم مؤمن کنار می‌رود و او نگاه می‌کند و خانه خودش را در بهشت می‌بیند، همه دنیا برای او قفسی تنگ جلوه می‌کند، او با قلبی آرام به سوی بهشت پر می‌کشد. (۶۳)

سوره ضحیٰ

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۳ قرآن می‌باشد.
«ضحیٰ» به معنای «روز روشن» می‌باشد، در آیه اول، خدا به «روز روشن» سوگند یاد می‌کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده‌اند.

ضحیٰ: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالضُّحَىٰ (۱) وَاللَّيْلِ

إِذَا سَجَىٰ (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ (۳)

محمد ﷺ به بُت پرستان مکه خبر داد که تو او را به پیامبری برگزیده‌ای و قرآن را به او نازل کرده‌ای، محمد ﷺ برای آنان قرآن می‌خواند و از آنان می‌خواست تا دست از بُت پرستی بردارند.

بُت پرستان بارها به محمد ﷺ گفتند: «تو قرآن را از پیش خودت می‌سازی!»، تو تصمیم گرفتی تا چند روزی، آیه جدیدی برای محمد ﷺ نفرستی. در این مدت آنان نزد محمد ﷺ می‌آمدند و به او می‌گفتند: «ای محمد! چرا آیه جدیدی نمی‌خوانی؟ دیدی که خدا تو را به حال خود رها کرد و بر تو خشم گرفت و دیگر قرآن بر تو نازل نمی‌کند».

آنان با این سخن می‌خواستند محمد ﷺ را سرزنش کنند، اما این سخنانشان در واقع اعتراف به حق بود.

مگر آنان نمی‌گفتند: «محمد قرآن را از پیش خود می‌سازد»، پس چرا حالا می‌گویند: «خدا محمد را به حال خود رها کرده است.»؟

به راستی کدام سخن آنان درست است؟

هر کس که این دو سخن را بشنود، می‌فهمد که یکی از این دو سخن باطل است. آری، آنان خودشان اعتراف کردند که قرآن، ساخته ذهن محمد ﷺ نیست!

پانزده روز گذشت و آیه جدیدی بر محمد ﷺ نازل نشد، بُت‌پرستان به محمد ﷺ گفتند: «خدا تو را به حال خود رها کرده است و بر تو خشم گرفته است»، محمد ﷺ سخن آنان را می‌شنید و منتظر جبرئیل بود...

ناگهان جبرئیل بر محمد ﷺ نازل شد و این سوره را برای او خواند: «ای محمد! سوگند به روز آن هنگام که آفتاب برآید و همه جا را فرا گیرد، سوگند به شب آن هنگام که تاریکی آن همه را فرا گیرد و آرامش بخشد، که من تو را رها نکرده‌ام و بر تو خشم نگرفته‌ام».

آری، تو محمد ﷺ را برای پیامبری برگزیدی و هرگز این مقام را از او نمی‌گیری، اگر در این پانزده روز، جبرئیل را نزد او نفرستادی، مصلحتی در کار بوده است، تو می‌خواستی هیچ بهانه‌ای برای بُت‌پرستان نباشد و آنان بفهمند که قرآن، ساخته ذهن محمد ﷺ نیست.

ضحی: آیه ۴

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (۴)

تو می دانی که محمد ﷺ چه راه سختی در پیش دارد، او مردم را به یکتاپرستی فرامی خواند و آنان او را آزار می دهند و بر بدنش سنگ می زنند و خاکستر بر سرش می ریزند، اما باید این راه را ادامه دهد، راه مبارزه با خرافات جامعه، راه سختی است.

تو می دانی که دشمنان، محمد ﷺ را دیوانه، گمراه، جادوگر و دروغگو می خوانند، اما او باید در این راه، استقامت کند و مردم را با حقیقت آشنا کند، آری، در این دنیا محمد ﷺ با سختی ها و مشکلات زیادی روبرو خواهد بود، اکنون به او وعده می دهی که آخرت برای او بهتر از دنیا خواهد بود.

دنیا می گذرد، دنیا فانی است و به هیچ کس وفا نکرده است، زندگی دنیا ارزشی ندارد، مهم آخرت است، تو در آخرت برای محمد ﷺ نعمت های فراوان آماده کرده ای.

ضحی: آیه ۵

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵)

این سخن تو با محمد ﷺ است: «به زودی آن قدر به تو عطا می کنم که تو خشنود شوی».

منظور تو از این سخن چیست؟ تو چه نعمت و عطایی را به او می دهی؟ از چه حقیقتی سخن می گویی؟ این کدام وعده توست؟ چه کسی این سؤال مرا پاسخ می دهد؟ تحقیق و بررسی می کنم، به سخن علی ﷺ می رسم، این سخن گمشده من

است. روزی علی علیه السلام برای پسرش که محمدبن حنفیه نام داشت، این آیه را تفسیر می کرد. محمدبن حنفیه، پسر علی علیه السلام بود، اما چون نام مادرش «حنفیه» بود، به او محمدبن حنفیه می گویند تا معلوم باشد او فرزند فاطمه علیها السلام نیست. آن روز علی علیه السلام به پسرش چنین فرمود: پسر من! من از پیامبر شنیدم که فرمود: روز قیامت که فرا رسد، خدا به من اجازه می دهد تا از گناهکاران شفاعت کنم، آن روز آن قدر گناهکاران را شفاعت می کنم، که خدا به من گوید: «ای محمد! آیا راضی و خشنود شدی؟»، من در جواب او می گویم: «آری، راضی شدم، راضی شدم».

وقتی محمدبن حنفیه این سخن را شنید، فهمید که منظور از این آیه چه می باشد، این آیه از مقام شفاعت پیامبر در روز قیامت سخن می گوید. در آیه ۷۹ سوره «اسرا» از مقام شفاعت پیامبر به «مقام محمود» تعبیر شده است.

روز قیامت فرا می رسد و همه انسان ها سر از خاک برمی دارند، کوه ها متلاشی شده اند، همگان را ترس و اضطراب فرا گرفته، مردم در صحرای قیامت جمع شده اند و تشنگی بر همه غلبه کرده است. گرمای شدید به گونه ای است که نفس کشیدن بر همه سخت شده است.

هر کس با خود فکر می کند که سرانجام من چه خواهد شد؟ آیا خواهم توانست به سلامت از پل صراط عبور کنم؟

مردم به سوی آدم علیه السلام می روند تا برای آنها شفاعت کند اما آدم علیه السلام نمی پذیرد، نزد نوح علیه السلام می روند، او آنها را به پیامبران بعد خود راهنمایی می کند.

سرانجام نزد عیسی علیه السلام می روند، از او می خواهند آنها را شفاعت کند، عیسی علیه السلام به آنان می گوید: «نزد محمد صلی الله علیه و آله بروید، او برای همه شفاعت می کند».

مردم نزد محمد ﷺ می‌روند و از او طلب شفاعت می‌کنند، محمد ﷺ به آنان می‌گوید: «همراه من بیایید!».

از دور بهشت هویدا و آشکار است، درهای بهشت بسته است، محمد ﷺ مقابل در رحمت سر به سجده می‌گذارد، زمانی می‌گذرد، صدایی به گوش همه می‌رسد: «ای محمد! من خدای تو هستم، سرت را از سجده بردار و هر کس را می‌خواهی شفاعت کن که من امروز شفاعت تو را می‌پذیرم».

آری، در روز قیامت، همه به شفاعت محمد ﷺ نیاز دارند، محمد ﷺ از کسانی شفاعت می‌کند که پس از او، راه ولایت را پیمودند و از جانشینان معصوم او پیروی کردند. شفاعت محمد ﷺ مخصوص شیعیان اهل بیت  است. هر کس که دل در گرو محبت اهل بیت  نداشته باشد، از شفاعت او بهره‌ای نخواهد برد. (۶۴)

ضحی: آیه ۸ - ۶

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) وَوَجَدَكَ ضَالًّا

فَهَدَى (۷) وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸)

در آن پانزده روز که آیه جدیدی بر محمد ﷺ نازل نشد، بُت پرستان به محمد ﷺ گفتند: «دیدی که خدا تو را به حال خود رها کرد و بر تو خشم گرفت و دیگر قرآن بر تو نازل نمی‌کند».

این چه سخن باطلی است که آن مردم می‌گویند؟ تو آن روز که هنوز محمد ﷺ را به پیامبری انتخاب نکرده بودی، او را رها نکردی، اکنون چگونه می‌شود که او را رها کنی در حالی که او را به پیامبری برگزیده‌ای؟

اکنون تو برای محمد ﷺ از سه لطف خود سخن می‌گویی، این لطف‌ها برای

وقتی است که او هنوز پیامبر نشده است، محمد ﷺ برای تو آن قدر محترم بود که قبل از رسالتش، این گونه او را حمایت کردی.

تو لطف های خود را در سه جمله زیر بیان می کنی:

✽ جمله اول

«ای محمد! آیا تو را که یتیم بودی، پناه ندادم؟».

تو هیچ گاه او را فراموش نکرده ای، او در شکم مادر بود که پدرش (عبدالله) از دنیا رفت، محمد ﷺ هرگز پدر خود را ندید، او هنوز کودک بود که مادرش (آمنه) از دنیا رفت، اما تو او را تنها نگذاشتی، محبت او را در قلب پدر بزرگش (عبدالمطلب) قرار دادی. محمد ﷺ هشت ساله بود که پدر بزرگ او هم از دنیا رفت، تو محبت او را در دل عمویش (ابوطالب) قرار دادی، ابوطالب محمد ﷺ را همچون جان خویش دوست می داشت و در همه مراحل زندگی از او حمایت می کرد.

✽ جمله دوم

«ای محمد! آیا تو را که گمشده بودی، راهنمایی نکردم».

وقتی محمد ﷺ نوزاد بود او را به دایه ای به نام حلیمه دادند تا به او شیر بدهد، حلیمه محمد ﷺ را به قبیله خود در خارج از مکه برد، بعد از پایان دوران شیرخوارگی، حلیمه تصمیم گرفت او را به مکه بیاورد، در بین راه، محمد ﷺ گم شد و در بیابان ها تنها ماند. این لطف تو بود که او نجات پیدا کرد و نزد حلیمه بازگشت. اگر تو به او لطف نمی کردی، از تشنگی و گرسنگی در آن بیابان های داغ از بین می رفت. یک بار دیگر هم که او تقریباً هفت سال داشت، در کوه های اطراف مکه، گم شد. هوای گرم مکه و تشنگی بیداد می کرد، اگر تو به او لطف نمی کردی، او از بین می رفت.

آری، محمد ﷺ نزد تو احترام ویژه‌ای داشت و تو در حق او این‌گونه لطف کردی و وقتی او در کودکی راه را گم کرد او را یاری کردی.

* جمله سوم

«ای محمد! آیا من تو را که فقیر بودی، بی‌نیاز نکردم؟».

محمد ﷺ از مال دنیا چیزی نداشت، او به سن ۲۵ سالگی رسیده بود، محمد ﷺ با خدیجه ازدواج کرد، خدیجه ﷺ همه ثروت خود را در اختیار محمد ﷺ قرار داد. این هم یکی دیگر از لطف‌های تو بود.

بار دیگر آیه ۸ را می‌خوانم، این آیه به خدیجه ﷺ آن همسر باوفای پیامبر اشاره می‌کند، مناسب می‌بینم درباره او بیشتر بنویسم:

خدیجه ﷺ زنی زیبا و ثروتمند بود. او در کاروان‌های تجاری، سرمایه‌گذاری می‌کرد و هر سال بیش از هزار سکه طلا سود نصیب او می‌شد. (۶۵)
بزرگان مکه دوست داشتند با او ازدواج کنند، ابوسفیان، ابوجهل و خیلی‌ها به خواستگاری او آمدند و خدیجه ﷺ به هیچ کدام آن‌ها روی خوش نشان نداد. (۶۶)

از طرف دیگر، وقت ازدواج محمد ﷺ فرا رسیده بود، اما او از مال دنیا چیزی نداشت، روزی ابوطالب نزد خدیجه ﷺ رفت و از او خواست تا اجازه بدهد محمد ﷺ برای او کار کند و همراه کاروان تجاری خدیجه ﷺ به شام برود. خدیجه ﷺ این پیشنهاد را پذیرفت. قرار شد محمد ﷺ با سرمایه خدیجه ﷺ به شام برود و تجارت کند و در مقابل دو شتر از خدیجه ﷺ به عنوان مزد بگیرد. محمد ﷺ به شام رفت و بازگشت و سود تجارت را به خدیجه ﷺ داد و آن دو شتر را تحویل گرفت. اکنون همه دارایی محمد ﷺ دو شتر است.

چند روز گذشت و عشق محمد ﷺ در قلب خدیجه ﷺ جای گرفت. سرانجام او راز دل خویش را با خواهرش «هاله» بیان کرد، خدیجه ﷺ خود را منتظر سخنان تندی کرده بود. مثلاً خواهرش به او بگوید: «مگر دیوانه‌ای که عاشق مردی فقیر شده‌ای؟». هاله به خوبی حرف خدیجه ﷺ را فهمید و در حق او مادری کرد، هاله خواهر بزرگ خدیجه ﷺ بود، مادر آن‌ها از دنیا رفته بود.

هاله این مطلب را به گوش محمد ﷺ رساند و محمد ﷺ تصمیم گرفت با خدیجه ﷺ ازدواج کند و این مطلب را به عمویش (ابوطالب) گفت. آری محمد ﷺ می‌دانست هیچ کس به پاکدامنی و نجابت خدیجه ﷺ نمی‌رسد، خدیجه ﷺ از نسل ابراهیم ﷺ بود، خدیجه ﷺ دختر عموی محمد ﷺ بود، خیلی‌ها آرزو داشتند جای محمد ﷺ باشند، زیباترین و ثروتمندترین بانوی عرب شیفته او شده بود.

مراسم خواستگاری انجام گرفت و سپس خدیجه ﷺ به عقد محمد ﷺ درآمد، مجلس جشنی برگزار شد. خبر به گوش ابوسفیان رسید، او یکی از خواستگاران خدیجه ﷺ بود و از شنیدن این خبر بسیار ناراحت شد. (۶۷)

بعد از مراسم جشن، ابوطالب از جا برمی‌خیزد تا به خانه خود برود، محمد ﷺ نیز می‌خواهد همراه او برود، رسم است که باید داماد خانه‌ای تهیه کند و بعد از آن عروس را به خانه خود ببرد؛ اما محمد ﷺ که خانه‌ای ندارد، او از کودکی در خانه عمویش بوده است. باید به او فرصت داد تا خانه‌ای تهیه کند و همسر خود را با مراسمی به خانه خود ببرد.

محمد ﷺ برای خدا حافظی نزد خدیجه ﷺ رفت و خدیجه ﷺ به او گفت:

— آقای من! کجا می‌روی؟

— به خانه عمویم، ابوطالب.

— مگر نمی‌دانی که خانه من، خانه توست و من کنیز تو هستم؟^(۶۸)
این چنین بود که محمد ﷺ کنار خدیجه ﷺ ماند و زندگی پر خیر و برکت
آنها آغاز شد.

پانزده سال از زندگی مشترک آنان گذشت و محمد ﷺ به پیامبری رسید،
خدیجه ﷺ اولین زنی بود که به محمد ﷺ ایمان آورد، علی ﷺ اولین مرد
مسلمان و خدیجه ﷺ اولین زن مسلمان بود. خدیجه ﷺ همه ثروت خویش را
به پیامبر تقدیم کرد تا در راه اسلام آن را هزینه کند. (رشد اسلام مدیون دو
چیز است: ثروت خدیجه ﷺ، شجاعت علی ﷺ).
اگر ثروت خدیجه ﷺ نبود، هرگز محمد ﷺ در راه تبلیغ اسلام، این‌گونه موفق
نمی‌شد.

آری، این خدا بود که عشق محمد ﷺ را در قلب خدیجه ﷺ قرار داد و
این‌گونه او را با ثروت خدیجه ﷺ بی‌نیاز نمود. برای همین است که خدا در آیه
۸ به محمد ﷺ چنین می‌گوید: «آیا من تو را که فقیر بودی، بی‌نیاز نکردم؟».

ضحی: آیه ۱۱ - ۹

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹) وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا

تَنْهَرْ (۱۰) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

از لطف‌هایی که به محمد ﷺ نمودی سخن گفתי، اکنون به او چنین می‌گویی:
«ای محمد! یتیمان را از خود نرنجان، نیازمندان را دست خالی از خود دور
نکن، من به تو نعمت پیامبری دادم و قرآن را بر تو نازل کردم، پس این قرآن را
برای مردم بازگو کن!».

روی سخن تو با محمد ﷺ است، اما دستوری برای همه پیروان اوست،

مسلمان باید مواظب باشد، مبادا دل یتیم را بشکند، او باید همواره به یتیمان رسیدگی کند، مبادا یتیمی در جامعه، احساس کمبود کند.

مسلمان باید به نیازمندان کمک کند و هیچ‌گاه فقری را که از او طلب کمک می‌کند، ناامید نکند.

مسلمان باید نعمت‌هایی را که تو داده‌ای، برای دیگران بازگو کند و همه را به مهربانی و لطف تو، امیدوار نماید.

بار دیگر آیه ۱۱ را می‌خوانم: «نعمتی را که به تو دادم، برای مردم بازگو کن»، قدری فکر می‌کنم، پیام این آیه برای من چیست؟

به هر چه فکر کنم و از هر چه سخن بگویم، آن را به سوی خود جذب می‌کنم. اگر من همواره از بیماری و فقر سخن بگویم، آن را بیشتر به سوی خود جذب می‌کنم.

افراد زیادی را دیده‌ام که همواره دم از یأس و ناامیدی می‌زنند و هر کجا مجال سخن می‌یابند «منفی‌ها» را بیان می‌کنند، آن‌ها نمی‌دانند با این کارشان بدی‌ها را به سوی خود جذب می‌کنند.

من در دنیای بیرونی، همان نتیجه‌ای را برداشت می‌کنم که در دنیای اندیشه خود کاشته‌ام! باید تلاش کنم تا در ذهن خود به زیبایی‌ها بیندیشم و زبان خود را از بیان بدی‌ها ببندم.

این آیه از من می‌خواهد: «از نعمت‌ها، از زیبایی‌ها، از داشته‌هایم سخن بگویم»، تکرار کلام زیبا بر ذهن نیمه‌هشیار من اثر می‌گذارد، شاید من در ابتدا نتوانم اندیشه خود را مهار کنم که فقط به خوبی‌ها بیندیشد، اما کلام و سخن خود را که می‌توانم در اختیار بگیرم.

اگر فقط کلام زیبا بگویم، اندیشه من هم زیبا می شود.
 به راستی جامعه ما چقدر نیازمند عمل نمودن به این آیه است، اگر مردم ما عادت داشتند درباره نعمت هایی که خدا به آنها داده است، سخن بگویند آیا دیگر این همه ناامیدی و ناشکری در جامعه ما موج می زد؟
 ما عادت کرده ایم از اول صبح که از خواب بیدار می شویم به فکر نداشته های خود باشیم و تا شب همین طور بدویم تا شاید به نداشته های خود برسیم.
 اما نمی دانیم که نداشته ها، نامحدود است و هیچ وقت تمام نمی شود و برای همین است که جامعه به اصطلاح اسلامی ما در عطش دنیا طلبی می سوزد.
 باید همه تصمیم بگیریم از اول صبح تا آخر شب فقط درباره نعمت هایی که خدا به ما داده است فکر کنیم و سخن بگوییم. (۶۹)

اگر در خانه همسر مهربانی داریم که به ما عشق می ورزد، اگر فرزندان سالمی داریم، اگر بدن سالمی داریم و ... درباره این ها فکر کنیم و سخن بگوییم، در این صورت ما خدا را هم بیشتر دوست خواهیم داشت، زیرا وقتی نعمت های خدا را به یاد آوریم، ناخودآگاه به روح خود این پیام را می دهیم که خدا چقدر در حق ما مهربانی کرده است.

این سوره به پایان رسید، اکنون وقت آن است که پیام این سوره را برای زندگی امروز بیان کنم.
 گویا خدا در این سوره با همه انسان های مؤمن، در همه زمان ها و مکان ها چنین سخن می گوید:

ای انسان مؤمن! تو در این دنیا سختی می کشی، دچار فقر و بیماری و مشکلات می شوی، اما این سختی ها را نشانه این ندان که من به تو خشم

گرفته‌ام و تو را رها کرده‌ام.

نه، من بندگان مؤمن خویش را دوست دارم و مصلحت آنان را بهتر از هر کس دیگر می‌دانم، من صلاح می‌بینم یکی را به فقر و دیگری را به بیماری مبتلا کنم، من می‌دانم روح انسان فقط در کورهٔ سختی‌ها می‌تواند از ضعف‌ها و کاستی‌های خود آگاه شود و به اصلاح آن‌ها پردازد. سختی بد نیست، بلکه سبب می‌شود تا تو از دنیا دل بکنی و بیشتر به یاد من باشی.

اگر سختی‌ها نباشد دل تو اسیر دنیا می‌شود، ارزش تو کم و کم‌تر می‌شود، سختی‌ها، دل تو را آسمانی می‌کند. سختی‌ها سبب می‌شود تا استعدادهای نهفتهٔ تو شکوفا شود.

ای انسان مؤمن! بدان که قیامت برای تو بهتر از دنیاست، من در آن روز، تو را در بهشت جاودان جای می‌دهم و هر چه بخواهی در آنجا برای تو فراهم است.

ای انسان مؤمن! قدری فکر کن، من در زندگی هرگز تو را رها نکرده‌ام، همواره نعمت خود را به تو عطا کرده‌ام، بارها تو را از خطرهای و بیماری‌ها نجات داده‌ام، تو گناه کردی و من آن را پوشاندم، آبروی تو را در میان بندگانم نریختم، من توبهٔ تو را قبول کردم. تو را به راه راست هدایت کردم، تو را با قرآن آشنا نمودم، من به تو ثروت و دارایی دادم و تو را از فقر نجات دادم.

اکنون از تو می‌خواهم تا به یتیمان نیکی کنی و هرگز فقیری را ناامید نکنی، از تو می‌خواهم تا همواره زیبایی‌ها و نعمت‌هایی را که به تو داده‌ام، بیان کنی، از نداشته‌های خود سخن مگو، از داشته‌هایت سخن بگو! کاری کن که همه به سوی من بیایند، چرا نعمت‌هایی را که به تو داده‌ام، پنهان می‌کنی؟ چرا به مردم نمی‌گویی که من چقدر به تو نعمت داده‌ام؟

من از کدام نعمت تو سخن بگویم؟
 اگر من بخواهم نعمت‌های تو را بشمارم، هرگز نمی‌توانم آن‌ها را بشمارم،
 تو در ریه‌های من، ۷۵۰ میلیون بادکنک کوچک قرار دادی که همواره از هوا
 پر و خالی می‌شوند و اکسیژن را به خون می‌رسانند، بشر با تمام پیشرفت‌های
 خود هنوز نتوانسته است یکی از آن‌ها را بسازد.
 هر سلول بدن من، نعمت بزرگی است که قلم از نوشتن عظمت آن ناتوان
 است. کدام نعمت تو را می‌خواهم بشمارم؟

سوره «ضحیٰ» به پایان رسید، پس از آن سوره «شرح» می‌آید.
 نمازگزار باید در نماز، بعد از سوره حمد، یک سوره کامل قرآن را بخواند.
 اگر نمازگزاری در نماز خود، سوره «ضحیٰ» را بخواند، باید حتماً بعد از آن
 سوره «شرح» را هم بخواند، زیرا این دو سوره، پیوند بسیار عمیقی با هم
 دارند.

سوره شَرَح

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۴ قرآن می‌باشد.
«شَرَح» به معنای «وسیع کردن» می‌باشد، پیامبر وقتی سخنان دشمنان را شنید، غمناک شد، خدا سینه او را آن‌چنان وسیع کرد که دیگر این سخنان هرگز او را ناراحت نمی‌کرد، در آیه اول به این مطلب اشاره شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده‌اند. نام دیگر این سوره «إِنشراح» می‌باشد.

شَرَح: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ
صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳)

این سوره، ادامه سخنانی است که در سوره «ضَحی» بیان کردی، سخن خویش را با محمد ﷺ ادامه می‌دهی: «ای محمد! آیا من سینه تو را برای تحمل سختی‌ها، وسعت نبخشیدم؟ آیا بار سنگین مشکلات را از دوش تو برنداشتم؟ همان بار سنگینی که نزدیک بود تو را از پای درآورد». آری، محمد ﷺ در راه مبارزه با بُت‌پرستی با مشکلات زیادی روبرو بود،

کافران او را دیوانه و گمراه و جادوگر می خواندند و مسخره اش می کردند، به او سنگ می زدند و بر سرش خاکستر می ریختند، این ها، دل محمد ﷺ را به درد آورده بود تا آنجا که نزدیک بود از پا درآید.

او را دریادل کردی، سینه او را آن چنان وسیع کردی که دیگر این سخنان هرگز او را ناراحت نمی کرد.

آری، هیچ طوفانی نمی توانست آرامش اقیانوس روح او را بر هم بزند، دیگر هیچ مشکلی نتوانست او را به زانو درآورد، کارشکنی های دشمنان او را ناامید نکرد و با توکل به یاری تو راه خود را ادامه داد و سرانجام موفق شد بُت پرستی را در آن سرزمین ریشه کن کند و خانه کعبه را از همه بُت ها پاک گرداند.

شرح: آیه ۴

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴)

«ای محمد! آیا نام تو را بلند آوازه نساختم؟».

قبل از این که محمد ﷺ به پیامبری مبعوث شود، شخصیت بانفوذی در میان مردم مکه نبود، وقتی او به پیامبری مبعوث شد، کم کم مردم به آیین او ایمان آوردند و نام او بلند آوازه شد و به شهرت رسید. بعد از مدتی، مردم قبیله هایی که در اطراف مکه زندگی می کردند، به مکه می آمدند و سخنان او را می شنیدند و به او ایمان می آوردند.

این سوره در مکه نازل شده است، در همان سال هایی که پیامبر در مکه بود، نام او بلند آوازه شد، پس از مدتی مردم مدینه از او خواستند تا به شهر آنان هجرت کند. محمد ﷺ به شهر آنان هجرت کرد و روز به روز بر تعداد

مسلمانان افزوده شد و او در سال هشتم با لشکری ده هزار نفری به مکه آمد و آنجا را فتح کرد. در روزهای آخر عمر پیامبر، هیچ کس به شهرت و قدرت و عظمت او در سرزمین حجاز نبود.

مسلمانان در اذان نماز و در تشهد نماز چنین می‌گویند:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

این دستور توسست. مسلمانان باید هر روز در پنج نماز، بعد از بردن نام تو، نام محمد ﷺ را این‌گونه با احترام ببرند.

به راستی که تو، نام پیامبر خود را این‌گونه بلند آوازه ساختی و این به پاس سختی‌ها و مشکلاتی بود که او در راه دین اسلام تحمل نمود.

شرح: آیه ۵-۶

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶)

«ای محمد! بدان که پس از تحمل هر سختی، آسانی است، حتماً چنین است، پس از هر سختی، آسانی است».

این سخن تو، درس بزرگی برای همه انسان‌ها می‌باشد، تو می‌دانی که ممکن است سختی‌ها به انسان فشار آورد و صبر او را از بین ببرد، برای همین، دو بار این جمله را تکرار می‌کنی: «پس از تحمل هر سختی، آسانی است»، گویا می‌خواهی بر این سخن تأکید زیاد کنی تا انسان در هنگام سختی‌ها، ناامید نشود.

آری، مشکلات و سختی‌ها به همین شکل باقی نمی‌ماند، هر کس که مشکلات را تحمل کند و در برابر طوفان حوادث، ایستادگی نماید، سرانجام

طعم شیرین پیروزی را می‌چشد.

در سال‌هایی که محمد ﷺ و پیروان او در مکه بودند با سختی‌های زیادی روبرو شدند، اما پس از مدتی، مردم مدینه از آنان دعوت کردند و آن‌ها به مدینه هجرت کردند و روز به روز بر قدرت آنان افزوده شد و سرانجام بر همهٔ بَیت پرستان پیروز شدند.

شرح: آیه ۸ - ۷

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

«ای محمد! اکنون از تو می‌خواهم از تلاش و کوشش دست نکشی و وقتی از کار مهمی فارغ شدی، به کار مهم دیگری پردازی و با اشتیاق با من راز و نیاز کنی».

به راستی منظور از این سخن چیست؟

یکی از یاران امام صادق ﷺ این آیه را برای آن حضرت خواند و از او خواست تا تفسیر این آیه را بیان کند.

امام صادق ﷺ در پاسخ به او چنین فرمود: «خدا به پیامبر فرمان داد تا مردم را به نماز، زکات، روزه و حج فراخواند و از او خواست که وقتی به این فرمان‌ها عمل نمود، علی ﷺ را به عنوان خلیفه و جانشین خود به مردم معرفی کند» (۷۰).

من این سخن امام صادق ﷺ را زمانی بهتر می‌فهمم که بدانم خدا از محمد ﷺ خواسته بود تا سه سال مردم را مخفیانه به اسلام دعوت کند، پس از آن، از او خواست تا خویشاوندان خود را به اسلام فراخواند. محمد ﷺ همهٔ خویشان خود را که بیشتر آنان از بزرگان مکه بودند، به خانهٔ خود دعوت کرد و با

غذایی از آنان پذیرایی نمود و آنان را به اسلام دعوت کرد. همه سکوت کردند، محمد ﷺ سخن خود را چنین ادامه داد: «آیا در میان شما کسی هست مرا در این راه یاری کند، هر کس که این کار را کند برادر و جانشین من خواهد بود؟».

فقط علی ﷺ از جا بلند شد و فرمود: «ای پیامبر! من شما را یاری می‌کنم». پیامبر سه بار سخن خود را تکرار کرد و هر سه بار فقط علی ﷺ جواب او را داد. اینجا بود که پیامبر فرمود: «بدانید که این جوان، برادر و وصی و جانشین من است. از او اطاعت کنید». (۷۱)

آری، در آن شرایط، این علی ﷺ بود که دعوت محمد ﷺ را پذیرفت و در سختی‌ها و تنهایی‌ها، یار او بود. آری، محمد ﷺ از همان آغاز کار، برنامه‌ای دراز مدّت داشت، او حتّی از همان لحظه، جانشین خود را (به امر تو) مشخص نمود، امامت، ادامه راه نبوّت است.

در آیه ۷ این سوره خدا از محمد ﷺ می‌خواهد دست از تلاش بر ندارد و وقتی از کار مهمّ دعوت مردم به یکتاپرستی فارغ شد، به کار مهمّ معرفی علی ﷺ بپردازد.

این سوره در مکه نازل شد، پس از مدّتی محمد ﷺ به مدینه هجرت کرد، در سال نهم هجری پیامبر با همهٔ مسلمانان برای انجام حجّ به سوی مکه بازگشت. در آن سال پیامبر حجّ واقعی را برای مردم بیان کرد.

وقتی مراسم حجّ تمام شد، دیگر زمان اجرای این فرمان بزرگ بود، پیامبر به سوی مدینه حرکت کرد، در بین راه به سرزمین «غدير خُم» رسید، آنجا در حضور همهٔ مسلمانان، علی ﷺ را به عنوان خلیفه و جانشین خود معرفی کرد و از آنان خواست تا با علی ﷺ بیعت کنند. (۷۲)

سوره تین

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۵ قرآن می باشد.
در زبان عربی «تین» به معنای «انجیر» می باشد، در آیه اول، خدا به
«تین» سوگند یاد می کند، برای همین این سوره را به این نام می خوانند.

تین: آیه ۶ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ (۱)
وَطُورِ سِينِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي
أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶)

تو محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی و او مردم را به سوی یکتاپرستی فرا
می خواند، گروهی از مردم مکه به او ایمان آوردند، اما گروه زیادی از بزرگان
و ثروتمندان او را دروغگو پنداشتند و به او ایمان نیاوردند.

تو به همه کافران استعداد رشد و کمال را دادی اما آنان خودشان راه شیطان
را برگزیدند، در وجود همه، نور فطرت را قرار دادی و راه تشخیص حق و
باطل را به آنان عطا کردی، فطرت، بزرگ ترین سرمایه هر انسانی است، تو

این سرمایه را به همه دادی ولی بیشتر انسان‌ها از آن بهره نمی‌برند و این سرمایه را تباه می‌کنند.

اکنون می‌خواهی این حقیقت را بیان کنی پس چنین می‌گویی:

سوگند به تین،

سوگند به زیتون،

سوگند به طور سینا،

سوگند به مکه که تو انسان را در نیکوترین ساختار آفریدی، به او استعداد زیادی دادی، او شایستگی مقامی بس بزرگ داشت، او گُل سرسبد جهان آفرینش بود، تو به او اختیار دادی و این راز شکوه انسان بود، راه حق و باطل را به او نشان دادی، اما انسان با این استعداد فراوان، راه شیطان را برگزید و از پرستش تو دوری کرد و به گناه کفر و بُت‌پرستی آلوده شد، تو به او مهلت دادی و در عذابش شتاب نکردی، او فکر می‌کند که بیهوده خلق شده است و هیچ حساب و کتابی در کار نیست، هرگز چنین نیست، تو این جهان را با هدف آفریدی و بعد از مرگ او را زنده می‌کنی و به پست‌ترین طبقه‌های جهنم می‌اندازی و او برای همیشه در آنجا عذاب می‌شود.

آری، جهنم همان «أَسْفَلُ السَّافِلِينَ» است.

آری، انسانی که این همه استعداد کمال دارد، وقتی از این استعداد خود بهره نگیرد، به خود ظلم بزرگی می‌کند، این ظلم بزرگ، نتیجه‌ای جز عذاب دردناک ندارد.

البته همه انسان‌ها این‌گونه نیستند، عده‌ای راه راست را برمی‌گزینند و به تو و

قرآن تو ایمان می آورند و عمل نیک انجام می دهند، تو در روز قیامت پاداشی تمام نشدنی به آنان می دهی و آنان را در بهشتی جاویدان جای می دهی، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است و تو این گونه پرهیزکاران را پاداش می دهی. (۷۳)

در آیات ۱ تا ۴ این سوره، چهار سوگند بیان شده است. اکنون وقت آن است که درباره این چهار سوگند، توضیح بیشتری بدهیم. در این سوره ترتیب سوگندها به این صورت است: تین، زیتون، طور سینا، شهر مکه، اما من در ابتدا از سوگند به مکه سخن می گویم:

* سوگند اول: شهر مکه

شهر مکه یادگار ابراهیم علیه السلام بود، خدا از ابراهیم علیه السلام خواست تا از فلسطین به مکه برود و کعبه را بازسازی کند، بُت پرستان مکه به کعبه احترام می گذاشتند ولی دچار خرافات شده بودند و در اطراف کعبه بُت های زیادی قرار داده بودند. آنان شهر مکه را شهر امن و امان می دانستند و هرگز در آن شهر، دست به شمشیر نمی بردند.

* سوگند دوم: طور سینا

موسی علیه السلام در مصر به دنیا آمد و وقتی به سن جوانی رسید به مدین (شهری در شام) رفت. موسی علیه السلام ده سال در آنجا ماند و سپس تصمیم گرفت به مصر بازگردد، او در مسیر بازگشت راه را گم کرد و در شب سرد و طوفانی، به جای این که به مصر برود، به سمت جنوب صحرای سینا به پیش رفت. او نزدیک رشته کوهی رسید که به آن «طور سینا» می گویند.

موسی ﷺ نمی دانست که این گم کردن راه، بهانه‌ای برای رسیدن به این سرزمین بوده است. او از خانواده خود خواست تا در آنجا منتظر بمانند تا به سوی آتش برود و کمکی بیاورد.

موسی ﷺ به سوی آتش آمد، دید نور از درختی شعله‌ور است. اینجا بود که خدا با او سخن گفت و از او خواست تا کفش خود را بیرون آورد زیرا او به سرزمین مقدّسی آمده بود.

* سوگند سوم و چهارم: تین و زیتون

واژه «تین» به معنای انجیر است، زیتون هم که میوه معروفی است و نیاز به توضیح ندارد. دو میوه انجیر و زیتون ارزش غذایی زیادی دارند.

من در اینجا مثالی می‌زنم:

به این جمله دقت کنید: «فاصله تهران تا گلاب ۳۰۰ کیلومتر است».

منظور از واژه «گلاب» چیست؟

شهر گلاب.

شهر گلاب کجاست؟ پایتخت گلاب ایران کجاست؟

قمصر.

وقتی من می‌گویم: «از تهران تا گلاب ۳۰۰ کیلومتر است»، معلوم است که منظورم این است: «از تهران تا قمصر ۳۰۰ کیلومتر است»، اما چرا من واژه گلاب را استفاده کردم؟ می‌خواستم شما را به یاد گلاب خوشبوی قمصر بیندازم. این سخن، کنایه بود.

اکنون که این مثال را متوجه شدید، به بررسی آیات قرآن می‌پردازم: قرآن در ابتدای این سوره می‌گوید: «قسم به انجیر و زیتون». برای کشف منظور واقعی

قرآن باید به زمان نزول قرآن بروم.

این آیه در مکه نازل شده است، شهر مکه، شهری بود که در آن هیچ اثری از درخت انجیر و زیتون نبود، کاروان‌هایی که به شام می‌رفتند از فلسطین انجیر خشک و روغن زیتون خریداری می‌کردند و به مکه می‌آوردند، در واقع بهترین انجیر و زیتون از فلسطین بود و مردم مکه از این دو محصول استفاده می‌کردند.

در آن زمان هر کس در شهر مکه نام انجیر و زیتون را می‌شنید به یاد فلسطین می‌افتاد، زیرا فلسطین، مرکز تولید این دو محصول بود.

خدا در این سوره به این دو میوه سوگند یاد می‌کند، گویا می‌خواهد به فلسطین اشاره‌ای داشته باشد. بیت‌المقدس و مسجد الأقصی در فلسطین قرار دارد، خدا برکت زیادی به سرزمین فلسطین داده است.

در بیت‌المقدس، پیامبران زیادی زندگی کرده‌اند، ابراهیم علیه السلام از بابل به آنجا هجرت کرد و مدت زیادی در آنجا بود، پیامبرانی همچون داوود، زکریا، یحیی، سلیمان و عیسی علیهم السلام نیز در آنجا زندگی می‌کردند.

در آیه اول سوره «اسرا» قرآن به این مطلب اشاره می‌کند: «محمّد صلی الله علیه و آله را از مسجدالحرام به بیت‌المقدس در فلسطین برد، همان بیت‌المقدس که اطراف آن را خدا برکت داده بود»، منظور از برکت در اطراف بیت‌المقدس، هم برکت مادی (درختان میوه) و هم برکت معنوی (حضور پیامبران) می‌باشد.

وقتی واژه «تین و زیتون» را کنایه از «بیت‌المقدس» بگیریم، ارتباط زیبایی بین آیات ۱ تا ۳ این سوره ایجاد می‌شود. قرآن در این سه آیه، به سه مکان مقدّس سوگند یاد کرده است:

۱ - سوگند به بیت المقدس (که انجیر و زیتون از آنجاست)،

۲ - سوگند به طور سینا،

۳ - سوگند به مکه.

اکنون معلوم شد که قرآن از کنایه استفاده کرده است، واژه «انجیر و زیتون» را ذکر کرد اما منظور او سرزمین بیت المقدس است، همان گونه که من در مثال بالا از واژه «گلاب» استفاده کردم و منظورم شهر قمصر بود. (۷۴)

ابن فضل یکی از یاران امام صادق علیه السلام بود، او شنیده بود که خدا روح انسان ها را ابتدا در عالم ملکوت آفرید سپس روح انسان ها را به این دنیای خاکی آورد. او می دانست که عالم ملکوت بسیار بالاتر و برتر از این دنیای خاکی است. وقتی او این دنیای خاکی را با ملکوت مقایسه می کرد، می فهمید که این دنیا همان «أسفل السافلین» است.

پست ترین جایگاه!

امروزه این دنیای خاکی، پست ترین جایگاه است، روز قیامت هم که فرا برسد، جهنم، پست ترین جایگاه خواهد بود.

ابن فضل با خود فکر کرد و از خود پرسید: «روح انسان از عالم ملکوت است، برتر از خاک و این جهان مادی است، پس چرا خدا این روح را در این جسم مادی قرار داد، چرا انسان را به این دنیای خاکی آورد؟، علت این کار خدا چه بود؟».

او هر چه فکر کرد به نتیجه ای نرسید، سرانجام تصمیم گرفت تا نزد امام صادق علیه السلام برود و از او سؤال خود را بپرسد. او به خانه آن حضرت رفت و

سؤال خود را پرسید.

امام صادق علیه السلام وقتی سؤال او را شنید، به او پاسخی طولانی داد. ابن فضل گمشده خویش را پیدا کرد و دلش آرام شد. او به سرچشمه علم و دانش رسیده بود.

من در اینجا آنچه را از سخن امام صادق علیه السلام برداشت کرده‌ام، بیان می‌کنم: خدا روح انسان‌ها را در ملکوت آفرید، روح انسان‌ها در آنجا قدرتی عجیب و استعدادی شگرف داشت، خدا می‌دانست که اگر روح انسان‌ها در آن ملکوت بماند، دچار غرور می‌گردد و این غرور باعث می‌شود تا انسان‌ها از کمال و سعادت فاصله بگیرند.

چه بسا این روح انسان آن قدر دچار غرور می‌گردد که ادعای خدایی می‌کرد و سر از کفر و هلاکت درمی‌آورد! آری، در عالم ملکوت، هیچ محدودیتی وجود نداشت، هر چه روح انسان می‌خواست برای او آماده بود، آن دنیا، دنیایی برتر بود و زمینه سختی‌ها و بلاها در آنجا وجود نداشت.

خدا چنین اراده کرد که انسان را به این دنیای مادی بیاورد، دنیایی که در آن، انسان با محدودیت‌ها و مشکلات روبرو می‌شود، در این دنیا زمینه پختگی انسان فراهم شد.

در این دنیا، انسان به گرسنگی، تشنگی، فقر و بیماری مبتلا می‌شود، همه این سختی‌ها، درمان غرور روح انسان است.

این راز مهمی است: «این سختی‌ها، درد نبود، درمان روح انسان بود». هر کس روح او استعداد بیشتری برای کمال دارد، در این دنیا با مشکلات

بیشتری روبرو می‌شود تا آن دردِ غرور که در وجود اوست، بر طرف بشود. انسانی که در دنیای ملکوت، پادشاهی می‌کرد، در این دنیا برای سیر کردن شکم خویش، باید کار کند، زحمت بکشد و... همه این‌ها باعث می‌شود تا غرور او درمان شود. خدا با حکمت خویش می‌دانست که تنها راه کمال روح انسان، این است که چند روزی در این دنیا، اسیر باشد. این‌گونه بود که انسان در این دنیا که «أَسْفَلُ السَّافِلِينَ» است، گرفتار آمد. آری، روح با آن عظمت اسیر این دنیای خاکی شد!

خدا پیامبران را برای انسان فرستاد، راه خوب و بد را به او نشان داد، به انسان اختیار داد، عده‌ای راه هدایت را انتخاب کردند و دردِ غرور روح آنان، درمان شد و به رستگاری رسیدند، عده‌ای هم راه کفر را خودشان انتخاب کردند. انسان که در این دنیا، این مشکلات و سختی‌ها را دید، بعد از مرگ روح او به زندگی ادامه می‌دهد، مؤمنان به بهشت می‌روند، بهشتی که همان عالم ملکوت است، در آنجا مؤمنان هر چه اراده کنند، برایشان آماده می‌شود، اما هرگز دیگر دچار غرور نمی‌شوند، زیرا به یاد دارند که در دنیا گرسنگی‌ها و تشنگی‌ها کشیدند، کسی که برای سیر کردن شکم خویش، محتاج بود، چگونه ممکن است دیگر ادعای خدایی بکند!

روح انسان، همه سختی‌ها و مشکلات دنیا را به یاد دارد! آن کسی که یک دندان درد او را کلافه می‌کرد، انسانی که یک سردرد او را از دنیا سیر می‌کرد، دیگر هرگز ادعای خدایی نمی‌کند!

روح انسان، درس‌های خود را به خوبی فرا گرفته است!

غرور او دیگر درمان شده است.

وقتی این روح به بهشت می‌رود، دیگر آن بیماری را ندارد.

این برنامه‌ای است که خدا برای سعادت روح انسان قرار داده است. این راز بزرگ زندگی دنیا می‌باشد.

انسان برای راحتی و آسایش به این دنیا نیامده است! انسان به اینجا آمده است تا درد او درمان شود و بار دیگر به ملکوت بازگردد. (۷۵)

تین: آیه ۸ - ۷

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ (۸)

محمد ﷺ با بُت پرستان مکه سخن می‌گفت و از آنان می‌خواست تا به قرآن ایمان بیاورند، او به آنان فرمود: «اگر در قرآن شکّی دارید، یک سوره مانند آن بیاورید»، آنان هرگز نتوانستند چنین کاری کنند، معجزه بودن قرآن برای آنان ثابت شد و حقّ را شناختند اما به آن ایمان نیاوردند.

محمد ﷺ به آنان هشدار می‌داد که از عذاب روز قیامت بترسید، آنان می‌گفتند: «قیامت دروغی بیش نیست! آیا وقتی مردیم و تبدیل به مشتی خاک و استخوان شدیم، باز زنده می‌شویم؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟».

اکنون تو با تک‌تک کافران چنین سخن می‌گویی: «بعد از این همه هشدار، چه چیزی شما را وادار می‌کند که قیامت را تکذیب کنید؟ چرا خود را از سعادت محروم می‌کنید؟ به چه قدرتی دل بسته‌اید؟ آیا نمی‌دانید که من بر همه فرمانروایان، برتری دارم؟ آیا نمی‌دانید که هر چه من فرمان دهم، همان

خواهد شد، چرا از عذاب من نمی ترسید؟». آری، روز قیامت که فرا رسد، کافران هیچ یار و یابوری نخواهند داشت، تو فرمان می دهی تا فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنها بیندازند و آنها را با صورت بر روی زمین بکشانند و به سوی جهنم ببرند، وقتی آنان آتش سوزان جهنم را می بینند، هراسان می شوند و صدای ناله آنان بلند می شود، آن وقت است که تو به آنان می گویی: «بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می پنداشتید».

سوره عَلَق

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۶ قرآن می‌باشد.
«عَلَق» به معنای «لخته خون» می‌باشد، در آیه دوم قرآن چنین می‌گوید:
«انسان از لخته خونی آفریده شده است». وقتی نطفه پدر با تخمک مادر
ترکیب می‌شود، بعد از مدتی به لخته‌خونی تبدیل می‌شود، خدا انسان به
این زیبایی را از یک «خون لخته‌شده» آفریده است.

عَلَق: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي
خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي
عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵)

این سوره با جمله «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» آغاز می‌شود:
«ای محمد! به نام من که همه هستی را آفریدم، قرآن بخوان!».
پنج آیه اول این سوره، اولین آیاتی است که تو بر محمد ﷺ نازل کردی، باید
به تاریخ سفر کنم.
سیزده سال قبل از هجرت محمد ﷺ به مدینه.

آن زمانی که محمد ﷺ در مکه بود و بُت پرستی همه جا را فرا گرفته بود و از نور هدایت اثری نبود... باید به آن زمان برگردم...

محمد ﷺ در آستانهٔ چهل سالگی است، او هر سال در ماه «رجب» به غار «حرا» می رود، غار حرا بالای کوه بلندی است که در اطراف مکه است، امسال هم او برنامهٔ خود را اجرا می کند.

او در کتاب طبیعت، چیزهایی را می خواند که هیچ کس به آن توجه ندارد: ستارگان که همچون چراغ هایی بر آسمان شب می درخشند، سپیدهٔ صبح که از دل شب طلوع می کند، مهتاب که همه جا را با نور خود روشن می کند و... این ها نشانه های قدرت توست که با زبان بی زبانی با محمد ﷺ سخن می گویند. (۷۶)

خدیده ﷺ همسر باوفای محمد ﷺ است، او برای محمد ﷺ آب و غذا می برد، از مکه تا غار حدود ده کیلومتر است. خدیده ﷺ به عشق دیدن همسرش این راه را طی می کند. او به کوه می رسد تا قلّه بالا می رود و گاهی علی ﷺ هم همراه خدیده ﷺ می آید، او هم می خواهد محمد ﷺ را ببیند. کوزهٔ آب در دست علی ﷺ است و غذا در دست خدیده ﷺ. (۷۷)

شب بیست و هفتم ماه رجب است، محمد ﷺ در غار مشغول عبادت است و با خدای خود راز و نیاز می کند. (۷۸)

محمد ﷺ از شکاف غار به بیرون نگاه می کند، امشب از ماه خبری نیست. همه جا غرق تاریکی است. نسیمی می وزد، هوا قدری خنک می شود. فقط سکوت است و سکوت!

ناگهان در آسمان نوری آشکار می شود، گویی اتفاق بزرگی در راه است...
آن نور نزدیک و نزدیک تر می شود، از میان آن نور، فرشته ای که از جنس نور
است، ظاهر می شود. او جبرئیل است و به محمد ﷺ چنین می گوید:

— ای محمد بخوان !

— چه بخوانم؟

— نام خدای خود را بخوان !

— نام او را چگونه بخوانم؟

— «به نام آن خدایی که همه هستی را آفرید، قرآن را بخوان ! همان خدایی که
انسان را از لخته خونی، آفرید. قرآن را بخوان و بدان که خدای تو از همه
بزرگوارتر است، خدای تو انسان را علم نوشتن با قلم آموخت و به او هر
آنچه را نمی دانست، یاد داد».

اینجاست که محمد ﷺ شروع به خواندن قرآن می کند... (۷۹)

آن نور به سوی آسمان می رود و بار دیگر سکوت و تاریکی همه جا را فرا
می گیرد.

محمد ﷺ در وجود خود، گرمایی می یابد، گویی که آتشی درونش افروخته
باشند. او سر به سجده می گذارد و با خدای خویش سخن می گوید.

اکنون او از جا برمی خیزد، عبای خود را بر دوش می اندازد و به راه می افتد.
او کجا می خواهد برود؟

او هر سال تا پایان ماه رجب در این غار می ماند؛ اما امشب او دیگر نمی تواند
اینجا بماند.

آن صدای آسمانی محمد ﷺ را دگرگون کرده است، او می خواهد نزد

خدیجه علیها السلام برود، فقط خدیجه علیها السلام است که می تواند در این لحظات به او کمک کند.

محمد صلی الله علیه و آله از کوه پایین می آید، گویا همه هستی به او سلام می کنند: «سلام بر تو ای رسول خدا».^(۸۰)

بار دیگر محمد صلی الله علیه و آله آن فرشته آسمانی را می بیند که با او چنین سخن می گوید: «ای محمد! تو پیامبر خدایی و من جبرئیل هستم!».^(۸۱)

محمد صلی الله علیه و آله آرام آرام و خسته به سوی خانه می رود، او بزرگ ترین امانت هستی را بر دوش خود می یابد. او برگزیده آسمان است و باید مردم را به سوی نور هدایت کند، مردمی را که در تاریکی و پلیدی ها غرق شده و به عبادت بت ها رو آورده اند.

ناگهان صدای در خانه به گوش می رسد، در این وقت شب چه کسی در خانه خدیجه علیها السلام را می کوبد؟

این صدای کوبیدن در برای خدیجه علیها السلام آشناست. فقط محمد صلی الله علیه و آله در را این گونه می کوبد. خدیجه علیها السلام لبخندی می زند و به سوی در می رود و آن را باز می کند، محمد صلی الله علیه و آله را می بیند که به او سلام می کند و وارد خانه می شود.

چرا محمد صلی الله علیه و آله این چنین بی رمق است؟ چرا بدنش گرم گرم است.

لحظاتی می گذرد، محمد صلی الله علیه و آله به خواب می رود، او بسیار خسته است.

صبح فرا می رسد، صدای در خانه به گوش می رسد، خدیجه علیها السلام از جا برمی خیزد و در را باز می کند و علی علیه السلام را می بیند. علی علیه السلام به خدیجه علیها السلام می گوید:

— آمده ام تا آب و غذا را به غار «حرا» ببریم.

— امروز لازم نیست به آنجا برویم.

— برای چه؟

— محمد اینجاست. او دیشب به خانه برگشته است.

وقتی علی علیه السلام این را می شنود، خیلی خوشحال می شود. او وارد خانه می شود. محمد علیه السلام از بستر برمی خیزد، خدیجه علیها السلام و علی علیه السلام را کنار خود می بیند، به آنها سلام می کند و می گوید: «جبرئیل بر من نازل شد و قرآن را برای من خواند. اکنون من پیامبر خدا هستم. بگوئید: لا إله إلا الله، محمد رسول الله».

علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام این سخن را تکرار می کنند، آری، علی علیه السلام اولین مرد مسلمان و خدیجه علیها السلام اولین زن مسلمان است. (۸۲)

خدیجه علیها السلام رو به محمد علیه السلام می کند و می گوید: «من از خیلی وقت پیش این را می دانستم و منتظر چنین روزی بودم». (۸۳)

این ۵ آیه، اولین آیاتی است که بر محمد علیه السلام نازل شده است، بسیار مناسب است که درباره آن شرح بیشتری بدهم تا پیام این آیات روشن تر شود. خدا با محمد علیه السلام چنین می گوید:

ای محمد! به نام من که همه هستی را آفریدم، قرآن را بخوان! بسم الله بگو و قرآن را بخوان!

من همان خدایی هستم که انسان را از لخته خونی، آفریدم! وقتی نطفه پدر در رحم مادر قرار می گیرد، آن نطفه با تخمک مادر، یکی می شود و اولین سلول انسان شکل می گیرد، من فرمان می دهم که آن سلول شروع به رشد کند و به سرعت تکثیر شود، آن سلول به لخته خونی ناچیز تبدیل می شود و از آن

لخته خون، انسان را می‌آفرینم.
ای محمد! قرآن را بخوان و بدان که من از همه بزرگوارتر هستم، به بندگان
خود لطف بیشمار دارم و در حق آنان مهربانی می‌کنم.
ای محمد! من انسان را علم نوشتن با قلم آموختم و به او هر آنچه را
نمی‌دانست، یاد دادم.

از قلم سخن گفتی!
چه سخن عجیبی!
این قلم چیست که تو در اولین آیاتی که بر محمد ﷺ نازل کردی از آن سخن
می‌گویی!

از خلقت انسان سخن می‌گویی و سپس از قلم!
چه رازی در این سخن توست؟ از میان همه نعمت‌هایی که به انسان داده‌ای،
نعمت قلم را بیان می‌کنی؟

درست است که در شهر مکه فقط بیست نفر می‌توانند بنویسند، بیشتر مردم
آن زمان، به سخنرانی اهمیت می‌دادند، اما تو از قلم یاد می‌کنی، زیرا عظمت
آن قلم را به خوبی می‌دانی.

قلم، سرچشمهٔ پیدایش تمدن‌ها می‌باشد، قلم، ریشهٔ آگاهی بشر است، قلم،
پل ارتباط گذشته و آیندهٔ بشر است، حتی ارتباط آسمان و زمین نیز، از طریق
نوشتار ایجاد شده است.

قلم، رازدار بشر و خزانه‌دار دانش‌ها می‌باشد و تجربه‌های قرن‌ها زندگی
انسان را جمع کرده است و برای آیندگان به یادگار گذاشته است.

در شب مبعث که شب ۲۷ رجب (۱۳ سال قبل از هجرت) می‌باشد، پنج آیهٔ اوّل این سوره بر محمد ﷺ نازل شد و سپس تقریباً بعد از ۵۵ شب، شب قدر (شب ۲۳ رمضان همان سال)، همهٔ قرآن بر او نازل گردید.

البته وقتی در شب قدر، همهٔ قرآن بر قلب پیامبر نازل شد، این نزول به صورت رسمی نبود، بلکه مخصوص خود پیامبر بود. آن نازل شدن قرآن که جنبهٔ رسمی داشت و مردم با آن روبرو بودند، نزول تدریجی قرآن بود، یعنی آیات قرآن در مناسبت‌های مختلف، نازل می‌شد و پیامبر آن آیات را برای مردم می‌خواند.

خلاصهٔ مطلب آن که قرآن دو نوع نزول دارد:

– نزول اوّل: نزول مرحله به مرحله

این نزول از شب ۲۷ رجب (شب مبعث) آغاز شد و ۲۳ سال طول کشید و در مناسبت‌های مختلف، آیات آن نازل می‌شد، مناسبت‌ها سبب می‌شد تا آیات قرآن در ذهن و جان مسلمانان بهتر رسوخ کند و قرآن در واقعیت زندگی فردی و اجتماعی آنان وارد شود.

– نزول دوم: نزول یکپارچه

این نزول در شب قدر همان سال (تقریباً ۵۵ شب بعد از شب مبعث) انجام شد و همهٔ قرآن بر قلب پیامبر نازل شد، اما این نزول، مخصوص خود پیامبر بود.

این سؤال، ذهن مرا مشغول کرده است، وقتی من قرآن را باز می‌کنم، اولین سوره‌ای که در صفحهٔ اوّل قرآن می‌بینم سورهٔ حمد است، بعد از آن سورهٔ بقره و بعد سوره آل عمران...

اگر این ۵ آیه، اولین آیاتی است که بر پیامبر نازل شده است، پس چرا این ۵ آیه در آخرین قسمت‌های قرآن، ذکر شده است؟
 چه کسی پاسخ این سؤال مرا می‌دهد؟
 نزول قرآن با نظم و ترتیب قرآن فرق می‌کند!
 اینجا سخن از نزول قرآن است، اولین آیاتی که نازل شد، پنج آیه اول سوره «علق» است.

ولی نظم و ترتیب قرآن، چیز دیگری است.
 پیامبر دستور داد تا مسلمانان قرآن را حفظ کنند و فرمان داد عده‌ای هم آن را بنویسند، یکی از نویسندگان، علی علیه السلام بود. تعداد نویسندگان قرآن در آخرین سال‌های عمر پیامبر زیاد شد و به بیش از ده نفر رسید. پیامبر هم نویسندگان را راهنمایی می‌کرد و هم بر کارشان نظارت داشت.
 جبرئیل از طرف خدا فرمان داشت تا ترتیب سوره‌ها و ترتیب آیه‌های قرآن را به پیامبر وحی کند. پیامبر هم ترتیب قرآن را برای مردم بیان می‌کرد، هر وقت آیه‌ای نازل می‌شد، به مردم می‌گفت که این آیه از کدام سوره است و در کجای آن سوره باید قرار گیرد.

مدتی قبل از وفات پیامبر، آخرین آیه قرآن نازل شد، پیامبر مکان دقیق آن آیه را برای مردم مشخص کرد و نظم و ترتیب قرآن هم تمام شد. از طرف دیگر، هر سال جبرئیل در شب قدر همه قرآن را بر قلب پیامبر نازل می‌کرد و در سال آخر عمر پیامبر، خدا دوبار همه قرآن را بر پیامبر عرضه کرد و این نشانه آن بود که مرگ پیامبر نزدیک شده است. (۸۴)

آری، در زمان خود پیامبر به طور بسیار دقیق، قرآن نوشته شد و به همین ترتیبی که امروز در دسترس ما می‌باشد، آماده شد. قرآن از سوره «حمد» آغاز

می شود و با سوره «ناس» به پایان می رسد.
 اکنون که این مطلب را دانستم، می توانم از آیه ۱۷ سوره قیامت، معنای دیگری را بفهمم، خدا در آنجا می گوید: «جمع و خواندن قرآن بر عهده من است».

منظور از «جمع قرآن» همان «نظم و ترتیب آن» است.
 منظور از «خواندن قرآن» همان نزول قرآن بر قلب پیامبر است.
 آری، خدا این دو وظیفه را بر عهده گرفته است، او قرآن را نازل کرده است و خودش آن را حفظ می کند، قرآن برای همیشه باقی می ماند و هیچ وقت در آن تغییری صورت نمی گیرد. (۸۵)

علق: آیه ۱۹ - ۶

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ (۶) أُنْزِلَتْ
 أَوَّلَ نَزْلٍ (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ (۹) عَبْدًا
 إِذَا صَلَّىٰ (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ (۱۱) أَوْ أَمَرَ
 بِالْتَّقْوَىٰ (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۱۳) أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ
 يَرَىٰ (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعَنَ بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ
 خَاطِئَةٍ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ
 وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (۱۹)

تأکید می کنم فقط پنج آیه اول این سوره در شب بعثت نازل شده است،
 پیامبر به مدت سه سال وظیفه داشت مردم را پنهانی به اسلام دعوت کند، بعد
 از سه سال، خدا به او فرمان داد تا رسالت خویش را برای همه آشکار نماید و
 مردم را به صورت عمومی به اسلام فرا خواند.

وقتی دعوت پیامبر آشکار شد، بزرگان مکه با او دشمنی کردند، آنان منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند. پول، ثروت و ریاست آن ها در گرو بُت پرستی مردم بود، آنان مردم را از شنیدن سخن محمد ﷺ باز می داشتند و با او دشمنی می کردند.

یکی از کسانی که با محمد ﷺ دشمنی زیادی می نمود، ابوجهل بود، ابوجهل به دوستانش چنین گفته بود: «وقتی دیدید که محمد نماز می خواند به من خبر بدهید تا من وقتی او در سجده است، با پا گردن او را له کنم».

روزی، دوستانش به او خبر دادند که محمد ﷺ کنار کعبه نماز می خواند، ابوجهل نزدیک محمد ﷺ رفت و صبر کرد او به سجده برود، آن وقت بود که باعجله به سوی محمد ﷺ رفت تا گردن او را با پای خود بفشارد، همه به او نگاه می کردند، او چند قدم جلو رفت اما ناگهان عقب نشینی کرد و با دستش گویا چیزی را از خود دور کرد.

ابوجهل با ترس و وحشت نزد دوستانش بازگشت، دوستانش به او گفتند:

— ابوجهل! چه شد؟ چرا این قدر ترسیده ای؟

— وقتی نزدیک محمد ﷺ شدم، ناگهان گودال آتشی میان خود و او دیدم، آتشی که زبانه می کشید و به سوی من می آمد.

این گونه بود که ابوجهل نتوانست مانع نماز خواندن محمد ﷺ شود. اکنون در این آیات درباره ابوجهل سخن می گویی، همان کسی که می خواست محمد ﷺ را از نماز بازدارد.

اکنون تو با محمد ﷺ چنین سخن می گویی:

ای محمد! ابوجهل انسان کافری است، به راستی که هر انسان کافر، وقتی

خود را بی نیاز ببیند، طغیان می کند، او خود را از دین و قرآن، بی نیاز می بیند و ثروت زیادی هم جمع کرده است، همین باعث شده است که او سرکشی کند و حق را انکار کند.

ای محمد! من به او مهلت می دهم و در عذاب او شتاب نمی کنم، اما او فکر می کند که عذابی در کار نیست، تو برای او از قیامت سخن گفتی ولی او قیامت را دروغ پنداشت، اما او اشتباه می کند، من در روز قیامت او را زنده می کنم، در آن روز، همه انسان ها برای حسابرسی به پیشگاه من می آیند، آن وقت است که من او را به عذاب سختی گرفتار می سازم.

ای محمد! آیا آن کسی را که تو را از نماز باز می داشت، دیدی؟ چرا او تو را از نماز باز می داشت؟ چرا با تو دشمنی می کرد؟ تو بنده من هستی و برای من نماز می خواندی، تو بر راه هدایت هستی و مردم را به پرهیزکاری فرمان می دهی، چرا او با تو دشمنی می کرد؟ آیا او را دیدی که تو را دروغگو شمرد و از پذیرفتن حق، روی گرداند؟

آیا او خیال می کند که من او را نمی بینم و از کارهای او باخبر نیستم؟ هرگز چنین نیست، من همه اعمال او را می بینم، این قانون من است، من در عذاب کافران شتاب نمی کنم، به او فرصت می دهم، اما اگر او از این کار خود دست برندارد، فرمان می دهم تا در روز قیامت فرشتگان او را به سوی جهنم ببرند و سپس موی جلوی سر او را بگیرند و او را بلند کنند و در جهنم اندازند.

ای محمد! آیا می دانی آن کسی را که فرشتگان موی سرش را می گیرند و در آتش می اندازند، کیست؟

او دشمن تو (ابوجهل) است، همان که دروغگوی خطا کار است و به دروغ

به مردم می‌گوید: «خدا به ما فرمان داده است تا بُت‌ها را بپرستیم». او امروز این سخن‌های دروغ را به مردم می‌گوید. من هرگز کسی را به عبادت بُت‌ها فرمان نداده‌ام. در روز قیامت او را به سختی عذاب می‌کنم.

ای محمد! وقتی او آتش هولناک جهنّم را ببیند، می‌تواند فریاد برآورد و دوستان و یارانش را صدا زند تا او را کمک کنند، من هم مأموران جهنّم را فرا می‌خوانم. آری، مأموران جهنّم غُلّ و زنجیر به دست و پای او می‌بندند و او را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای می‌دهند، اینجاست که صدای آه و ناله او بلند می‌شود و برای خود آرزوی مرگ می‌کند، اما در آنجا از مرگ خبری نیست، او برای همیشه در آتش خواهد سوخت. (۸۶)

ای محمد! او با تو سخن گفت و از تو خواست تا نماز نخوانی و به عبادت بت‌ها رو آوری، اما هرگز از او پیروی نکن و به او توجه نکن، از تو می‌خواهم در برابر عظمت من سجده کنی و این‌گونه به لطف من نزدیک شو!

سخن تو با محمد ﷺ به پایان می‌رسد، درست است که در این سخن به ابوجهل وعده جهنّم دادی، اما این سخن فقط برای ابوجهل نیست، هر کس که راه او را پیماید به جهنّم گرفتار خواهد شد. آری، در هر زمان و مکان، هر کس با دین تو دشمنی کند و مؤمنان را از نماز بازدارد، راه ابوجهل را پیموده است و آتش جهنّم در انتظار اوست.

در آیه ۱۹، خدا با محمد ﷺ (و همه مسلمانان) چنین سخن می‌گوید: «سجده کن و این‌گونه به لطف من نزدیک شو!».

این آیه، سجده واجب دارد، یعنی اگر کسی متن عربی این آیه را بشنود،

واجب است به سجده برود و کافی است که سه بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید.
 اکنون که من این آیه را به زبان فارسی نوشتم، مستحب است به سجده بروم
 و پیشانی بر خاک گذارم و با سجده نشان بدهم که در برابر خدای خویش،
 فروتن هستم.

روزی امام رضا علیه السلام به یکی از یاران خود چنین فرمود:
 - آیا می‌دانی در چه هنگام، انسان به لطف خدا نزدیک‌تر است؟
 - نه.

- آیا آخرین آیه سوره «علق» را خوانده‌ای؟
 - آری.

- وقتی انسان به سجده می‌رود، در آن حالت او به لطف خدا، بیش از هر
 وقت دیگر، نزدیک است. خدا در آخرین آیه سوره علق می‌گوید: «سجده کن
 و به لطف من نزدیک شو». (۸۷)

آری، انسان در حالت سجده تواضع و فروتنی خود را به نمایش می‌گذارد و
 خدا این حالت انسان را بسیار دوست می‌دارد.

روزی خدا به موسی علیه السلام چنین گفت:

- ای موسی! آیا می‌دانی که چرا من تو را به پیامبری برگزیدم و تو را برای
 هم‌صحبتی خود انتخاب نمودم؟
 - بارخدا! پاسخ این سؤال را نمی‌دانم.

- ای موسی! دیدم که تو در مقابل عظمت من به سجده می‌روی و صورت
 خود را بر خاک می‌نهی، پس تو را از همه مردم دنیا متواضع‌تر یافتم و برای

همین تو را به پیامبری انتخاب نمودم.

اینجا بود که موسی علیه السلام به سجده رفت و صورت خود را بر خاک قرار داد، خطاب رسید: «ای موسی! سر خود را بالا بگیر و این خاک‌ها که بر صورت داری را بر بدن خود بمال که من این خاک را شفای درد جسم و جان تو قرار داده‌ام» (۸۸).

چقدر خوب است که وقتی به بیابانی رفتم، مقداری خاک پاک بردارم و آن را به خانه بیاورم و گاهی بر روی آن، سجده کنم، آری، صورتی که در سجده، خاکی شده است، خیلی ارزش پیدا می‌کند! وقتی من این‌گونه به سجده می‌روم، خاک را بر صورت خود احساس می‌کنم، به فکر فرو می‌روم که دیر یا زود، مرگ فرا می‌رسد و همین صورت را میان قبر بر روی خاک قرار می‌دهند.

چقدر خوب است گاهی از این زندگی جدا شوم و به بیابان پناه ببرم و بر روی خاک بیابان سجده کنم.

چه کسی می‌داند که صورتِ خاکی شده، چقدر ارزش دارد؟

من در سجده هستم و بوی خاک به مشامم می‌رسد و آخرین سفر خود را (که سفر قبر است) به یاد می‌آورم، دیگر غم و غصه دنیا را فراموش می‌کنم و قدری به فکر آخرت می‌افتم و سعی می‌کنم برای سفر خود زاد و توشه‌ای فراهم کنم که سفر بسیار نزدیک است.

سوره قدر

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۷ قرآن می‌باشد.
یکی از شب‌های ماه رمضان، شب قدر است، شبی که سرنوشت انسان‌ها مشخص می‌گردد، در این سوره از شب قدر سخن به میان آمده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده‌اند. نام دیگر این سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» می‌باشد.

قدر: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ
الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ
شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴)
سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵)

در سوره قبل که سوره علق بود، از نزول مرحله به مرحله قرآن سخن گفتی، اکنون می‌خواهی از نزول یکپارچه قرآن سخن بگویی.
سیزده سال قبل از هجرت پیامبر. در شب ۲۷ رجب، شب مبعث، محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی و ۵ آیه اول سوره «علق» را بر او نازل نمودی. بیش

از ۵۰ شب گذشت، ماه رمضان فرا رسیده بود، شب قدر، همه قرآن را یکبارہ بر قلب محمد ﷺ نازل کردی، این نزول قرآن، مخصوص خود پیامبر بود.

شب قدر چه شبی است؟

شب ۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ ماه رمضان.

هیچ کس نمی‌داند کدام یک از این شب‌ها، شب قدر است، فقط محمد ﷺ می‌دانست که آن شب، کدام یک از این شب‌ها است. آن شب برای او، تجربه‌ای عجیب بود.

نزول یکپارچه قرآن بر قلب او.

پس از آن شب، نزول مرحله به مرحله قرآن، ادامه پیدا کرد و تو قرآن را در مدّت ۲۳ سال در مناسبت‌های مختلف بر محمد ﷺ نازل می‌کردی و محمد ﷺ قرآن را برای مسلمانان می‌خواند و به آنان فرمان می‌داد آن را حفظ کنند و بنویسند، مناسبت‌ها سبب می‌شد تا آیات قرآن در ذهن و جان مسلمانان بهتر رسوخ کند و قرآن در واقعیت زندگی فردی و اجتماعی آنان وارد شود.

هر سال خداوند همه قرآن را بر قلب محمد ﷺ نازل می‌کرد، گویا این اتفاق در شب قدر، روی می‌داد، در سال آخر عمر پیامبر، خدا دوبار همه قرآن را بر پیامبر عرضه کرد و این نشانه آن بود که مرگ پیامبر نزدیک شده است.^(۸۹)

اکنون درباره شب قدر چنین سخن می‌گویی:

من قرآن را در شب قدر نازل کردم.

و کسی چه می‌داند که فضیلت و برتری شب قدر چیست؟

شب قدر بهتر از هزار ماه است.

فرشتگان و روح در آن شب، به اذن من برای تقدیر هر کاری، نازل می‌شوند.

آن شب تا طلوع سپیده، سرشار از سلامتی، برکت و رحمت است.

در این سوره از سه نکته مهم سخن به میان آمده است:

* نکته اول

شب قدر بهتر از هزار ماه است.

معنای این سخن روشن است: عبادت شب قدر، بهتر از عبادت هزار ماه است.

هزار ماه برابر با ۸۳ سال می باشد. اگر من شب قدر را درک کنم و در آن شب عبادت کنم، به ثواب زیادی رسیده ام و مثل این است که ۸۳ سال عبادت نموده ام.

شب قدر را به این نام، نامیده اند زیرا کسی قدر و عظمت آن را نمی داند، شبی است بسیار با فضیلت. شبی که فرشتگان بزرگ خدا به زمین فرود می آیند. شبی که خدا رحمت و مهربانی خود را برای بندگان قرار می دهد و گروه زیادی را از عذاب نجات می دهد.

* نکته دوم

در شب قدر، فرشتگان و روح نازل می شوند، منظور از «روح» کیست؟ من می دانم که یکی از نام های جبرئیل، «روح القدس» است، آیا منظور از «روح» همان جبرئیل است؟

این سؤالی است که مدتی ذهن مرا مشغول کرده بود. سخنی از امام صادق (ع) را خواندم. آن حضرت فرموده است: «روح، فرشته ای است که بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است».^(۹۰)

پس معلوم می شود که منظور از «روح» در اینجا، جبرئیل نیست. او فرشته ای

است که مقام و جایگاهش بسیار بالاتر از جبرئیل است. نکته مهم این است: در شب قدر که قرآن به طور یکپارچه بر پیامبر نازل شد، جبرئیل هم نزد پیامبر می آمد. جبرئیل یکی از فرشتگان است. در آن شب، فرشتگان (که یکی از آنان جبرئیل است) همراه با «روح» نازل می شوند.

* نکته سوم

فرشتگان و «روح» برای تقدیر هر کاری، نازل می شوند. منظور از این سخن چیست؟

تقدیر چیست؟

خدا برای انسان‌ها در شب قدر برنامه‌ریزی می کند، به این برنامه «تقدیر» می گویند. تقدیر همان سرنوشت هر انسان است که به آن «قضا و قدر» هم گفته می شود.

این سخن پیامبر است: «هر کس به تقدیر خدا ایمان نداشته باشد، خدا در روز قیامت به او نظر رحمت نمی کند». (۹۱)

آری، شب قدر، شب مشخص شدن سرنوشت یک ساله همگان می باشد، برای همین مستحب است که آن شب بیدار باشم و قرآن بخوانم و عبادت کنم و با خدا راز و نیاز کنم و از او خوبی‌ها و زیبایی‌ها را طلب کنم. شب قدر، شب مشخص شدن سرنوشت یک ساله من است. شب قدر، شب سرنوشت است.

اکنون سؤالی در ذهن من نقش می بندد: منظور از این سرنوشت (قضا و قدر) چیست؟

اگر خدا به من اختیار داده است و من در انجام کارهای خود اختیار دارم، پس

دیگر سرنوشت (قضا و قدر) چه معنایی دارد؟
 اگر خدا در شب قدر زندگی مرا برنامه‌ریزی می‌کند، دیگر اختیار من چه معنایی دارد؟
 باید جواب این سؤال را بیابم...

یکی از یاران امام صادق علیه السلام درباره قضا و قدر از ایشان سؤال کرد، امام به او فرمود:

— آیا می‌خواهی سرنوشت یا قضا و قدر را در چند جمله برای بیان کنم؟
 — آری. مولای من!
 — وقتی روز قیامت فرا رسد و خدا مردم را برای حسابرسی جمع کند، از قضا و قدر یا سرنوشت آن‌ها سؤال نمی‌کند، بلکه از اعمال آنان سؤال می‌کند. من باید در این جمله فکر کنم. منظور از این سخن چیست؟
 خدا در روز قیامت هنگام حسابرسی از من سؤال می‌کند: «چرا دروغ گفתי؟ چرا تهمت زدی؟ چرا به دیگران ظلم کردی؟».
 این سؤالات درستی است، زیرا خدا از کارهایی سؤال می‌کند که من انجام داده‌ام، ولی خدا هرگز در روز قیامت به من نمی‌گوید: «چرا مریض شدی؟ چرا عمر تو کوتاه بود؟ چرا در ایران به دنیا آمدی؟»، زیرا این‌ها چیزهایی است که به سرنوشت (قضا و قدر) برمی‌گردد.
 روشن است که منظور از مرگ و بیماری در اینجا، چیزی است که من خودم باعث آن نبوده‌ام. اگر من خودم باعث بیماری یا مرگ خودم بشوم، این دیگر تقدیر نیست، بلکه عمل خود من است. (کسی که خودکشی می‌کند، خودش چنین اراده کرده است).

سخن امام صادق علیه السلام را بار دیگر می‌خوانم: «هرچه خدا درباره آن در روز قیامت سؤال نمی‌کند، به قضا و قدر برمی‌گردد و هرچه که به اعمال انسان برمی‌گردد، از قضا و قدر نیست».

در شب قدر هر سال، مشخص می‌شود که آیا من تا سال بعد زنده می‌مانم یا نه؟ مریض می‌شوم یا نه؟ همه این‌ها به قضا و قدر برمی‌گردد، اما این که من در این مدت، چه کارهایی انجام می‌دهم، به «عمل و کردار» من مربوط می‌شود و جزء قضا و قدر نیست!

تا اینجا فهمیدم که زندگی من دو محدوده جداگانه دارد:

* محدوده اول: محدوده عمل.

در این محدوده همه کردارها و رفتارهای من جای می‌گیرد (نماز خواندن، کمک به دیگران، روزه گرفتن، دروغ گفتن، غیبت کردن و...).

محدوده دوم: محدوده قضا و قدر.

در این محدوده سرنوشت من جای می‌گیرد (مدت عمر من، بیماری و سلامتی من، بلاها، سختی‌ها و...).

این دو محدوده هرگز با هم تداخل پیدا نمی‌کند.

خدا در روز قیامت فقط و فقط درباره محدوده اول از من سؤال می‌کند، زیرا من مسئول کردار و رفتار خود هستم. خدا هرگز عمل مرا برنامه‌ریزی و تقدیر نمی‌کند، این خود من هستم که با اختیار خود، عمل و کردار خود را شکل می‌دهم.

خدا به حکمت خویش، روزی عده‌ای را کم و روزی عده‌ای را زیاد می‌کند، عده‌ای در بیماری و سختی هستند و عده‌ای هم در سلامتی. عده‌ای در جوانی

از دنیا می‌روند و عده‌ای دیگر در پیری.
این‌ها از قضا و قدر است، اما اعمال من، ربطی به قضا و قدر ندارد، اعمال من
به اختیار من ارتباط دارد. من در هر شرایطی که باشم، اختیار دارم و می‌توانم
راه خوب یا راه بد را انتخاب کنم. (۹۲)

یکبار دیگر سوره قدر را می‌خوانم. خدا در این سوره با انسان‌ها چنین
سخن می‌گوید: «من قرآن را در شب قدر نازل کردم، کسی چه می‌داند که
فضیلت و برتری شب قدر چیست؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است.
فرشتگان در آن شب، به اذن من برای تقدیر هر کاری، نازل می‌شوند. آن شب
تا طلوع سپیده، سرشار از سلامتی، برکت و رحمت است».

اکنون می‌دانم که این سوره از دو اتفاق مهم در شب قدر سخن می‌گوید:
۱ - نزول یکپارچه قرآن.

محمد ﷺ ۲۳ سال پیامبر بود، در این ۲۳ سال، هر سال شب قدر که فرا
می‌رسید، خدا قرآن را به قلب پیامبر نازل می‌کرد. فرشتگان نزد محمد ﷺ
می‌آمدند، جبرئیل قرآن را بر محمد ﷺ عرضه می‌کرد.

۲ - مشخص شدن سرنوشت

فرشتگان از آسمان نازل می‌شوند تا سرنوشت انسان‌ها و تقدیر آنان را رقم
بزنند.

اما یک سؤال؟

این فرشتگان وقتی به زمین می‌آمدند، به کجا می‌رفتند؟

آنان نزد محمد ﷺ می‌آمدند، خدا چنین مقامی را به پیامبر داده بود و او باید
تقدیر و سرنوشتی را که فرشتگان نوشته‌اند، تأیید می‌کرد.

در واقع، فرشتگان برای هر کدام از انسان‌ها، سرنوشتی مشخص می‌کردند و آن را نزد پیامبر می‌آوردند و پیامبر آن را تأیید می‌کرد. این فرمانروایی معنوی بود که خدا به پیامبر داده بود. مقامی اختصاصی که خیلی‌ها از آن بی‌خبر بودند. این جلوه‌ای از مقام والای پیامبر بود. آری، درست است که جاهلان مقام محمد ﷺ را نمی‌شناختند، اما مقامی که خدا به محمد ﷺ داده بود، بالاتر از تصوّر ذهن جاهلان بود.

سؤالی به ذهن من می‌رسد: آیا شب قدر، فقط مخصوص زمان پیامبر بود؟ آیا فرشتگان باز هم نازل می‌شوند؟ قرآن برای یک زمان و مکان خاص نیست. قرآن برای همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد. شب قدر در همه سال‌ها تا روز قیامت وجود دارد. در شب قدر، فرشتگان نازل می‌شوند، آنان پرونده‌های سرنوشت هر انسانی را به زمین می‌آورند.

فرشتگان به کجا می‌روند؟ آنان نزد چه کسی می‌روند؟

چه کسی پاسخ سؤال مرا می‌دهد؟

یک روز، عده‌ای از شیعیان نزد امام باقر ﷺ بودند، آن حضرت رو به آنان کرد و فرمود: «ای شیعیان! با کسانی که با عقیده شما مخالف هستند از سوره قدر سخن بگویید و آنان را به چالش بکشید و بدانید که پیروز می‌شوید. بدانید سوره قدر، بهترین مدرک و دلیل برای دین شماس... این سوره برای کسانی است که خدا (پس از پیامبر) اطاعت آنان را بر مردم واجب کرده است و به آنان مقام عصمت را عطا نموده است.» (۹۳)

آری، در شب قدر، فرشتگان به زمین می آیند و نزد امام معصوم می روند و پرونده سرنوشت یک ساله انسان ها را به او می دهند تا آن را تأیید کند. امروز هم مهدی علیه السلام همان کسی است که هر سال در شب قدر فرشتگان نزد او می روند.

سوره قدر، سوره امامت و ولایت است. راه امامت، ادامه راه توحید و نبوت است. آن مسلمانی که به امامت اعتقاد ندارد، چه جوابی به این سؤال می دهد: «شب قدر، فرشتگان نزد چه کسی می روند؟». او هیچ جوابی برای این سؤال ندارد.

سوره قدر، سوره مهدی علیه السلام است. شب قدر، شب فرمانروایی مهدی علیه السلام است. سوره قدر، حق بودن مکتب شیعه را فریاد می زند.

آیا من فضیلت سوره قدر را می دانم؟

این سخن پیامبر است: «هر کس سوره قدر را با صدای بلند بخواند، همانند کسی است که در راه دین جهاد می کند، اگر کسی این سوره را با صدای آهسته بخواند، همانند کسی است که در راه خدا شهید شده است، هر کس آن را ده بار بخواند، خدا هزار گناه او را می بخشد» (۹۴).

روشن است که این همه ثواب برای کسی که این سوره را می خواند و حقیقت آن را درک نمی کند، نخواهد بود.

این فضیلت ها برای کسی است که سوره قدر را می خواند و با تمام وجود به آن عمل می کند.

این سوره از قرآن، از نبوت و امامت سخن می گوید، کسی که راه راست را می پیماید و به آموزه های قرآن عمل می کند، هر بار که این سوره را می خواند

خدا این ثواب‌های بزرگ را به او عطا می‌کند.

در پایان تفسیر این سوره، مناسب می‌بینم خاطره‌ای را نقل کنم: شانزده سال داشتم، شب قدر بود و به مسجد رفته بودم، همه مشغول خواندن دعا بودند. دوستان همه دعا می‌خواندند، چه حال و هوایی داشت، مناجات با خدا آن‌هم در شب قدر!

نگاهم به گوشه مسجد افتاد که استاد با عده‌ای از دوستان دور هم جمع شده بودند و مشغول گفتگو بودند. نزدیک رفتم، دیدم آن‌ها مشغول بحث‌های علمی هستند.

تعجب کردم، آخر امشب شب قدر است، همه مشغول دعا و عبادت هستند، چطور شده است که استاد با جمعی مشغول گفتگوی علمی است، من کنار آن‌ها نشستم، من شرم داشتم چیزی بپرسم.

در این میان استاد نگاهی به من کرد، او فهمید که من از کار امشب آن‌ها تعجب کرده‌ام. او رو به من کرد و گفت: برو کتاب «مفاتیح الجنان» را برای من بیاور!

من سریع رفتم و آن را آوردم و به استاد دادم. او کتاب را باز کرد و صفحه‌ای را آورد و به من گفت تا آن را بخوانم. در آنجا سخنی از «شیخ صدوق» ذکر شده بود.

من به فکر فرو رفتم، استاد رو به من کرد و گفت:

— آیا شیخ صدوق را می‌شناسی؟

— آری! او یکی از بزرگ‌ترین علمای شیعه در قرن چهارم است.

— آیا می‌دانی که او بهترین عمل شب قدر را چه می‌داند؟

— خیر.

— شیخ صدوق که خودش بسیاری از اعمال شب قدر را ذکر کرده است، بهترین عمل چنین شبی را گفتگوی علمی می‌داند. (۹۵)

— اگر این طور است، پس بهتر است به جمع شما بیایم.

— اختیار با خودت است.

آن شب چند ساعتی به بحث‌های علمی (تفسیر قرآن و شرح احادیث اهل بیت علیهم‌السلام) پرداختیم و در راه فهم بهتر دین خدا گام برداشتیم، در ساعت پایانی شب به مناجات با خدا پرداختیم و دعا خواندیم.

آن شب بود که من از این که پیرو مکتب شیعه هستم، احساس غرور کردم، مکتبی که بزرگ‌ترین دانشمندان آن، بهترین عمل شب قدر را کسب علم و دانش می‌دانند.

سوره بینه

این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۹۸ قرآن می باشد.
 «بینه» به معنای «دلیل روشن» می باشد، در آیه اول چنین می خوانیم:
 کافران چنین می گفتند: «ما دست از آیین خود بر نمی داریم تا دلیل روشنی
 برای ما بیاید». چون در این آیه از «دلیل روشن» سخن به میان آمده
 است، این سوره را به این نام می خوانند.

بینه: آیه ۸ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ
 أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ
 اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ الْقِيمَةُ (۳) وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ
 أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴) وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا
 اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ
 دِينُ الْقِيمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ
 جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

جَنَاتٍ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

این سوره در مدینه نازل شده است، محمد ﷺ به فرمان تو به مدینه هجرت کرد، در آن شهر، گروه زیادی از یهودیان زندگی می‌کردند. در این سوره درباره آنان سخن می‌گویی.

به راستی یهودیان در مدینه چه می‌کردند؟ آنان چرا به آنجا آمده بودند؟ آنان قبلاً در شام زندگی می‌کردند و در کتاب آسمانی خود خوانده بودند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد. برای همین از شام به حجاز مهاجرت کردند.

بسیاری از آنان به مدینه آمدند (در آن زمان، شهر مدینه به نام یثرب شناخته می‌شد) و در آنجا زندگی خود را آغاز کردند. آنان می‌خواستند اولین کسانی باشند که به پیامبر خاتم ایمان می‌آورند، آنان با تو عهد و پیمان بستند که وقتی پیامبر موعود ظهور کند، به او ایمان آورند و یاریش کنند.

سال‌ها گذشت تا این که محمد ﷺ به پیامبری مبعوث شد و از مکه به مدینه هجرت نمود، یهودیان به او ایمان نیاوردند، آنان حق را شناختند، آنان می‌دانستند که محمد ﷺ آخرین پیامبر توست، اما از پذیرفتن اسلام خودداری کردند.

در اینجا این نکته را هم باید ذکر کنم: محمد ﷺ در مدینه بود و بُت پرستان و بزرگان مکه به فکر آن بودند که به مدینه حمله کنند و محمد ﷺ را به قتل برسانند و دین اسلام را نابود کنند. آری، بُت پرستان مکه هم حق را انکار کردند.

قبل از آن که تو محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کنی، بُت پرستان می گفتند: «اگر پیامبری از میان ما مبعوث شود به او ایمان می آوریم»، اما وقتی تو محمد ﷺ را برای هدایت آنان فرستادی به او ایمان نیاوردند.

تو انسان ها را با اختیار آفریدی، این قانون توسست: تو راه حق و باطل را برای آنان آشکار می سازی ولی هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، هر کس باید خودش راهش را انتخاب کند.

یهودیان و بُت پرستان، حق را شناختند. خودشان باید راهشان را انتخاب می کردند، گروهی از یهودیان و گروهی از بُت پرستان به محمد ﷺ ایمان آوردند و راه سعادت را برگزیدند، اما گروه زیادی هم به منافع مادی خود، دل بستند و ثروت و ریاست دنیا را بر ایمان برتری دادند و حق را انکار کردند. آنان در روز قیامت نمی توانند بگویند: «کسی سخن حق را برای ما بیان نکرد»، مهم این بود که تو حق را با دلیلی روشن برای آنان آشکار کردی و حجت را بر آنان تمام کردی.

اکنون که این مطلب را دانستم، این آیات را می خوانم:

کافران به یهودیان و مشرکان چنین می گفتند: «ما دست از آیین خود بر نمی داریم تا دلیل روشنی برای ما بیاید. اگر پیامبری برای ما بیاید که او کتاب آسمانی برای ما بخواند، ما از او پیروی می کنیم، وقتی ما کتابی را که از دروغ و نادرستی پاک باشد و در آن نوشته های بالارزش باشد، بشنویم، قطعاً به آن کتاب ایمان می آوریم».

این سخن آنان بود، اما وقتی تو محمد ﷺ را با قرآن برای هدایت آنان فرستادی، آنان حق را شناختند و عده ای به حق ایمان آوردند و عده ای هم آن

را انکار کردند و این گونه میان آنان اختلاف ایجاد شد.

شایسته بود که همه آنان به قرآن ایمان می آوردند، زیرا حق برای همه آشکار شد و دلیل روشن برای آنان آمد، اما گروهی از پذیرفتن حق خودداری کردند. به راستی چرا آنان به قرآن ایمان نیاوردند؟ چرا اسلام را قبول نکردند؟ مگر قرآن از آنان چه می خواست؟ مگر محمد ﷺ آنان را به چه چیزی دعوت کرد که آنان مخالفت کردند؟

قرآن به آنان فرمان می داد که تنها تو را پرستند و از عبادت بُت ها پرهیز کنند و دین را برای تو خالص کنند و «لا اله الا الله» بگویند و به این سخن ایمان بیاورند که خدایی جز تو نیست. قرآن از آنان می خواست تا نماز را برپا دارند و زکات بدهند و به نیازمندان کمک کنند.

آری، قرآن از آنان سه اصل: «یکتاپرستی»، «نماز» و «زکات» را طلب می کرد. این همان آیین پایدار و استوار است. همه ادیان آسمانی مردم را به این سه اصل دعوت می کردند، سخن همه پیامبران همین بود، پس چرا آنان به قرآن ایمان نیاوردند؟ چرا اسلام را قبول نکردند؟

تو به چیزی نیاز نداری، اگر آنان را به عبادت خود فرا می خوانی، نیازی به عبادت آنان نداری، تو می خواهی تا بندگان به رشد و کمال و سعادت برسند.

تو راه حق را برای بندگان آشکار می کنی و به آنان مهلت می دهی و در عذابشان شتاب نمی کنی، آنان خیال می کنند که تو در روز قیامت هم به آنان مهلت می دهی، اما هرگز چنین نیست، در آن روز، آتش جهنم در انتظار بُت پرستان و یهودیانی است که راه کفر را برگزیدند و قرآن را انکار کردند. آنان برای همیشه در جهنم خواهند سوخت که آنان بدترین مردم هستند.

البته کسانی که به تو و قرآن و محمد ﷺ ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، بهترین مردم هستند، در روز قیامت، پاداش آنان با توست، تو آنان را در باغ‌هایی که نه‌رهای آب در میان آن‌ها جاری است جای می‌دهی و آنان برای همیشه در آنجا خواهند بود، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است، آنان غرق نعمت‌های زیبای تو خواهند بود. تو از آنان خشنود هستی و آنان هم از تو راضی هستند، این مقام والا برای کسانی است که در دنیا از تو خشیت و بیم داشته باشند.

مناسب است در اینجا دو نکته بنویسم:

* نکته اول

در آیه آخر چنین می‌خوانم: «خدا از مؤمنان راضی است و مؤمنان نیز از خدا راضی هستند».

چقدر این سخن دل‌انگیز و زیباست!

لطف و صفا و آرامش از این سخن می‌بارد، تو از مؤمنان راضی هستی و آنان نیز از تو راضی اند، این بالاترین نعمت است، آنان از لطف و کرم تو، غرق خوشحالی‌اند، چه لذتی از این بالاتر و بهتر!

* نکته دوم

در آخرین جمله این سوره چنین می‌خوانم: «این مقام والا برای کسی است که در دنیا از خدا خشیت و بیم داشته باشد».

می‌خواهم بدانم معنای «خشیت» چیست؟

در زبان عربی برای مفهوم «ترس» دو واژه وجود دارد: «خوف» و «خشیت»، میان این دو واژه تفاوت دقیقی وجود دارد که باید آن را بررسی کنم.

اگر من به جنگل بروم و ناگهان صدای غرّش شیری به گوشم برسد، ترس وجودم را فرا می‌گیرد، زیرا خطری بزرگ مرا تهدید می‌کند، من سریع فرار می‌کنم.

ولی وقتی رانندگی می‌کنم، پلیس را می‌بینم که در همه جا، رفت و آمد را کنترل می‌کند. من از پلیس نمی‌ترسم. فقط حواس خود را جمع می‌کنم که مبدا مقابل چشمان پلیس تخلّف کنم، اگر پلیس ببیند که با سرعت زیاد رانندگی می‌کنم مرا جریمه می‌کند. وقتی پلیس را می‌بینم بیشتر دقّت می‌کنم، در واقع من از سرانجام کار خودم می‌ترسم که نکند جریمه شوم.

در زبان عربی به ترس من از شیر جنگل «خوف» می‌گویند اما برای آن حالتی که در مقابل پلیس دارم، «خشیت» می‌گویند. (۹۶)

پس «خشیت» به معنای «خوف» نیست!

مؤمن از تو بیم و خشیت دارد، او مواظب است گناه نکند و از مسیر حقّ خارج نشود. او می‌داند که اگر گناه کند، خودش گرفتار می‌شود.

پس من نباید از تو بترسم، تو خدای مهربان هستی، از پدر و مادر هم به من مهربان‌تری!

من باید از تو بیم و خشیت داشته باشم، مبدا گناهی کنم که به عذاب گرفتار شوم! من باید از گناه خود بترسم! (۹۷)

وقت آن است که ماجرای را در اینجا نقل کنم:

بیماری پیامبر شدّت گرفته بود و همه نگران حال او بودند، آخرین روزی بود که پیامبر زنده بود.

فاطمه علیها السلام در کنار بستر پیامبر بود، گویا تمام غم‌های دنیا، مهمان دل او بود،

حال پیامبر لحظه به لحظه بدتر می شد، پیامبر گاهی از هوش می رفت و گاهی به هوش می آمد، قطرات اشک از چشم فاطمه علیها السلام جاری بود. پیامبر به هوش آمد، رو به فاطمه علیها السلام کرد و فرمود: «دخترم! شوهرت علی را خبر کن تا نزد من بیاید».

فاطمه علیها السلام فرزندش حسن علیه السلام را به دنبال علی علیه السلام فرستاد، علی علیه السلام با عجله خود را کنار بستر پیامبر رساند. پیامبر به او گفت: ای علی! سرت را پایین بیاور می خواهم سخنی با تو بگویم.

علی علیه السلام سر خود را پایین آورد و پیامبر به او چنین فرمود:
 — ای علی! آیا آیه ۷ سوره «بینه» را خوانده ای؟ آنجا که خدا می گوید:
 «کسانی که ایمان بیاورند و کارهای نیک انجام دهند، بهترین مردمان هستند».
 — ای رسول خدا! آری این آیه را خوانده ام.

— بدان که منظور قرآن از «بهترین مردمان»، تو و شیعیان تو می باشید. در روز قیامت در حالی که صورت های شما از نور می درخشد محشور می شوید و از آب حوض کوثر سیراب می شوید. (۹۸)

وقتی علی علیه السلام این سخن را شنید، بسیار خوشحال شد و لبخند بر چهره اش نشست، این مژده ای بزرگ برای او و شیعیانش بود.

خوشا به حال شیعیان واقعی! آنان در روز قیامت هیچ اندوه و ترسی نخواهند داشت و روز قیامت، روز سرور و شادمانی آنان خواهد بود.

سوره زلزله

این سوره، سوره شماره ۹۹ قرآن می باشد و بر این نکته تأکید می کنم که این سوره «مکّی» است.

در آیه اول از زلزله بزرگی که در آستانه روز قیامت روی می دهد، سخن به میان آمده است، برای همین این سوره را به این نام خوانده اند. این سوره را با نام «زلزال» هم می خوانند.

زلزله: آیه ۸ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ
زُلْزَالَهَا (۱) وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳)
يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴) يَا أَيُّهَا رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ
النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷)
وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

بُت پرستان مکه تصوّر می کردند که بیهوده خلق شده اند و هیچ حساب و کتابی در کار نیست، آنان قیامت را دروغ می پنداشتند، آنان که روز قیامت و معاد را انکار می کردند، می گفتند: «انسان پس از مرگ، نیست و نابود می شود

و همه چیز برای او تمام می‌شود».

چگونه ممکن است سرانجام انسان‌های خوب با سرانجام انسان‌های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی‌معنا می‌شود.

قیامت، عدالت تو را تکمیل می‌کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی میان خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می‌کنند و به حقّ دیگران تجاوز می‌کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می‌کنند و پس از مدّتی می‌میرند، چه زمانی باید نتیجهٔ ظلم خود را ببینند؟

قیامت حقّ است، حسابرسی در آن روز حقّ است، تو به فرشتگان فرمان داده‌ای تا اعمال و آثارِ اعمال انسان‌ها را بنویسند و آنان نتیجهٔ اعمال خود را در آن روز می‌بینند.

محمّد ﷺ هنوز در شهر مکه است و به مدینه هجرت نکرده است، تو این سوره را براو نازل می‌کنی. (۹۹)

این سوره به گوشه‌ای از حوادثی که در روز قیامت روی می‌دهد، اشاره می‌کند:

هنگامی که زمین با شدیدترین زلزله، به لرزه در آید،
هنگامی که زمین مردگانی که در آن دفن شده‌اند را بیرون اندازد و همهٔ
مردگان سر از خاک بردارند و زنده شوند،
در آن روز، انسان‌ها از شدّت ترس و وحشت می‌گویند: «زمین را چه
می‌شود که این‌گونه می‌لرزد؟».

در آن روز، زمین از اعمال و کردارهای انسان‌ها که بر روی آن انجام داده‌اند،
خبر و گواهی می‌دهد.

زلزله زمین برای چه است؟ این زلزله از روی نافرمانی تو نیست، زمین از تو اطاعت می‌کند، تو به او فرمان دادی که چنین بلرزد و مردگان را بیرون اندازد و بر اعمال آنان گواهی دهد.

در آن روز، انسان‌ها به صورت گروه‌های مختلف به پیشگاه تو می‌آیند تا حاصل اعمال خود را ببینند.

هر کس به قدر ذره‌ای کار نیک انجام داده باشد، در آن روز، پاداش آن را می‌بیند.

و هر کس به قدر ذره‌ای کار بد انجام داده باشد، کیفر آن را می‌بیند.

مناسب است در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اول

در آیه ۴ چنین می‌خوانم: «در آن روز زمین از خبرهای خود می‌گوید». روزی، جمعی از یاران پیامبر از او درباره این آیه سؤال کردند، پیامبر در جواب به آنان فرمود: «در روز قیامت، زمین به همه کارهایی که انسان‌ها بر روی آن انجام داده‌اند، خبر می‌دهد. زمین می‌گوید که فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داد». (۱۰۰)

من می‌دانم که شهادت زمین و سخن گفتن آن برای قدرت بی‌اندازه خدا، چیزی نیست، خدا بر هر کاری توانا می‌باشد و قدرت او نامحدود است.

مناسب است که این سخن علی علیه السلام را هم نقل کنم: روزی علی علیه السلام به یاران خود فرمود: «وقتی وارد مسجدی می‌شوید، در قسمت‌های مختلف آن، نماز بخوانید، زیرا هر قطعه از زمین، در قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده است، گواهی می‌دهد».

در تاریخ آمده است وقتی علی علیه السلام بیت المال را بین مسلمانان با عدالت تقسیم می کرد، دو رکعت نماز می خواند و به زمین آنجا چنین می گفت: «ای زمین بیت المال! در روز قیامت در پیش خدا شهادت بده که من همه آنچه در اینجا بود به عدالت بین مسلمانان تقسیم کردم و هیچ چیز از آن را برای خود نگه نداشتم» (۱۰۱)

* نکته دوم

در آیه ۶ چنین می خوانم: «انسان ها به صورت گروه های مختلف محشور می شوند».

وقتی می توانم این مطلب را بهتر بفهمم که آیه ۷۱ سوره «اسرا» را بخوانم: وقتی روز قیامت برپا شود همه انسان ها سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می آیند، در آن روز خدا هر گروهی را با پیشوایانشان فرا می خواند.

مؤمنان همراه با امام یا پیامبر زمان خود به پیشگاه خدا می آیند و همراه با آنان از روی پل صراط عبور می کنند و به بهشت می روند.

ولی کسانی که در دنیا از رهبران باطل پیروی می کردند، همراه آنان فراخوانده می شوند، فرشتگان آنان را همراه با رهبرانشان به جهنم می برند، آری، سرانجام کسانی که از رهبران باطل پیروی کردند، چیزی جز آتش سوزان نیست.

* نکته سوم

یک روز، مرد عربی از طرف بیابان به مدینه آمد و نزد پیامبر رفت و به او گفت: «از آنچه خدا به تو آموخته است به من بیاموز».

پیامبر به یکی از یاران خود دستور داد تا قرآن را به او یاد دهد. آن یار پیامبر،

شروع به خواندن سوره «زلزله» کرد، مرد عرب با دقت به قرآن گوش کرد، وقتی این سوره به پایان رسید، گفت: «همین سوره مرا کفایت می‌کند». سپس از جای خود بلند شد و به قبیله خود بازگشت. (۱۰۲)

آری، هر کس واقعاً به پیام این سوره ایمان بیاورد، به شاه کلید سعادت دست یافته است.

در حدیث دیگری از پیامبر نقل شده است که آن حضرت فرمود: «سوره زلزله، یک چهارم قرآن است».

آری، هر کس عمل خوبی انجام دهد، پاداش آن را می‌بیند، هر کس عمل بدی انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند. هر کس این را بداند، یک چهارم آموزه‌های قرآن را دانسته است. (۱۰۳)

در روزگار جوانی، شبی مهمان یکی از دوستانم بودم، او به من رو کرد و گفت:

— من دو آیه از قرآن را خوانده‌ام و نمی‌دانم کدام را قبول کنم؟

— کدام دو آیه؟

— آیه ۷ سوره زلزله می‌گوید: «هر کس ذره‌ای گناه کند، کیفر آن را در قیامت می‌بیند». آیه ۵۳ سوره «زمر» می‌گوید: «خدا همه گناهان شما را می‌بخشد».

— خوب. حالا سؤال شما چیست؟

— اگر من گناهی انجام دهم و بعداً واقعاً توبه کنم و از خدا بخواهم گناه مرا ببخشد، آیا باز هم، نتیجه آن گناه را در روز قیامت خواهم دید؟ اگر من توبه واقعی کنم، ولی باز هم کیفر گناه خود را ببینم، این توبه چه فایده‌ای دارد؟

آن شب من هم به فکر فرو رفتم. سؤال او، سؤال من هم شد، برای همین

تصمیم گرفتم تا در این زمینه تحقیق و بررسی کنم. بعد از مدّتی به پاسخ رسیدم. پاسخ این بود:

پیام آیه ۵۳ سوره «زمر» این است: اگر من واقعاً توبه کنم و از گناه فاصله بگیرم، خدا گناه مرا می‌بخشد.

باید آیات ۷ و ۸ سوره زلزله را باز هم بخوانم، اشکال در این بود که من فقط به آیه ۸ توجه کردم.

این دو آیه را می‌خوانم: «هر کس به قدر ذره‌ای کار نیک انجام داده باشد، پاداش آن را می‌بیند و هر کس به قدر ذره‌ای کار بد انجام داده باشد، کیفر آن را می‌بیند».

سؤال: آیا توبه من، کار خوبی نبود؟

من گناه کردم، بعد از آن توبه کردم، در روز قیامت من، نتیجه توبه خود را می‌بینم، توبه یکی از بهترین و باارزش‌ترین کارهای خوب است.

توبه، نتیجه‌ای باارزش دارد.

نتیجه توبه چیست؟

همان بخشش و مهربانی خدا!

در روز قیامت، من نتیجه گناه خود را می‌بینم، اما نتیجه توبه خود را هم می‌بینم، نتیجه توبه واقعی، هزاران هزار برابر نتیجه گناه است، توبه واقعی می‌تواند مرا از آتش جهنم نجات دهد.

در واقع، در روز قیامت مجموعه کارهای خوب من با مجموعه کارهای بد من حساب می‌شود، اگر کارهای خوب من بیشتر از کارهای بدم باشد، اهل بهشت هستم. در آن وقت معلوم می‌شود که ارزش توبه واقعی، بسیار زیاد است. حاصل یک توبه واقعی چیزی جز بهشت نیست. این وعده خداست

که در آیه ۵۳ سوره «زُمر» از آن سخن گفته است: «ای کسانی که بر خود ظلم کردید و راه شیطان را پیمودید! از رحمت من ناامید نشوید، من همه گناهان شما را می‌بخشم، من بخشنده و مهربان هستم». اکنون که جواب سؤال خود را یافتیم به راحتی می‌توانم بفهمم که وقتی کسی یک عمر کار خوب انجام دهد، اما سرانجام راه کفر را برگزیند، در روز قیامت چه حالی خواهد داشت. درست است که او کارهای خوب زیادی انجام داده است، اما وقتی کارهای خوب او را با کفر او می‌سنجند، معلوم می‌شود که نتیجه کفر آن قدر بزرگ است که همه کارهای خوبش بی‌فایده است و نمی‌تواند او را از عذاب نجات دهد، او در آن روز می‌فهمد که همه کارهای خوب او از بین رفته است.

سوره عادیات

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۰ قرآن می باشد.
«عادیات» به معنای شترهایی است که با عجله و نفس زنان می روند. در
آیه اول قرآن به شترهای کسانی که به سفر حج می رفتند و این مراسم را
انجام می دادند، سوگند یاد کرده است، برای همین این سوره را به این نام
خوانده اند.

عادیات: آیه ۱۱ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَادِيَاتِ
ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَنْزَلَ بِهِ
نَفْعًا (۴) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَإِنَّهُ
عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ (۷) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ
مَا فِي الْقُبُورِ (۹) وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ
لَّخَبِيرٌ (۱۱)

کعبه و مراسم حج، یادگار ابراهیم علیه السلام است، مردم مکه به کعبه احترام زیادی
می گذاشتند و مراسم حج را به جا می آوردند اما این مراسم را با خرافات

زیادی آمیخته بودند.

تو محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی، بزرگان مکه با او دشمنی می‌کنند و از مردم می‌خواهند به سخن او گوش نکنند، آنان به مردم می‌گویند: «محمد می‌خواهد ما را از آیین‌های پدرانمان جدا کند». وقتی مردم این سخن بزرگان مکه را می‌شنیدند، فکر می‌کردند که محمد ﷺ با همه مراسم حج مخالف است.

آری، محمد ﷺ با خرافاتی که جاهلان در مراسم حج ایجاد کرده بودند مخالف بود، اما با اصل حج موافق بود، حج یادگار ابراهیم ﷺ است، چگونه می‌شود که محمد ﷺ با آن مخالف باشد.

آری، بُت‌پرستان دور کعبه را پر از بُت کرده بودند و وقتی کعبه را طواف می‌کردند در مقابل بُت‌ها سجده می‌کردند، محمد ﷺ با این خرافات مخالف بود.

اکنون تو این سوره را نازل می‌کنی، در ۵ آیه اول آن به سه مرحله مهم حج قسم یاد می‌کنی و این‌گونه به همه مردم مکه ثابت می‌کنی که اسلام هرگز با اصل حج مخالف نیست.

در این ۵ آیه به شترهای حاجیان سوگند یاد می‌کنی و چنین می‌گویی: «سوگند به شترهایی که با عجله و نفس‌زنان می‌روند و سنگ‌ها از زیر پای آنها می‌پرد و به سنگ‌های دیگر اصابت می‌کند و جرقه تولید می‌کند و آن شترها صبح هنگام، هجوم می‌آورند و گرد و غبار بر پا می‌کنند و در وسط جمعی آشکار می‌شوند».

وقتی مردم مکه این ۵ آیه را می‌شنوند به فکر فرو می‌روند، آنان با خود می‌گویند: مراسم حج آن قدر قداست دارد که خدا به شترهای حاجیان،

سوگند یاد می‌کند!

مردم مکه با حج آشنا بودند، اما من باید بیشتر تحقیق کنم، باید به فضای آن زمان بروم تا این سوگندها را بهتر بفهمم...

من تحقیق می‌کنم و به این نتیجه می‌رسم:

در این سوره به سه مرحله از حج سوگند یاد شده است و به نکاتی اشاره شده است که با خرافات آمیخته نشده بود، ابراهیم علیه السلام این سه مرحله را در حج خود انجام داد. (پیامبر هم وقتی در سال دهم هجری با مسلمانان به حج آمد این سه مرحله را انجام داد).

در آن زمان وقتی کسی می‌خواست حج به جا آورد، این سه مرحله را انجام می‌داد:

مرحله اول: رفتن به سرزمین عرفات.

مرحله دوم: رفتن به سرزمین مشعر.

مرحله سوم: رفتن به سرزمین منا.

رفتن به این سه سرزمین بیشتر با شتر انجام می‌شد، در آن زمان فاصله بین مکه تا عرفات نزدیک به نصف روز طول می‌کشید. (امروزه در قسمتی از کوه‌های مکه تونل ایجاد کرده‌اند و با پای پیاده هم می‌توان این مسیر را طی کرد، اما در آن زمان، این تونل‌ها وجود نداشت و آنان مسافت زیادی را دور می‌زدند تا از مکه به عرفات می‌رفتند).

اکنون وقت آن است که این سه مرحله را توضیح دهم:

* مرحله اول: عرفات

حاجی باید روز نهم ذی الحجه (که همان روز عرفه است) از ظهر تا غروب، در عرفات می ماند. وقتی آفتاب روز نهم، غروب می کرد و شب دهم (شب عید قربان) فرا می رسید، همه سوار بر شترهای خود می شدند تا با عجله به سوی سرزمین مشعر بروند. این مرحله دوم اعمال حج است. خدا به من توفیق داده است تاکنون چهار بار به سفر حج رفته ام، واقعاً لحظه غروب روز عرفه، لحظه عجیبی است، همه عجله دارند! وقتی به صحرای عرفات نگاه می کنی می بینی هنوز یک ساعت دیگر تا غروب آفتاب مانده است، اما خیلی ها سوار بر ماشین شده اند و آماده اند تا به سمت مشعر بروند! میلیون ها نفر به خورشید نگاه می کنند و با غروب آن، با عجله به سوی مشعر می روند.

آیه اول این سوره چنین می گوید: «سوگند به شترهایی که با عجله و نفس زنان می روند».

✽ مرحله دوم: مشعر

حاجی باید شب عید قربان را در سرزمین مشعر بماند، این یکی از سنت های ابراهیم علیه السلام است.

مشعر بین عرفات و منا قرار دارد. همه حاجیان در آنجا می مانند. فاصله عرفات تا مشعر تقریباً شش کیلومتر است و از دل چند رشته کوه عبور می کند، وقتی در تاریکی شب، حاجیان شترسوار با عجله پیش می رفتند سنگ ها از زیر پای شترها به این طرف و آن طرف، پرتاب می شد و به سنگ های دیگر اصابت می کرد و جرقه ایجاد می کرد و این جرقه ها در تاریکی شب در آن زمان، به چشم می آمد.

قرآن در آیه دوم این سوره چنین می گوید: «و سنگ ها از زیر پای شترها

می‌پرد و به سنگ‌های دیگر اصابت می‌کند و جرّقه تولید می‌کند». این اشاره به حرکت حاجیان شترسوار از عرفات به سوی مشعر است.

* مرحله سوم: منا

نزدیک طلوع آفتاب که می‌شود، همه آماده می‌شوند تا با بیرون آمدن خورشید به سوی سرزمین منا بروند.

لحظه حرکت از مشعر به منا، لحظه‌ای عجیب است! میلیون‌ها نفر نگاهشان به اولین تابش نور خورشید است.

در آیه سوم این سوره چنین می‌خوانم: «و آن شترها صبح هنگام، هجوم می‌آورند و گرد و غبار برپا می‌کنند». این اشاره به حاجیان آن روزگار است که با شتر از مشعر به سوی منا می‌رفتند، چون در آن وقت، هوا روشن شده است، به گرد و غباری که شترها در فاصله مشعر تا منا ایجاد می‌کردند، اشاره شده است.

در روز عید قربان، حاجی باید به سرزمین منا برود و در آنجا گوسفند قربانی کند. اما چرا آنجا را سرزمین منا می‌گویند؟

منا به معنای آرزوست. وقتی آدم علیه السلام به آن سرزمین رسید، جبرئیل به او گفت: «ای آدم! هر چه می‌خواهی آرزو کن». آری، در این سرزمین آرزوهای من برآورده می‌شود.

ابراهیم علیه السلام در خواب دید که باید اسماعیل را قربانی کند، او از فرمان خدا اطاعت کرد و پسرش را به این سرزمین آورد تا او را قربانی نماید، خدا برای او گوسفندی فرستاد و ابراهیم علیه السلام آن گوسفند را قربانی نمود.

حاجیان روز عید قربان در آن سرزمین باقی می‌مانند، چه غوغایی در آنجا به پا است!

آیه پنجم به این نکته اشاره می‌کند: «و شترها در وسط جمعی آشکار می‌شوند». جمعیت زیادی در سرزمین منا جمع می‌شوند، البته یکی از نام‌های سرزمین «مِنا» واژه «جمع» می‌باشد، برای همین می‌توان این آیه را این‌گونه معنا کرد: «و شترها در سرزمین منا آشکار می‌شوند».

اکنون که این سه مرحله را دانستم، می‌توانم سوگندهای این سوره را بهتر بفهمم.

این منظور واقعی قرآن در این سوره است: «سوگند به حرکت حاجیان از عرفات به مشعر، سوگند به حرکت حاجیان از مشعر به مِنا، سوگند به حضور حاجیان در سرزمین منا».

مرد عربی دوست داشت تا تفسیر این سوره را بداند، او به مکه آمده بود، کنار کعبه چشمش به «ابن عباس» افتاد. ابن عباس، پسرعموی پیامبر بود و مردم او را به عنوان استاد تفسیر می‌شناختند.

مرد عرب از ابن عباس سؤال کرد:

— خدا در اوّل این سوره به چه سوگند یاد کرده است؟

— خدا در این سوره به اسب‌های جهادگران سوگند یاد کرده است که شتابان به سوی دشمن می‌روند.

مرد عرب از ابن عباس تشکر کرد و به سوی چاه زمزم رفت تا مقداری آب بنوشد. در آنجا علی علیه السلام را دید، پیش خود فکر کرد که تفسیر این سوره را از علی علیه السلام هم سؤال کند. او رو به علی علیه السلام کرد و گفت:

— خدا در اوّل این سوره به چه سوگند یاد کرده است؟

— ای مرد عرب! آیا پیش از این درباره این سوره چیزی شنیده‌ای؟

— آری. من از ابن عباس سؤال کردم، به من گفت که خدا به اسب‌هایی که در راه جهاد، حمله می‌کنند، سوگند یاد کرده است.

— ای مرد عرب! برو و ابن عباس را نزد من بیاور.

مرد عرب به سراغ ابن عباس آمد، او را نزد علی علیه السلام آورد. اینجا بود که علی علیه السلام رو به ابن عباس کرد و گفت:

— چرا چنین سخن گفتی؟ چرا درباره چیزی که نمی‌دانی، سخن می‌گویی؟

— مگر منظور این سوگندها، اسب‌های جهادگران نیستند؟

— ای ابن عباس! اولین جنگ اسلام، جنگ بدر بود، در آن جنگ مسلمانان فقط ۲ اسب داشتند، چرا سوگندهای این سوره را به اسب‌ها تفسیر کردی؟

— پس تفسیر این سوگندها چیست؟

— خدا در این سوره به شترهایی سوگند یاد کرده است که از عرفات به مشعر و از مشعر به منا می‌روند.

آن روز ابن عباس حقیقت را فهمید، به راستی چه کسی می‌تواند قرآن را بهتر از علی علیه السلام تفسیر کند؟

ابن عباس سخن علی علیه السلام را پذیرفت، با خود پیمان بست که همواره این سوره را، همان‌گونه تفسیر کند که علی علیه السلام بیان کرد. (۱۰۴)

* * *

اکنون که معنای این سوگندها را دانستم، تفسیر این سوره را بیان می‌کنم:

* * *

سوگند به حرکت حاجیان از عرفات به مشعر،
 سوگند به حرکت حاجیان از مشعر به منا،
 سوگند به حضور حاجیان در سرزمین منا،

که انسان به نعمت‌های خدا ناسپاس است.
 خدا به او نعمت فراوان می‌دهد، اما انسان ناسپاسی می‌کند و او به این
 ناسپاسی خودش آگاه است.
 انسان به مال و ثروت علاقه زیادی دارد.
 آیا انسان نمی‌داند روزی همه برای پاداش و کیفر از قبرها برانگیخته
 می‌شوند و سرانجام آنچه در دل‌های مردم پنهان است، آشکار می‌شود، به
 راستی که در آن روز خدا از همه کارهای آنان باخبر است.

قرآن در این سوره به اعمال حجّ سوگند یاد کرد و بزرگ‌ترین دشمن سعادت
 انسان را محبت به دنیا معرفی نمود، بیشتر کسانی که قیامت را انکار می‌کنند،
 شیفته دنیای زودگذر هستند.
 این سوره از روز قیامت سخن گفت تا انسان‌ها به فکر روز قیامت باشند و از
 خواب غفلت بیدار شوند، قیامت حقّ است و هیچ شکی در آن نیست، در آن
 روز خدا همه انسان‌ها را زنده می‌کند و آنان حاصل کارهای خود را می‌بینند.

وقتی این سوره را خواندم، به فکر فرو رفتم، چه ارتباطی بین آیات اوّل آن با
 بقیه آیات آن می‌تواند باشد؟ در آخر سوره از روز قیامت سخن به میان آمده
 است، در ابتدای سوره هم از حجّ.
 حجّ و قیامت چه ارتباطی با هم دارند؟
 به راستی چرا خدا از ابراهیم علیه السلام خواست تا حجّ به جا آورد؟ چرا حجّ در
 اسلام واجب شده است؟
 دنیا مرا به سوی خود می‌کشد، خیلی زود شیفته زیبایی‌های آن می‌شوم و

مرگ را فراموش می‌کنم. گاهی می‌شود که تصوّر می‌کنم همیشه در این دنیا خواهیم بود و اصلاً مرگ به سراغم نخواهد آمد. غافل از این که اگر من مرگ را فراموش کنم، مرگ مرا فراموش نمی‌کند، دیر یا زود باید آماده سفر آخرت شوم.

تو می‌دانستی که من قیامت را فراموش می‌کنم، برای همین از من خواسته‌ای تا یک‌بار مرگ را تجربه کنم!

لباس احرام که همان کفن است به تن نمایم، به سوی تو بیایم، از همه دنیا دل بکنم، وقتی لباس احرام به تن کردم و لبیک گفتم، در لباس احرام، نباید نگاه به آینه کنم، نباید عطر بزنم، باید از لذت‌های دنیا، چشم‌پوشم و فقط به تو توجّه کنم و در سفر حج، مرگ را تجربه کنم، این فلسفه این سفر زیباست! حج، نمایی کوچک از روز قیامت است!

انسان‌های بیشماری همه با لباس‌های سفید از هر نژاد و زبان، در یک نقطه جمع می‌شوند، حرکت این جمعیت، یادآور روز قیامت است، خصوصاً حرکت آنان در هنگام غروب روز عرفات! کسی که سفر حج را تجربه کرده است، به عمق این سخن من پی می‌برد.

سوره قارعه

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۱ قرآن می باشد.
«قارعه» به معنای «حادثه کوبنده» می باشد، در آیه اول از روز قیامت به عنوان «حادثه کوبنده» یاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

قارعه: آیه ۱۱ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْقَارِعَةُ (۱) مَا
الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ
الْمَبْثُوثِ (۴) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ
مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸)
فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹) وَمَا أَذْرَاكَ مَا هِيَّةُ (۱۰) نَارٍ حَامِيَةٍ (۱۱)

بُت پرستان مکه به قیامت باور نداشتند، آنان خیال می کردند که بیهوده خلق شده اند و هیچ حساب و کتابی در کار نخواهد بود، وقتی محمد ﷺ برای آنان از برپایی قیامت سخن می گفت به سخنان او می خندیدند و آن را دروغ می پنداشتند.

اکنون بار دیگر از روز قیامت یاد می‌کنی و با انسان‌ها چنین سخن می‌گویی:

چه حادثه کوبنده‌ای در پیش است!

آن حادثه کوبنده چیست؟

کسی چه می‌داند که آن حادثه چیست؟

روزی که مردم از ترس و وحشت همانند پروانه‌ها به هر سو پراکنده می‌شوند.

کوه‌ها مانند پشمی که از هم جدا شده است، خواهند شد.

در آن روز اعمال هر کسی سنجیده می‌شود، هر کسی که اعمال نیک او بیشتر از گناهانش باشد، او به بهشت می‌رود و در آنجا راضی و خشنود خواهد بود. ولی کسی که اعمال نیک او کمتر از گناهانش باشد، جایگاه او «هاویه» خواهد بود.

و کسی چه می‌داند که «هاویه» کجاست؟

هاویه، آتش جهنم است، آتشی بسیار سوزان است و هرگز شعله آن، کم نمی‌شود.

در این سوره از روز قیامت با عنوان «کوبنده» یاد شده است، در آن روز، زلزله‌ای بزرگ روی می‌دهد و هر آنچه روی زمین است، نابود می‌شود، همه ساختمان‌هایی که بشر ساخته است، همه با خاک یکسان می‌شود، گویا خدا با قدرت خویش، همه چیز را می‌کوبد و نابود می‌کند، حتی کوه‌ها هم متلاشی می‌شوند و زمین، صاف می‌شود و در آن هیچ پستی و بلندی به چشم نمی‌آید. در آیه ۴ حالت انسان‌ها در روز قیامت به حالت ملخ‌ها، تشبیه شده است. به

راستی چه نکته‌ای در این سخن می‌تواند باشد؟
 پرندگان وقتی به صورت دسته جمعی حرکت می‌کنند، نظم و ترتیب خاصی دارند، اما پروانه‌ها (و همچنین ملخ‌ها) در حرکت خود هیچ نظمی ندارند، در هم فرو می‌روند و بی‌هدف به هر سو روانه می‌شوند و به هم برخورد می‌کنند. کافران در روز قیامت این‌گونه خواهند بود، آنان چنان وحشت‌زده می‌شوند که بدون هدف به هر سو می‌دوند، شاید راه نجاتی بیابند.

در آیه ۷ و آیه ۸ از واژه «موازين» سخن به میان آمده است، «موازين» به معنای «میزان‌ها» می‌باشد.

به راستی واژه «میزان» به چه معناست؟
 خیلی‌ها در ترجمه این آیه واژه «میزان» را به معنای «ترازو» گرفته‌اند. در یکی از کتب اهل سنت چنین می‌خوانم: «در روز قیامت خدا ترازویی را به صحرای قیامت می‌آورد، این ترازو دو کفه دارد، هر کفه آن به اندازه آسمان و زمین است، خدا آن ترازو را بین بهشت و جهنم قرار می‌دهد» (۱۰۵).
 این عقیده اهل سنت است.

حقیقت مطلب این است که «میزان» در اینجا به معنای «سنجش» است. در روز قیامت، اعمال بندگان، سنجیده می‌شود، این سنجش از روی عدالت است. ترازو، وسیله‌ای برای سنجش کالا می‌باشد، وقتی به مغازه می‌روم، وزن نخود و لوبیا و برنج را با ترازو سنجش می‌کنند.

یادم نمی‌رود وقتی برای اولین بار این دو کلمه را شنیدم: «میزان الحراره»، من آن روز از این واژه فهمیدم: «ترازوی حرارت». خیلی فکر کردم، بعداً فهمیدم که منظور از «میزان الحراره» همان «دماسنج» می‌باشد. دماسنج، ترازو

نیست، دو کفّه ندارد، اما دما را با آن می‌سنجند.

در زبان عربی برای «سنجش» از واژه «میزان» استفاده می‌شود، البته هر چیزی وسیله سنجش خود را دارد.

در روز قیامت، ترازویی که دو کفّه بزرگ داشته باشد، وجود ندارد، اعمال پیامبران و امامان، ملاک سنجش هستند، اعمال انسان‌ها با اعمال آنان سنجیده می‌شود. این معنای سنجش اعمال است.

آری، در روز قیامت، حسابرسی اعمال در نهایت درستی و به حق انجام می‌گیرد و به هیچ کس ظلم نمی‌شود، البته خدا به همه چیز آگاه است و نیاز به این سنجش ندارد.

این سنجش از روی جهل و نادانی نیست، هیچ چیز از خدا پنهان نیست و علم او حدّ و اندازه ندارد، خدا می‌خواهد خود انسان‌ها از اعمال خود باخبر شوند و خودشان نتیجه اعمال خود را به چشم ببینند.

آری، در آن روز کسانی که اعمال نیک آنان، بیشتر از گناهانشان باشد، رستگار می‌شوند و به بهشت می‌روند و از نعمت‌های زیبای آن بهره‌مند می‌شوند. اما کسانی هم که کارهای نیک آنان از گناهانشان کمتر باشد، به عذاب گرفتار می‌شوند، آنان در دنیا از شیطان پیروی کردند و سخن تو را انکار کردند و با این کار، سرمایه وجودی خود را از دست دادند و به خود ضرر زدند.

سوره تکاثر

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۲ قرآن می باشد.
«تکاثر» به معنای «زیاده خواهی» می باشد، در آیه اول به زیاده خواهی
انسان ها اشاره شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

تکاثر: آیه ۸ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ (۱)
حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ
تَعْلَمُونَ (۴) كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ
لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

تو آسمان ها و زمین را بیهوده نیافریدی، بلکه از آفرینش آن هدفی داشتی،
تو همه جهان را در خدمت انسان قرار دادی و او را گُل سرسبد همه
موجودات قرار دادی، جهان را برای انسان آفریدی و انسان را برای رسیدن به
کمال.

اما راه رسیدن به کمال چیست؟

بندگی و اطاعت از تو.

تو قرآن را فرستادی تا راه و روش بندگی را به انسان‌ها نشان دهد.

اکنون سؤال مهمی مطرح می‌شود: بزرگ‌ترین مانع سعادت انسان چیست؟

سرگرم شدن به دنیا و غافل شدن از هدف اصلی!

چرا انسان‌ها به کارهای کوچک سرگرم می‌شوند، چرا شیفته دنیا می‌شوند، چرا از یاد تو غافل می‌شوند؟ چرا با موضوعات بی‌ارزش، فخر می‌فروشند؟

دو قبیله در مکه می‌خواستند ثابت کنند که قبیله آنان بهتر از قبیله دیگری است، آنان ثروت خود را به رخ یکدیگر کشیدند، اما ثروت آنان هم‌اندازه بود، بعد تعداد نفرات خود را شمردند، باز آنان با هم مساوی بودند، سرانجام تصمیم گرفتند به قبرستان بروند و تعداد مرده‌های خود را بشمارند، قرار شد هر قبیله‌ای که مردگان او بیشتر باشد، آن قبیله بهتر باشد.

آنان به قبرستان رفتند و قبرها را شمردند، در آن آفتاب گرم مکه، ساعت‌ها وقت گذاشتند و قبرها را شمردند.

چقدر خوب بود وقتی آنان به قبرستان رفتند، یاد قیامت می‌کردند، اما آنان قیامت را باور نداشتند و می‌گفتند: «وقتی ما مُردیم، هرگز زنده نمی‌شویم».

آری، محمد ﷺ برای آنان از قیامت سخن می‌گفت، اما آنان سخن او را دروغ می‌پنداشتند.

به راستی این چه کاری بود که آنان انجام دادند؟ چرا به کارهای بی‌ارزش پرداختند؟ چرا مرده‌پرستی کردند؟ ارزش یک جامعه به تعداد مرده‌های یک جامعه نیست!

چرا آنان دچار غفلت شدند؟ چرا از هدف اصلی خود باز ماندند؟

تو اکنون با آنان چنین سخن می‌گویی:

* * *

ای انسان‌ها! جاه‌طلبی، طلب مال و ثروت و فخر فروشی، شما را از یاد من غافل کرد تا آنجا که به قبرستان رفتید و قبرهای مردگان را شمردید و به زیادی آن افتخار کردید.

این جاه‌طلبی و فخر فروشی، درست نیست، شما به زودی خواهید دانست که این کارها، پوچ و بیهوده است، این پندارهای شما باطل است و به زودی حقیقت را خواهید دانست.

دنیا‌طلبی، جاه‌طلبی و فخر فروشی برای شما سودی ندارد، دنیا و آنچه در دنیا است، فانی می‌شود.

اگر شما بی‌وفایی دنیا را می‌دانستید و به آن یقین داشتید، هرگز این‌گونه دچار غفلت نمی‌شدید و به سوی دنیا‌طلبی و فخر فروشی نمی‌رفتید.

شما از یاد من غافل شدید و قیامت را دروغ پنداشتید، اما بدانید که همه شما در روز قیامت زنده می‌شوید و جهنم را می‌بینید، شما وارد جهنم می‌شوید و به آن یقین پیدا می‌کنید، وقتی در آتش سوزان آن بسوزید، یقین می‌کنید که جهنم حق است.

روزی که شعله‌های آتش بدن‌های شما را بسوزاند و ناله و فریاد شما بلند شود، به جهنم یقین پیدا خواهید کرد.

بدانید که در آن روز از نعمت‌هایی که به شما دادم و شما قدر آن را نشناختید و شکر آن را به جا نیاوردید، از شما سؤال خواهم کرد.

یک بار دیگر آیه اول این سوره را می‌خوانم: «جاه‌طلبی، طلب مال و ثروت و فخر فروشی شما را غافل کرد».

به فکر فرو می‌روم، خدا به من سرمایه بزرگی داده است و از من خواسته

است تا با این سرمایه، تجارت خوبی را انجام دهم.
من باید بهترین بازار و بهترین خریدار را بشناسم و از تجارتی که با ضرر همراه است دوری کنم. باید توشه‌ای برای سفر ابدی خویش تهیه کنم زیرا راه بسیار طولانی است!

دقیقه‌ها که سرمایه زندگی‌ام هستند، کم و کمتر می‌شوند، در واقع، عمر من لحظه به لحظه کم می‌شود. چرا برای خود فکری نمی‌کنم؟
تا کی می‌خواهم در فکر دنیا و آب و خاک باشم؟
ارزش من از همه این‌ها بالاتر است، باید عمر خود را صرف چیزی کنم که بی‌نهایت است.

سخن علی علیه السلام را می‌خوانم که چنین فرمود: «آه از توشه کم و راه دور و طولانی!». (۱۰۶)

اگر هدف علی علیه السلام، بهشت بود، پس چرا این چنین سخن گفت؟ او که توشه بهشت را داشت.

علی علیه السلام می‌خواست به من بیاموزد که بهشت مقصد نیست، بهشت یک منزل است، راه کمال انسان، بی‌پایان است و برای همین هر چه توشه بردارم، باز هم کم خواهد بود.

هر چیزی در مقابل این سفر بی‌پایان، بی‌ارزش است.
باید متوجه این راه طولانی شوم که پیش رویم است، باید از آن استعداد بزرگی که دارم، باخبر شوم.

باید کاری کنم که همه لحظات عمرم مفید باشد، خوابیدن، خوردن، رفتن و آمدن من، همه باید حرکت و عبادت باشد. پای من همواره باید پای رفتن باشد.

اگر فریاد علی علیه السلام را شنیدم دیگر فرصت ندارم بازی کنم، فقط کسانی اسیر جاهد طلبی، طلب مال و فخر فروشی می شوند که هدفی آسمانی ندارند. یادم می آید وقتی کودک بودم به بازی می رفتم و برای تویی کوچک، گریه می کردم!

یادش به خیر!

حسرت داشتن یک توپ بر دل داشتم! وقتی بزرگ تر شدم دیگر به توپ وابستگی نداشتم، زیرا هدف والاتری را پیدا کرده بودم و به دنبال آن بودم.

وقتی هدف من تغییر کرد، دیگر توپ برایم جاذبه نداشت. افسوس که بزرگ شده ام اما به توپ بزرگ تری مشغول شده ام، این توپ به بزرگی کره زمین است! خوشا به حال کسانی که اسیر این توپ بزرگ نشده اند، زیرا می دانند که این دنیا سراسر بازیچه است! من کار بزرگی دارم، باید زاد و توشه برای خود فراهم کنم، سفری به طول ابدیت در پیش دارم.

سرگرمی و بازی برای کسی است که کاری ندارد، هدف و انگیزه ای ندارد، قرآن مرا به ضیافتی بزرگ و ابدی دعوت کرده است، باید به فکر آنجا باشم. باید راه را نگاه کنم، نگاهی هم به خود بیندازم، برخیزم، باید شب و روز تلاش کنم.

آخرین آیه این سوره را می خوانم: «روز قیامت، از نعمت ها از شما سؤال خواهد شد».

به این سخن فکر می کنم. به راستی خدا از چه نعمت هایی سؤال خواهد

کرد؟

عده‌ای می‌گویند خدا در روز قیامت از آبی که می‌نوشم و از غذایی که می‌خورم، سؤال خواهد کرد.

اگر کسی دزدی کند، حق مردم را غصب کند و پولی به دست آورد و با آن غذایی تهیه کند، قطعاً در روز قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرد، اما اگر من کار کنم و زحمت بکشم و پول حلالی به دست آورم، آیا باز هم خدا در روز قیامت از آنچه نوشیده‌ام و خورده‌ام، سؤال می‌کند؟

مدتی به دنبال پاسخ این سؤال بودم تا این که ماجرای مهمانی امام صادق علیه السلام را خواندم و پاسخ خود را یافتم.

ابوحمزه ثمالی یکی از شیعیان بود، او چنین نقل می‌کند: روزی من با گروهی از دوستانم به خانه امام صادق علیه السلام رفته بودیم. آن حضرت برای ما که از کوفه به مدینه آمده بودیم، سفره غذایی آوردند، ما بسیار گرسنه بودیم و غذا را خوردیم، غذایی بسیار خوشمزه و لذیذ بود، پس از آن، امام صادق علیه السلام دستور دادند تا برای ما خرمای تازه آورند، خرمایی بسیار عالی که ما نمونه آن را ندیده بودیم.

یکی از دوستان ما آیه آخر سوره «تکاثر» را خواند و به ما گفت: «در روز قیامت، خدا از این غذا و خرما از شما سؤال خواهد نمود».

در این هنگام امام صادق علیه السلام به او رو کرد و فرمود:

— خدا کریم‌تر و بزرگوarter از این است که به انسان‌ها از روزی خود، غذا دهد و در روز قیامت درباره آن غذا از آنان سؤال کند.

— آقای من! پس چرا خدا در سوره تکاثر می‌گوید: «روز قیامت، از نعمت‌ها

از شما سؤال خواهد شد».

— آن نعمت‌هایی که خدا درباره آن از شما سؤال می‌کند نعمت رسالت و امامت است. خدا محمد ﷺ را به پیامبری فرستاد و امامان معصوم را برای هدایت شما قرار داد، در روز قیامت از شما می‌پرسد آیا قدردان این نعمت‌ها بودند یا نه؟ (۱۰۷)

وقتی این ماجرا را شنیدم، با خود گفتم: به راستی که باید قرآن را فقط اهل بیت ﷺ تفسیر کنند، باید فهم قرآن را از اهل بیت ﷺ فرا گرفت.

چقدر بین خدای شیعه و خدای اهل سنت، تفاوت است! اهل سنت در تفسیرهای خود نوشته‌اند: «خدا در روز قیامت از آب سرد و گوارایی که انسان می‌نوشد و از غذایی که می‌خورد، سؤال می‌کند».

اگر من کسی را به خانه‌ام دعوت کنم و او را سر سفره خود بنشانم و بعداً از او درباره آنچه خورده‌ام سؤال کنم، همه به من اشکال می‌گیرند و می‌گویند: این کار خلاف جوانمردی است!

خدا انسان را خلق نمود، همه جهان را برای او آفرید، با قدرت خود به او روزی می‌دهد، اگر کسی روزی حلال تهیه کند و اسراف هم نکند، خدا از غذایی که خورده است، روز قیامت سؤال نمی‌کند.

خدایی که امام صادق ﷺ برای من معرفی کرده است، این‌گونه است، او بزرگوarter و کریم‌تر از همه است.

خدا در روز قیامت از مسلمانان درباره نبوت و امامت، چنین سؤال خواهد کرد: «آیا از فرمان پیامبر اطاعت کردید؟ آیا از امامان معصوم پیروی نمودید؟».

سوره عَصْر

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۳ قرآن می باشد.
«عَصْر» به معنای «روزگار» است، قرآن در آیه اول به «روزگار» سوگند یاد کرده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

عَصْر: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ
لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ
وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)

تو انسان را به این دنیا آورده ای و در مدّت محدودی در این دنیا زندگی می کنی، روز به روز سرمایه او کم می شود، او چه بخواهد، چه نخواهد به سوی مرگ پیش می رود.
ثانیه ها، ساعت ها، روزها، ماه ها و سال ها به سرعت می گذرند، توان و قدرت او کاسته می شود.
هر نفس او یک قدم به سوی مرگ است و این خسران بزرگی است !

اگر انسان این حقیقت را بداند به فکر می‌افتد تا از این خسران جلوگیری کند، اگر او راه قرآن را بییماید، سرمایه‌ای گران‌بها و ارزشمند را به دست می‌آورد و به رستگاری جاویدان می‌رسد.
 اکنون می‌خواهی از این حقیقت سخن بگویی:

سوگند به روزگاری که سپری می‌شود که انسان‌ها در خسران می‌باشند، مگر کسانی که به تو ایمان بیاورند و عمل نیک انجام دهند و یکدیگر را به طرفداری از حق سفارش کنند و یکدیگر را به صبر فراخوانند.

مناسب می‌بینم در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اول

در ابتدای این سوره خدا به روزگاری که سپری می‌شود، سوگند یاد می‌کند، روزگاری که پر از درس‌ها، عبرت‌ها و حوادث تکان‌دهنده است، هر کس تاریخ را بخواند از آن بهره فراوان می‌برد.

انسان‌هایی که دل به دنیا بستند و همه وقت و همه خویش را صرف جمع کردن ثروت دنیا نمودند و سرانجام همه آن ثروت‌ها را گذاشتند و با دست خالی، روانه قبر شدند.

چه بسیار پادشاهانی که برای رسیدن به قدرت، ظلم‌ها نمودند و به خیال خود، به اوج اقتدار رسیدند، اما به یکباره از تخت فرمانروایی سرنگون شدند و روانه تاریکی قبر شدند.

روزگار، درس پیروزی حق را به همه انسان‌ها نشان می‌دهد، درست است که هر کس در راه حق باشد با مشکلات زیادی روبرو می‌گردد، اما سرانجام حق پیروز است. این وعده خداست.

قرآن در آیه ۱۰۵ سوره «انبیا» درباره سرانجام روزگار سخن گفته است، خدا در کتاب‌های آسمانی از این وعده خود سخن گفته است: «بندگان شایسته من، وارث حکومت زمین خواهند شد». آری، سرانجام حکومت جهان به دست مؤمنان خواهد افتاد.

در اینجا هم به روزگار سوگند یاد می‌کنی، امام صادق علیه السلام در سخن خود به این مطلب اشاره می‌کند که خدا در سوره عصر به روزگار ظهور مهدی علیه السلام سوگند یاد کرده است. (۱۰۸)

آری، ظهور مهدی علیه السلام، آن وعده بزرگ خداست، سرانجام او ظهور می‌کند و در سر تا سر جهان، حکومت عدل و داد را برپا می‌کند.

* نکته دوم

در این سوره از خسران انسان‌ها سخن به میان آمده است، ما معمولاً خسران را به معنای ضرر می‌گیریم؛ اما در زبان عربی این دو واژه با هم تفاوت دقیقی دارند:

برای بیان این تفاوت مثالی می‌زنم:

من دو دوست دارم، یکی به نام پرویز دیگری به نام حمید.

یک روز به دیدن پرویز می‌روم. او به من می‌گوید: چند سالی است ۵۰ میلیون تومان پول در گاوصندوق خود برای روز مبادا گذاشته‌ام.

من به او می‌گویم: خیلی ضرر کردی، زیرا اگر این پول را سرمایه‌گذاری کرده بودی، چند برابر می‌شد. اگر حوصله سرمایه‌گذاری نداشتی کافی بود این پول را به بانک ببری تا بانک به جای تو سرمایه‌گذاری کند، بعد از پنج سال، دو برابر آن پول را به تو می‌دادند.

با این سخن پرویز می‌فهمد که ۵۰ میلیون تومان ضرر کرده و خیلی ناراحت می‌شود.

بعد به خانه حمید می‌روم. می‌بینم که او خیلی ناراحت است، با او سخن می‌گویم و می‌پرسم که چه شده است، مگر کشتی‌های غرق شده است؟ او می‌گوید: یک عمر زحمت کشیدم و ۵۰ میلیون تومان پس انداز کردم، همسایه‌ام به من گفت که این پول را بده تا با آن کاسبی کنم و من ۵۰ درصد به تو سود می‌دهم؛ اما همه این‌ها دروغ بود. الان او به خارج از کشور فرار کرده است!

معلوم شد که پرویز و حمید هر دو ضرر کرده‌اند، هر دو ۵۰ میلیون تومان ضرر کرده‌اند، اما این کجا و آن کجا!

پرویز ضرر کرده است؛ اما اصل سرمایه او باقی است و یک ریال هم از آن کم نشده است.

ولی حمید خسران کرده زیرا نه تنها سود نکرده است، بلکه اصل سرمایه او هم از دستش رفته است.

وقتی کسی تمام سرمایه خود را از دست بدهد به او می‌گویند خسران کرده است.

برای همین در این آیه از واژه خسران استفاده شده است. قرآن می‌گوید: «همه انسان‌ها در خسران هستند»، آری کسانی که به دنیا مشغول شدند سرمایه خود را هم از دست دادند، آن‌ها فکر می‌کنند که وقتی پول و ثروت برای خود جمع می‌کنند سود می‌کنند، ولی به زودی مرگ سراغشان می‌آید و باید همه دنیا را بگذارند و با دست خالی بروند. آن‌ها دیگر سرمایه‌ای ندارند، وقت و عمر ارزشمند خود را صرف دنیا کردند و اکنون دیگر هیچ وقتی برای انجام کارهای خوب ندارند. آن‌ها هیچ توشه‌ای کسب نکرده‌اند. آن‌ها خسران کرده‌اند. (۱۰۹)

قرآن چقدر دقیق، واژه‌ها را انتخاب می‌کند. من وقتی به بعضی از ترجمه‌های قرآن مراجعه کردم دیدم این آیه را این‌گونه ترجمه کرده‌اند: «انسان‌ها همواره در ضرر هستند». وقتی ما قرآن را این‌طوری ترجمه می‌کنیم نمی‌توانیم زیبایی‌های قرآن را برای دیگران بازگو کنیم! (۱۱۰)

* نکته سوم

انسان‌هایی که راه قرآن را در پیش نگرفتند، در خسران هستند، آنان سرمایه وجودی خویش را صرف دنیا می‌کنند و با فرا رسیدن مرگ، دستشان از همه چیز خالی می‌شود و به عذاب تو گرفتار می‌شوند.

ولی انسان‌هایی که راه قرآن را می‌پیمایند به سعادت و رستگاری می‌رسند و در این تجارت سود بزرگی می‌کنند، آنان چند روزی در این دنیا، بندگی تو را می‌کنند، اما در مقابل این بندگی چند روزه، به سعادت جاودان می‌رسند، آنان

برای همیشه در بهشت تو جای می‌گیرند و این همان رستگاری بزرگ است.
به راستی انسان‌های رستگار چه ویژگی‌هایی دارند؟
در این سوره به سه ویژگی آنان اشاره شده است:

۱ - ایمان.

۲ - عمل صالح.

۳ - دعوت به طرفداری از حق و دعوت به صبر و استقامت.

ویژگی اول و دوم، درباره ارتباط آنان با خداست، آنان هم ایمان دارند و هم عمل صالح و نیک. اثر ایمان در کارهای آنان نمایان است، اگر به خدا و قرآن ایمان آورده‌اند، به فرمان و دستورات خدا عمل می‌کنند.

ویژگی سوم، درباره ارتباط آنان با مردم و جامعه است. آری، راه سعادت از ارتباط با خدا و خلق خدا می‌گذرد.

آنان نسبت به جامعه خود بی تفاوت نیستند، آنان یکدیگر را به حق سفارش می‌کنند، از حق دفاع می‌کنند و دیگران را به پذیرش حق دعوت می‌کنند، در سختی‌ها و مشکلات به یاری یکدیگر می‌آیند و همدیگر را به شکیبایی فرا می‌خوانند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «منظور از حق در این سوره، ولایت است» (۱۱۱)

وقتی من این حدیث را شنیدم به فکر فرو رفتم، مؤمنان واقعی کسانی هستند که راه توحید، نبوت و امامت را می‌پیمایند و یکدیگر را بر پایداری در این راه سفارش می‌کنند.

اکنون می‌خواهم دو حدیث امام صادق علیه السلام را که قبلاً آورده‌ام، بار دیگر ذکر کنم: «منظور از عصر در این سوره، عصر ظهور مهدی علیه السلام است». «منظور از حق در این سوره، ولایت است».

گویا این سوره، معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می‌کنیم. «بطنِ قرآن» یعنی معنایی که از نظرها پنهان است و خیلی‌ها از آن اطلاع ندارند: عصر غیبت مهدی علیه السلام روزگار سختی است، امام زمان از دیده‌ها پنهان است، اما مؤمنان به او ایمان دارند.

سوگند به عصرِ ظهور مهدی!

ظهور مهدی علیه السلام حق است و سرانجام او می‌آید، همانا همه انسان‌ها در خسران هستند مگر کسانی که ایمان به مهدی علیه السلام دارند و انتظار او را دارند (انتظار ظهور بالاترین عمل صالح است) و به ولایت مهدی علیه السلام سفارش می‌کنند و در سختی‌های روزگار غیبت، مؤمنان را به صبر توصیه می‌کنند.

کسانی که به مهدی علیه السلام اعتقاد نداشته باشند، در خسران هستند، خدا شرط قبولی اعمال را قبولی ولایت امامان معصوم علیهم السلام قرار داده است، اگر کسی ولایت آنان را نداشته باشد، خدا هیچ عمل او را نمی‌پذیرد و او در روز قیامت می‌فهمد که چقدر خسران کرده است.

آری، اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت تو را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و هزار حج به جا آورد و سپس در کنار کعبه

مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر ولایت امامان معصوم را قبول نداشته باشد، هیچ کدام از این اعمال او نفعی به او نمی‌رساند و او وارد بهشت نخواهد شد. (۱۱۲)

در اسلام، ولایت از نماز و زکات و روزه و حجّ مهم‌تر است، کسی که به جای امامان معصوم علیهم‌السلام، ستمکاران را به عنوان رهبر خود برگزیند، همه اعمالش در روز قیامت نابود خواهد شد و از آن هیچ بهره‌ای نخواهد برد. این حقیقت مهمّی است: «هر کس در راه مهدی علیه‌السلام نباشد، در خسران است». (۱۱۳)

بارخدایا! من در عصر غیبت امام خویش زندگی می‌کنم، تو را سپاس می‌گویم که مرا با امام خویش آشنا کردی و محبّتش را در قلبم قرار دادی. هر که برای زندگی خویش دلیلی می‌خواهد، این دلیل زندگی من است: من زنده‌ام و زندگی می‌کنم تا سرود مهر مهدی علیه‌السلام را سر دهم و محبّت او را بر دل‌های مردم، پیوند زنم.

بارخدایا! من از عشق و محبّت خود به مهدی علیه‌السلام پرده برداشتم، من آمادگی خود را برای یاری او اعلام نمودم، اکنون از تو می‌خواهم تا مرا یاری کنی تا در این راه، ثابت قدم بمانم.

سوره هُمَزَه

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۴ قرآن می‌باشد.
در زبان عربی به کسی که چهره در هم می‌کشد و فقیر را از خود دور می‌کند، «هُمَزَه» می‌گویند. در آیه اول قرآن چنین می‌گوید: «وای بر کسی که وقتی فقیری را می‌بیند، چهره در هم می‌کشد و آن فقیر را از خود دور می‌کند». برای همین این سوره را به این نام خوانده‌اند.

هُمَزَه: آیه ۹ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَيُلْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ (۱)
الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ
فِي الْحُطَمَةِ (۴) وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ (۶)
الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۷) إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ (۸) فِي عَمَدٍ
مُمَدَّدَةٍ (۹)

محمد ﷺ ثروتمندان مکه را به اسلام دعوت کرد، آنان شیفته ثروت خود بودند و می‌دانستند اگر مسلمان شوند باید مقداری از ثروت‌هایشان را به فقیران و نیازمندان بدهند. قرآن از کمک به نیازمندان سخن گفته بود. بزرگان مکه به مال و ثروت خویش دل بسته بودند، آن‌ها دوست نداشتند از

ثروت خود به دیگران بدهند، به همین دلیل آنان ایمان نمی‌آوردند. آنان همواره فقیران را مسخره می‌کردند و به آنان می‌گفتند: «خدا به شما خشم گرفته است که این چنین گرفتار فقر شده‌اید، اما خدا ما را دوست داشته است». این زخم زبان‌ها دل‌های فقیران را به درد می‌آورد. آنان اگر می‌دیدند فقری به سویشان می‌آید، راه خود را کج می‌کردند و از آن فقیر رو برمی‌گرداندند، اگر فقری از آنان کمکی می‌خواست، عصبانی و خشمناک می‌شدند و ابرو در هم می‌کشیدند و او را از خود دور می‌کردند و با دست او را پس می‌زدند. اکنون در این سوره دربارهٔ سرنوشتی که در انتظار آن ثروتمندان است، سخن می‌گوییم:

وای بر ثروتمندی که وقتی فقری نزد او می‌آید، چهره در هم می‌کشد و آن فقیر را از خود دور می‌کند! وای بر آن که بر فقیران عیب می‌گیرد و آنان را مسخره می‌کند، وای بر آن کسی که ثروت فراوانی جمع می‌کند و پیوسته ثروت خویش را می‌شمارد! (۱۱۴)

او همیشه به حساب و رسیدگی آن سرگرم است. او از این کار لذت می‌برد، وقتی به سکه‌های طلای خویش نگاه می‌کند، لذت می‌برد و شادی می‌کند. او خیال می‌کند که ثروتش مرگ را از او دور می‌کند و به او عمر جاودان خواهد بخشید.

هرگز چنین نیست که او می‌پندارد، ثروت هرگز نمی‌تواند مرگ را از او دور کند، تو به او چند روزی مهلت می‌دهی و وقتی مهلت او به پایان رسید، مرگ او یک لحظه هم به عقب نمی‌افتد، مرگ او را از همهٔ ثروت‌هایش جدا می‌کند.

روز قیامت که فرا رسد، تو او را زنده می‌کنی و او را در «حُطْمَه» می‌اندازی!
و کسی چه می‌داند «حُطْمَه» چیست؟
«حُطْمَه» آتشی بسیار زیاد است که همه چیز را می‌سوزاند و نابود می‌کند،
همان آتش جهنم که تو آن را افروخته‌ای، همان آتشی که به دل‌ها راه پیدا
می‌کند.

آتش جهنم، آتشی سرپوشیده است و از هر طرف کافران را محاصره می‌کند،
همه درهای جهنم بسته است و هیچ راه فراری در آنجا نیست. آتشی مانند
ستون‌های بلند، زبانه کشیده است. کافران برای همیشه در آنجا می‌سوزند و
هرگز نجات پیدا نمی‌کنند. (۱۱۵)

وقتی این سوره را خواندم، فهمیدم که دینداری فقط در نماز خواندن و روزه
گرفتن نیست، دین‌داری واقعی این است که به فکر نیازمندان و فقیران هم
باشم، با آنان مهربانی کنم و هرگز آنان را مسخره نکنم و از مال خویش به آنان
کمک کنم.

حقیقت اسلام، پیوند با تو و خلق توست، راه نجات و سعادت از عبادت تو
و کمک به نیازمندان می‌گذرد، هیچ چیز مانند بخل نمی‌تواند مانع رستگاری
من شود. اگر در جامعه‌ای سخاوت رواج پیدا کند، بسیاری از اختلافات در آن
جامعه ریشه‌کن می‌شود.

سوره فیل

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۵ قرآن می باشد.
یکی از پادشاهان یمن تصمیم گرفت تا خانه خدا را خراب کند، او با سپاهی
همراه با فیل ها به مکه حمله کرد، ماجرای نابودی آن سپاه در این سوره
بیان شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

فیل: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ
بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (۲) وَأَرْسَلَ
عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ
كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵)

در این سوره می خواهی از عظمت کعبه که در شهر مکه است سخن بگویی.
کعبه خانه توست.

کعبه، کهن ترین معبد یکتاپرستی و اولین عبادتگاه روی زمین است.
من دوست دارم از تاریخ کعبه بیشتر بدانم:

تاریخ کعبه به زمان آدم علیه السلام باز می گردد، وقتی آدم علیه السلام از بهشت رانده شد، روی

کوه «صفا» قرار گرفت، همان کوهی که فقط ۱۳۰ متر با کعبه فاصله دارد. آدم علیه السلام در بالای این کوه سر به سجده گذاشت، گریه کرد و تو توبه او را پذیرفتی و جبرئیل را فرستادی تا او و همسرش را به زمین کعبه ببرد. جبرئیل در آنجا کعبه را بنا کرد، آن وقت بود که تو فرمان دادی تا هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل شوند و دور کعبه طواف کنند.

آدم علیه السلام نیز به طواف پرداخت و این گونه است که تو رحمت خود را بر آدم علیه السلام نازل کردی و او را پیامبر خود قرار دادی. (۱۱۶)

بیش از دو هزار سال گذشت، زمان ابراهیم علیه السلام فرا رسید، ابراهیم علیه السلام در فلسطین بود، تو به او مأموریت دادی تا همسر و فرزندش، اسماعیل را به مکه ببرد و از او خواستی تا کعبه را بازسازی کند و کعبه و اطراف آن را از همه آلودگی ها پاک کند. ابراهیم علیه السلام با آن مقام والایش، خادم کعبه شد تا آنجا را برای مردم پاکیزه نماید.

اسماعیل قبل از وفاتش ازدواج کرد و چند فرزند از او به دنیا آمد، او با مادرش هاجر در مکه زندگی می کرد. کم کم در طول تاریخ مردم در اطراف کعبه جمع شدند و در آنجا شهری بنا شد.

نزدیک به ۳۵۰۰ سال گذشت و ماجرای «اصحاب فیل» روی داد. در آن سال محمد صلی الله علیه و آله در مکه به دنیا آمد. (۵۳ سال قبل از سال اول هجری). «اصحاب فیل» چه کسانی هستند؟

در این سوره درباره آن حادثه بزرگ سخن می گویی. حادثه ای که هلاکت اصحاب فیل را در پی داشت.

اکنون تو با محمد صلی الله علیه و آله چنین سخن می گویی:

ای محمد! آیا ندیدی که من با اصحاب فیل چه کردم؟
 آیا نقشه و نیرنگ آنان را بی اثر نکردم؟
 من پرندگان را گروه گروه فرستادم که بر سر آنان، سنگ‌های کوچکی
 انداختند. من آنان را همانند کاه، خرد و نابود ساختم.

اصحاب فیل چه کسانی بودند؟ آنان سپاهیان ابرهه بودند که همگی نابود
 شدند.

ابرهه چه کسی بود؟

او پادشاهی مغرور بود که در سرزمین یمن حکومت می‌کرد، او در یمن،
 کلیسای بزرگی ساخت و دوست داشت تا همهٔ مردم برای عبادت به آنجا
 بیایند. او خبر داشت که مردم سرزمین حجاز به کعبه احترام می‌گذارند و به
 زیارت کعبه می‌روند و آن را یادگار ابراهیم علیه السلام می‌دانند.
 ابرهه افراد زیادی را به میان مردم حجاز فرستاد تا برای کلیسای او تبلیغ کنند
 و مردم را به سوی آنجا فراخوانند، او تصمیم داشت تا مردم را از سفر به مکه
 و زیارت کعبه باز دارد.

هر سال تاجرانی از قبیلهٔ قریش به یمن می‌رفتند. قبیلهٔ قریش، مهم‌ترین
 قبیله‌ای بودند که در مکه زندگی می‌کردند و ریاست آن شهر با آنان بود و
 کلیددار کعبه بودند.

تاجران قریش به یمن رفته بودند، در یک شب، سرما شدید شد، آنان به
 کلیسای ابرهه پناه بردند و آتشی روشن کردند تا خود را گرم کنند. صبح آنان
 فراموش کردند آتش را خاموش کنند و کلیسا را ترک کردند، باد وزید و آتش
 همه جا را فرا گرفت و کلیسا در آتش سوخت.

وقتی ابرهه از این ماجرا باخبر شد، فکر کرد که قبیله قریش از روی عمد این کار را کرده‌اند، پس تصمیم گرفت به مکه حمله کند و کعبه را ویران نماید. ابرهه سپاه بزرگی فراهم ساخت و همراه با فیل‌های بزرگ به سوی مکه حرکت کرد. خبر به قریش رسید، آنان در فکر بودند چه کنند، ابرهه برای آنان پیام فرستاد: «من برای جنگ با شما نیامده‌ام، من فقط آمده‌ام کعبه را ویران کنم، اگر شما دست به شمشیر نبرید، نیازی به ریختن خون شما ندارم». عبدالْمُطَّلِب پدر بزرگ محمد ﷺ بود، او در آن زمان، یکی از بزرگان قریش بود او به فرستاده ابرهه چنین گفت: «ما توانایی جنگ با سپاه تو را نداریم و کعبه را صاحب آن حفظ می‌کند».

سپاه ابرهه به سوی مکه می‌آمد، عبدالْمُطَّلِب فرمان داد تا مردم مکه به کوه‌های اطراف پناه ببرند، او خودش کنار کعبه آمد و دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا! هر کسی از خانه خود دفاع می‌کند، تو هم از خانه‌ات دفاع کن». بعد از آن از کعبه دور شد.

ابرهه سوار بر فیل بزرگی شده بود و به پیش می‌آمد، او خوشحال بود که هیچ کس از مردم مکه به جنگ او نیامده‌اند و بدون خونریزی می‌تواند به خواسته خود برسد، سپاه او راه زیادی تا کعبه نداشت که ناگهان هزاران پرنده در آسمان آشکار شدند، آن پرندگان همانند پرستو بودند و هر کدام سه سنگریزه همراه خود داشتند، یکی به منقار و دوتا به انگشتان پا.

سنگریزه‌هایی که عادی نبودند، در آنان چیزی از اعجاز و قدرت خدا پنهان بود. آن پرندگان سنگریزه‌ها را بر سر سپاه ابرهه انداختند، آن سنگریزه‌ها سر آنان را می‌شکافت و آنان را می‌کشت. وحشت عجیبی آنان را فرا گرفت و سپاه پا به فرار گذاشتند، گروه بیشماری از آنان کشته شدند، یکی از آن

سنگریزه‌ها به ابرهه اصابت کرد و او به سختی مجروح شد، او را به یمن بازگرداندند و بعد از مدّتی مرگ او فرا رسید.
این‌گونه بود که خدا اصحاب فیل که بزرگ‌ترین سپاه آن روزگار بود را با پرندگانی کوچک و سنگریزه‌هایی نابود کرد.

سوره «فیل» به پایان رسید، پس از آن سوره «قریش» است.
نکته‌ای را باید در اینجا بنویسم: نمازگزار باید در نماز، بعد از سوره حمد، یک سوره کامل قرآن را بخواند. اگر نمازگزاری در نماز خود، سوره فیل را خواند، باید حتماً بعد از آن سوره قریش را هم بخواند، زیرا این دو سوره، پیوند بسیار عمیقی با هم دارند.

سوره قُریش

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۶ قرآن می‌باشد.
«قُریش» یکی از بزرگ‌ترین قبیله‌های عرب بود، خدا در این سوره به
نعمت‌هایی که خدا به قریش داده بود، اشاره می‌کند. این سوره را به نام
«ایلاف» هم می‌خوانند.

قُریش: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِإِيلَافِ قُریشٍ (۱)

إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳)

الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

قُریش بزرگ‌ترین قبیله شهر مکه بود و ریاست آن شهر را به عهده داشت،
آنان خود را از نسل ابراهیم علیه السلام می‌دانستند و همواره به کعبه افتخار می‌کردند،
اما بُت‌پرستی را در پیش گرفته بودند و در مقابل بُت‌ها سجده می‌کردند.
وقتی محمّد صلی الله علیه و آله به پیامبری رسید، تلاش کرد در ابتدا قریش را به اسلام
دعوت کند، زیرا چشم مردم به دهان آنان بود، آنان خواص و برگزیدگان
جامعه بودند و اگر آنان ایمان می‌آوردند، مردم نیز به راحتی ایمان می‌آوردند.

اگر محمد ﷺ موفق می‌شد خواص مکه را به سوی خود جذب کند، راه او بسیار آسان می‌شد.

محمد ﷺ آنان را به یکتاپرستی فرا خواند و از آنان خواست تا از بُت‌پرستی دست بردارند، اما آنان منافع خود را در بُت‌پرستی مردم می‌دیدند. پول، ثروت و ریاست آن‌ها در گرو بُت‌پرستی مردم بود، آنان مردم را از شنیدن سخن محمد ﷺ باز می‌داشتند و با او دشمنی می‌کردند.

محمد ﷺ بارها با آنان چنین سخن گفت: «چرا قطعه سنگ‌های بی‌جان را می‌پرستید؟ مگر این بُت‌ها چه چیزی را آفریده‌اند تا شایسته پرستش باشند؟».

افسوس که خواص مکه با محمد ﷺ دشمنی کردند و بیشتر مردم هم از آنان پیروی کردند، زیرا خیال می‌کردند که قریش، خیر و صلاح آنان را بهتر می‌داند.

تو به قریش دو نعمت بزرگ داده بودی، این سوره را نازل می‌کنی و از آن دو نعمت سخن می‌گویی تا شاید آنان از خواب غفلت بیدار شوند. این سخن توست:

من نعمت‌های فراوانی به قریش داده‌ام و آنان باید شکر مرا به جا آورند و مرا بپرستند، اگر آنان نعمت‌های مرا فراموش کردند، پس باید به خاطر الفت آنان به مکه و الفت آنان به سفر تابستانی و زمستانی، مرا عبادت کنند.

آنان باید به خاطر این دو نعمت، شکر مرا به جا آورند، من صاحب کعبه هستم و آنان را از گرسنگی نجات دادم و از ترس و ناامنی ایمن ساختم. (۱۱۷)

اکنون وقت آن است که دربارهٔ این دو نعمتی که در اینجا ذکر شده است، توضیح بدهم:

✽ نعمت اوّل

خدا مقدر کرده بود که آخرین پیامبرش از کنار کعبه ظهور کند، محمد ﷺ اهل مکه و از قریش بود، برای این که چنین اتفاقی روی دهد، باید قریش، نسل در نسل در شهر مکه زندگی می کردند تا زمان تولد محمد ﷺ فرا رسد. مکه، آب و هوای گرمی دارد و هیچ گیاهی در آنجا روییده نمی شود، آن سرزمین سراسر کوه و صخره است. سرزمین بی آب و گرم و کوهستانی! شاید عده ای خیال کنند هر جا کوهستان است، هوا خنک است، اما همیشه چنین نیست، سرزمین مکه هم کوهستان است و هم هوای گرم دارد. وقتی من در سال ۱۳۸۲ شمسی به مکه رفتم، در آنجا درختان متعددی دیدم، بعداً فهمیدم که خاک آن درختان را از سرزمین دیگری آورده اند و با امکانات امروزی به آنان آب رسانی می کنند.

چه چیز می توانست باعث شود عده ای آنجا را برای زندگی انتخاب کنند؟ علت آن یک چیز بود: عشق و الفتی که خدا در قلب آن مردم نسبت به کعبه قرار داده بود. آنان کعبه را دوست داشتند و به سرزمین مکه الفت داشتند. این کار خدا بود.

وقتی ابرهه تصمیم گرفت کعبه را خراب کند، خدا آن سپاه بزرگ را نابود کرد، این امر سبب شد تا اعتقاد مردم به کعبه بیشتر شود. درست است که آنان بُت پرست بودند اما کعبه را هم دوست داشتند. آنان دچار انحرافات زیادی شده بودند و بُت ها را شریک خدا می دانستند اما به خدا به عنوان صاحب کعبه اعتقاد داشتند.

* نعمت دوم

در شهر مکه هیچ درختی نمی‌روید، آنان برای این که بتوانند در آنجا زندگی کنند تصمیم گرفتند به تجارت پردازند، در فصل تابستان که هوا گرم بود به سمت شمال (شام) می‌رفتند و در زمستان به سمت جنوب (یمن) می‌رفتند. خدا در میان آنان الفت و دوستی ایجاد کرده بود و آنان این سفرها را مدیریت می‌کردند و به سود خوبی دست می‌یافتند، آنان جنس‌هایی را از شام می‌خریدند و به یمن می‌بردند، سپس از یمن جنس‌هایی را می‌خریدند و به شام می‌بردند. در واقع آنان، پل ارتباطی بین شمال و جنوب جهان آن روز بودند.

در هر سفر، تعداد زیادی از آنان به شام یا یمن می‌رفتند و شهر مکه از مردان خالی می‌شد، خدا به شهر مکه امنیت داده بود، بعد از ماجرای هلاکت سپاه ابرهه، هیچ کس جرأت نمی‌کرد به مکه حمله کند، قریش بدون آن که ترسی داشته باشند، زنان و فرزندان خود را در مکه می‌گذاشتند و با خیالی راحت به این دو سفر تجاری می‌رفتند. گاهی سفر به شام چند ماه طول می‌کشید.

خدا این دو نعمت را به قریش داد، در این سوره این دو نعمت را برای قریش یادآوری می‌کند، شاید آنان ایمان آورند.

این سوره دو پیام مهم برای همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها دارد:

پیام اوّل: برای این که مردم را به یکتاپرستی دعوت کنیم، بهتر است از نعمت‌هایی که خدا به آنان داده است، یاد کنیم و این‌گونه آنان را به فکر واداریم.

پیام دوم: برای تغییر در یک جامعه، باید روی خواص و نخبگان آن جامعه

سرمایه‌گذاری کرد، زیرا مردم از نخبگان خود پیروی می‌کنند. خدا از محمد ﷺ خواست تا قریش را به اسلام فرا خواند.

ذکر این نکته هم لازم است: پدر بزرگ محمد ﷺ، عبد المطلب نام داشت، او ریاست شهر مکه را به عهده داشت و مردی یکتاپرست بود. وقتی محمد ﷺ به هشت سالگی رسید، عبد المطلب از دنیا رفت و ریاست شهر به ابوسفیان و همفکران او رسید و بیشتر بزرگان شهر مکه با محمد دشمنی کردند، البته شخصیت بزرگواری همچون ابوطالب که عموی پیامبر بود، همواره از پیامبر حمایت می‌کرد و به او ایمان آورده بود، اما او یک نفر بود، این سخن از اکثریت بزرگان شهر مکه است.

آری، بیشتر بزرگان شهر مکه، سخن پیامبر را نپذیرفتند و با او دشمنی کردند و سرانجام پیامبر مجبور شد شهر مکه را ترک کند و به مدینه برود.

در مدینه چه اتفاقی افتاد؟

خواص و نخبگان مدینه به پیامبر ایمان آوردند و از او دعوت کردند تا به شهر آنان بیاید، وقتی نخبگان ایمان آوردند، مردم گروه گروه مسلمان شدند. این راز موفقیت پیامبر در مدینه بود.

نخبگان جامعه نقش بسیار زیادی در سعادت یا بدبختی جامعه دارند و باید به نقش آنان توجه نمود.

سوره ماعون

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۷ قرآن می باشد.
در زبان عربی به زکات و صدقه دادن، «ماعون» می گویند، در آیه آخر این
سوره به این نکته اشاره شده است: «وای بر کسانی که زکات را پرداخت
نمی کنند و به نیازمندان کمک نمی کنند!» و برای همین این سوره را به
این نام خوانده اند.

ماعون: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ
بِالدِّينِ (۱) فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ (۲) وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ
الْمُسْكِينِ (۳)

در قرآن بارها از قیامت سخن گفته ای و همواره از انسان ها خواسته ای تا به
قیامت ایمان بیاورند، هر کس قرآن را بخواند با خود می گوید: «این همه تأکید
برای قیامت برای چیست؟».

اکنون می خواهی در این سوره جواب این سؤال را بدهی، ایمان به قیامت
سبب می شود تا انسان راه خوبی ها را در پیش گیرد، شیفته دنیا نشود، قلبش

مهربان شود، دیگر انسان‌ها را دوست بدارد، فطرت او از بین نرود. ولی کسی که به قیامت باور ندارد، تصوّر می‌کند که بیهوده خلق شده است و هیچ حساب و کتابی در کار نیست. او به جمع کردن ثروت رو می‌آورد و شیفته دنیا می‌شود. قلبش از احساسات و عواطف تهی می‌گردد و نور فطرت در او خاموش می‌شود و به نیازمندان کمک نمی‌کند. او روز به روز از انسانیت فاصله می‌گیرد.

اکنون درباره چنین انسانی با محمد ﷺ سخن می‌گوییم: «ای محمد! آیا کسی که روز قیامت را انکار می‌کند، دیدی؟ او همان شخصی است که یتیمان را می‌آزارد و آنان را با خشونت از خود می‌راند و دیگران را به اطعام فقیران، تشویق نمی‌کند».

آری، چنین انسانی گرفتار بخل می‌شود و به یتیمان کمک نمی‌کند و از روی همان بخلی که دارد نه خود به نیازمندان غذایی می‌دهد و نه دیگران را به این کار تشویق می‌کند.

او فقیران را به حال خود وامی‌گذارد تا بر اثر گرسنگی از پای درآیند، چنین کسی شایسته عذاب است و تو در روز قیامت او را به آتش جهنّم گرفتار خواهی ساخت. در آن روز، ثروت او به هیچ کار او نمی‌آید، تو فرمان می‌دهی تا فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن او بیندازند و او را با صورت بر روی زمین بکشانند و به سوی جهنّم ببرند.

وقتی او آتش سوزان جهنّم را می‌بیند، هراسان می‌شود و صدای ناله‌اش بلند می‌شود، آن وقت است که تو به او می‌گویی: «این همان جهنمی است که آن را دروغ می‌پنداشتی!».

ماعون: آیه ۷ - ۴

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ

سَاهَوْنَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ (۶) وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)

سخن از کافرانی به میان آمد که به قیامت ایمان ندارند و قرآن را دروغ می‌پندارند و بهشت و جهنم را هم باور ندارند، اکنون می‌خواهی از کسانی که کافر نیستند ولی ایمان واقعی ندارند سخن بگویی، آنان با زبان به یگانگی تو ایمان آورده‌اند، اما نور ایمان در قلب‌های آنان وارد نشده است.

تو درباره آنان چنین سخن می‌گویی: «وای بر نمازگزارانی که از نماز خویش غافل‌اند، همان کسانی که ریا و خودنمایی می‌کنند و از کمک به دیگران دریغ می‌ورزند و زکات نمی‌دهند» (۱۱۸)

کسانی که ایمان به قلب آنان وارد نشده است سه نشانه «غفلت از نماز، ریاکاری و ندادن زکات» را دارند.

مناسب می‌بینم درباره این سه نشانه، قدری توضیح دهم:

* نشانه اول: غفلت از نماز

نماز، معراج مؤمن است، وقتی مؤمنی نماز را با آداب آن می‌خواند به تو نزدیک می‌شود و از لطف و مهربانی تو بهره‌مند می‌گردد.

کسانی که ایمان واقعی ندارند از نماز غفلت می‌کنند، نماز را به تأخیر می‌اندازند و بدون عذر، آن را در آخر وقت می‌خوانند. (۱۱۹)

قرآن می‌گوید: «کسانی که از نماز غافل هستند»، قرآن نمی‌گوید: «وای بر کسانی که در نماز غافل هستند».

تفاوت این دو چیست؟

«غفلت در نماز» یعنی این که مؤمن نماز را اوّل وقت می خواند، اما در نماز، حضور قلب ندارد، او نماز را سر وقت آن خوانده است. قرآن چنین کسی را نفرین نمی کند، هر چند نماز او، نماز کاملی نبوده است.

«غفلت از نماز» یعنی این که شخص در اصل نماز غفلت می کند، نماز را فراموش می کند، آن را بدون عذر، در آخر وقت می خواند. قرآن درباره چنین کسی سخن می گوید و فریاد بر می آورد: «وای بر کسانی که از نماز غافل اند».

* نشانه دوم: ریاکاری

ریا آن است که انسان کاری را برای خودنمایی انجام دهد، مثلاً اگر به دیگران کمک می کند، به دنبال تعریف و تمجید مردم است.

در اینجا سخنی از پیامبر را درباره ریاکاران می نویسم: وقتی فرشتگان اعمال انسان ریاکاری را به آسمان می برند، خدا به آنها می گوید: «ای فرشتگان! شما مأمور نوشتن اعمال بنده من بودید و همه کارهای او را ثبت کردید اما من از قلب او آگاهی دارم، او این کارها را برای من انجام نداده است، قصد او از همه این کارها، ریا و خودنمایی بوده است، برای همین لعنت من بر او باد».

همه فرشتگان که این سخن خدا را می شنوند، چنین می گویند: «اکنون که قصد او ریا و خودنمایی بوده است پس لعنت ما هم بر او باد».

به راستی چرا خدا ریاکار را لعنت می کند؟

وقتی جامعه ای دچار آفت ریا می شود، خطر بزرگی معنویت را تهدید می کند. در آن جامعه، دین و معنویت ابزار دنیاپرستی می شود، ریاکاران، دزدان راه معنویت می شوند. (۱۲۰)

ریاکاران برای رسیدن به ریاست چند روزه دنیا و دستیابی به پست و مقام، با نام دین، دگان باز می کنند و جوانان را فریب می دهند. جوانانی که با عشق

مقدّسی، سرمایه جوانی خود را به پای این شیّادان می‌ریزند و بعد از گذشت مدّتی که می‌فهمند سر آن‌ها کلاه رفته است از دین و معنویّت بیزار می‌شوند. آری، سزای کسی که ریا کند چیزی جز آتش نیست. ریاکار به نام دین، دنیا را می‌خواهد، جامعه‌ای که دینداران آن ریاکارند، در آتشِ نفرت از دین، خواهد سوخت.

نشانه سوم: ندادن زکات

خدا به مسلمانان فرمان داده است تا به دیگران انفاق کنند و زکات پرداخت کنند و نیازمندان را فراموش نکنند. مؤمنان واقعی زکات را با اشتیاق پرداخت می‌کنند، اما کسانی که ایمان واقعی نیاورده‌اند از کمک به دیگران دریغ می‌ورزند.

این نکته را در اینجا ذکر می‌کنم: این سوره در مکه نازل شده است. زکاتی که بر مسلمانان همچون نماز واجب است زمانی نازل شد که پیامبر به مدینه هجرت کرده بود، منظور زکات در اینجا، صدقه‌های مستحبی است که در سوره‌هایی که در مکه نازل شده است به آن اشاره شده است.

اکنون که این سه نشانه ذکر شد، هر کس که این نشانه‌ها را دارد، باید از خدا بخواهد که خدا نور ایمان را در قلب او قرار دهد.

خوشا به حال کسی که نماز را در اوّل وقت می‌خواند و از ریا و خودبینی پرهیز می‌کند و به نیازمندان کمک می‌کند، چنین کسی نور ایمان به قلب او وارد شده است و او مؤمن واقعی است.

سوره کوثر

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۸ قرآن می‌باشد.
«کوثر» به معنای «خیر زیاد» است، خدا در این سوره به پیامبر وعده می‌دهد که به او خیر زیاد عطا کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده‌اند.

کوثر: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱)

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

محمد ﷺ با خدیجه ﷺ ازدواج کرده بود، اولین پسر آنان «قاسم» بود، قاسم در همان کودکی از دنیا رفت. محمد ﷺ به پیامبری مبعوث شد، خدا به او پسر دیگری به نام «عبدالله» داد. عبدالله بیش از شش ماه زنده نماند، مرگ او برای محمد ﷺ بسیار سخت بود، اما او در این مصیبت صبر نمود.
بزرگان مکه با محمد ﷺ دشمنی می‌کردند، آنان خوشحال بودند که او پسری ندارد و با خود می‌گفتند: «وقتی محمد از دنیا برود، دین و آیین او هم از بین می‌رود، زیرا او پسر ندارد که نام او را زنده نگاه دارد».

روزی «عاص» که یکی از بُت پرستان بود، مُحَمَّد ﷺ را دید، مُحَمَّد ﷺ مدتی با او سخن گفت، شاید او اسلام را بپذیرد و رستگار شود. وقتی عاص از نزد مُحَمَّد ﷺ جدا شد نزد بزرگان مکه رفت. بزرگان مکه به او گفتند:

— چرا دیر کردی؟ با چه کسی سخن می گفتی؟

— من با آن مرد اَبتر سخن می گفتم.

— منظور تو این است که با مُحَمَّد ﷺ سخن می گفتی؟

— آری. او اَبتر است.

در زبان عربی به کسی «اَبتر» می گفتند که هیچ فرزندی نداشت. این واژه در اصل به معنای «قطع شده» می باشد، کسی که نسل او قطع شده است. اینجا بود که جبرئیل نزد مُحَمَّد ﷺ آمد و این سوره را بر او نازل کرد:

ای مُحَمَّد! من به تو کوثر عطا می کنم،

پس نماز شکر به جا آور و در راه من، شتری قربانی کن!

بدان این دشمن توست که بدون نسل است. (۱۲۱)

در این سوره خدا به پیامبر وعده می دهد که به او «کوثر» عطا می کند.

معنای «کوثر» چیست؟

خیر زیاد. برکت فراوان.

کوثری که خدا به پیامبر می دهد، چیست؟

در دنیا خدا به پیامبر دختری به نام فاطمه ﷺ می دهد، فاطمه ﷺ همان کوثر پیامبر در دنیا می باشد. نسل پیامبر از فاطمه ﷺ زیاد می شود، نسلی که نه تنها از جهت تعداد همواره در حال زیاد شدن هستند، بلکه از این نسل، امامان

معصوم به دنیا آمدند و دین اسلام را حفظ نمودند. با آن که دشمنان، تعداد زیادی از نسل پیامبر را به شهادت رساندند، اما تعداد آنان در همه جهان اسلام زیاد است. هر کجا که برویم «سادات» یا کسانی را که از نسل پیامبر هستند، مشاهده می‌کنیم. این همان برکت فراوان است که خدا به پیامبر داده است.

از طرف دیگر، نسل دشمنان پیامبر، قطع شد و از آنان، هیچ نامی باقی نماند. این وعده خدا بود که نسل آنان قطع شود. البته خدا در روز قیامت، حوض آب گوارایی را به پیامبر می‌دهد که به آن حوض کوثر می‌گویند، در آن روز، تشنگی بیداد می‌کند، مؤمنان از آن حوض سیراب می‌شوند.

همچنین وقتی که حسابرسی همه انسان‌ها تمام شد و مؤمنان به بهشت رفتند، خدا نهری به پیامبر عطا می‌کند، نام آن نهر، کوثر است.

در واقع خدا سه کوثر به پیامبر داده است:

۱ - در دنیا فاطمه علیها السلام را به محمد صلی الله علیه و آله عطا کرد و نسل پیامبر فقط از طریق فاطمه علیها السلام زیاد شد.

۲ - در صحرای قیامت، حوض کوثر به پیامبر می‌دهد.

۳ - در بهشت، نهر کوثر به پیامبر می‌دهد.

بزرگان مکه خوشحال بودند که محمد صلی الله علیه و آله پسری ندارد و با خود می‌گفتند: «وقتی محمد از دنیا برود، دین و آیین او هم از بین می‌رود»، خدا به محمد صلی الله علیه و آله وعده داد که به او فاطمه علیها السلام را عطا می‌کند، دختری که سبب می‌شود نام محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت، زنده بماند.

فاطمه ﷺ همان کوثری است که پیامبر هرگاه مشتاق بهشت می شد، او را می بوسید. چه رازی در میان بود؟ خلقت فاطمه ﷺ چگونه بود؟

باید از ماجرای شب معراج بنویسم:

شبى که پیامبر به آسمان ها رفت... آن شب، پیامبر وارد بهشت شد، بوى خوشى، بهشت را فرا گرفته بود، آن بوى خوش از چه بود که بر عطر بهشت، غلبه پیدا کرده بود؟

پیامبر از جبرئیل سؤال کرد:

— این عطر خوش از چیست؟

— این بوى سیب است. سیصد هزار سال پیش، خدا سیبى را آفرید. از آن زمان تاکنون این سؤال برای ما بدون جواب مانده که خدا این سیب را برای چه آفریده است؟

لحظاتی گذشت، گروهی از فرشتگان نزد پیامبر آمدند، آنان همراه خود همان سیب را آورده بودند.

آنان به پیامبر گفتند: «ای محمد! خداوند این سیب را برای شما فرستاده است». (۱۲۲)

پیامبر مهمان خدا بود و خدا می خواست از پیامبرش این گونه پذیرایی کند. پیامبر آن سیب را خورد... پیامبر به زمین و به خانه اش بازگشت، همسرش خدیجه ﷺ در انتظار او بود.

نزدیک به یک سال گذشت، فاطمه ﷺ به دنیا آمد.

فاطمه ﷺ بوی بهشت می داد، بوی سیب سرخ بهشتی! (۱۲۳)

در آن روزگار، گروهی از مردم، دختران خود را زنده به گور می کردند و دختر را مایه ننگ خود می دانستند، اما پیامبر دخترش را می بوسید و می بوید

و می فرمود: «هر وقت مشتاق بهشت می شوم، فاطمه ام را می بوسم». آری، فاطمه علیها السلام، کوثر پیامبر بود.

این سخن پیامبر است: «خدا با خوشحالی فاطمه، خوشحال می شود و با غضب فاطمه، غضبناک می شود». (۱۲۴)

اکنون می خواهیم درباره حوض کوثر مطلبی بنویسم:
روز قیامت فرا می رسد، همه انسان ها سر از خاک برمی دارند، کوه ها متلاشی شده اند و آسمان شکافته شده است.

چه غوغایی بر پا شده است!
همه جا را ترس و اضطراب فرا گرفته است!
همه مردم در صحرای قیامت جمع شده اند و تشنگی بر همه غلبه کرده است. گرمای شدید به گونه ای است که نفس کشیدن بر همه سخت شده است.

هر کسی با خود فکر می کند که سرانجام من چه خواهد شد؟
آیا خواهم توانست به سلامت از پل صراط عبور کنم؟
مردم دیگر خسته شده اند، پس خدا کی می خواهد حسابرسی را شروع کند؟
صدایی به گوش همه می رسد.

فرشته ای چنین می گوید: «پیامبر مهربانی ها؛ محمد کجاست؟»
محمد صلی الله علیه و آله جلو می رود و خود را به حوض کوثر می رساند. پس از آن، این صدا در همه صحرای محشر می پیچد: «علی کجاست؟».

علی علیه السلام هم به سوی حوض کوثر می رود و کنار پیامبر می ایستد.
تشنگی بر همه غلبه کرده است، همه به سمت حوض کوثر هجوم می برند،

اما هر کسی نمی تواند از حوض کوثر بنوشد، این آب گوارا مخصوص بندگان خوب خدا می باشد، فرشتگانی در آنجا ایستاده اند، آنان نمی گذارند گناهکاران به حوض کوثر برسند.

عده ای از شیعیان برای نوشیدن آب به سوی حوض کوثر می آیند، فرشتگان آنها را بر می گردانند، آنان شیعیان گناهکار هستند.

محمد ﷺ این منظره را می بیند، او شیعیان علی ﷺ را می شناسد و می بیند که چگونه در آتش تشنگی می سوزند.

اشک در چشمان محمد ﷺ حلقه می زند و دست به دعا بر می دارد و می گوید: «بارخدا یا! شیعیان علی را می بینم که نمی توانند کنار حوض کوثر بیایند».

آیا خدا دوست دارد اشک چشمان محمد ﷺ را ببیند؟
هرگز!

خدا فرشته ای را می فرستد تا پیام او را به پیامبر ﷺ برساند.

آن پیام چیست؟

پیام خدا این است: «ای محمد! به خاطر تو اجازه می دهم تا شیعیان گناهکار از حوض کوثر بنوشند».

پیامبر خوشحال می شود، شیعیان گروه گروه در حالی که اشک شوق به چشم دارند به سوی حوض کوثر می آیند و از دستان پیامبر و علی ﷺ سیراب می شوند. (۱۲۵)

سوره کافرون

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۹ قرآن می باشد.
در این سوره، خدا به پیامبر فرمان می دهد تا از بُت و بُت پرستی بیزاری
بجوید و به دین کافران توجه نکند، برای همین این سوره را به این نام
خوانده اند.

کافرون: آیه ۶ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ يَا أَيُّهَا
الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳)
وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ
وَلِيَ دِينِ (۶)

بُت پرستان بُت های زیادی داشتند و آن بُت ها را دختران تو می دانستند و در
مقابل آنان به سجده می افتادند، آنان در اطراف کعبه بُت های زیادی قرار داده
بودند.

بت هُبل !

مهم ترین بُت شهر مکه !

این بُت به شکل انسان بود که از «یا قوت سرخ» درست شده بود، آنان آن بُت را بر بالای کعبه قرار داده بودند و فریاد برمی آوردند: «ای هبل! سربلند و سرافراز باشی» (۱۲۶).

بزرگان مکه از بُت پرستی دفاع می کردند و به مردم می گفتند: «محمد گمراه است، مواظب باشید فریب او را نخورید، او می خواهد شما را از دین پدرانتان جدا کند».

چرا آنان چنین رفتار می کردند؟

منافع آنان در بُت پرستی و جهالت مردم بود!

در آن روزگار، مردم اموال خود را نذر بُت ها می کردند، هر چه نذر بُت ها می شد به بزرگان مکه می رسید، زیرا آنان خود را به عنوان خادمان بُت ها به مردم معرفی کرده بودند!

عجیب بود، بزرگان مکه مردم را تشویق می کردند تا فرزندان خود را برای بت ها قربانی کنند، هدف آنان از این کار این بود که اعتبار و ارزش بُت ها در میان آن مردم نادان، زیاد و زیاده تر شود، کسی که فرزند خود را برای یک بُت قربانی می کند، دیگر چگونه می تواند دست از پرستش آن بُت بردارد؟

بزرگان مکه با این کار، حکومت و اقتدار خود را بر آن مردم بیچاره استوار می کردند. آنان با سخنان خود، کاری می کردند که قربانی کردن فرزند برای مردم، کاری زیبا جلوه کند.

نتیجه این خرافات این بود که مردم از دین آسمانی و حقیقی جدا شدند و گرفتار خرافات شدند.

سه دختر زیبای خدا!

این خرافه‌ای بود که بُت پرستان به آن باور داشتند.
«لات»، «مَنات» و «عُزّی».

سه دختر خدا.

بُت پرستان این بُت‌های سه‌گانه را دختران خدا می‌دانستند.

درباره این سه بیشتر مطالعه می‌کنم و به نکات جالبی می‌رسم:

۱ - عُزّی: این بت، عزیزترین بُت آن سرزمین بود، بین راه مکه و عراق معبدی بزرگ برای این بُت ساخته بودند. در آنجا قربانگاه بزرگی وجود داشت که شتران زیادی در آن قربانی می‌شدند. این بت، سنگی صاف و سیاه بود. آن مردم به داشتن عُزّی، افتخار می‌کردند، زیرا او در سرزمین آن‌ها منزل کرده بود. (۱۲۷)

۲ - لات: این بُت نزدیک شهر «طائف» قرار داشت، سنگی چهارگوش و بزرگ که مردم برایش قربانی می‌کردند و به او تقرب می‌جستند. این بت، بازارش خیلی داغ بود و عده زیادی با لباس احرام به زیارتش می‌رفتند، هیچ کس نمی‌توانست با لباس معمولی به زیارت او برود. (۱۲۸)

۳ - مَنات: این بُت در کنار دریای سرخ بین مکه و یثرب بود، مردم می‌گفتند: «مَنات، بزرگ‌ترین دختر خداست». آنان گروه گروه برای زیارت این بُت می‌رفتند و برای او قربانی زیادی می‌کردند. (۱۲۹)

مردم بارها این دعا را می‌خواندند: «قسم به لات، عُزّی و مَنات که آن‌ها سه دختر زیبای خدا هستند و ما به شفاعت آن‌ها امید داریم». (۱۳۰)

به راستی که چقدر آنان نادان بودند!

تو خدایی هستی که بر همه جهان تسلط داری و از همه رفتارها و گفتارها باخبری، چگونه می‌شود که شریکی داشته باشی؟

انسان سخن می‌گوید، راه می‌رود، دختر او هم می‌تواند سخن بگوید و راه برود، این قانون است. اگر واقعاً این بُت‌ها دختران تو هستند، باید بعضی از صفات تو را داشته باشند. این صفات توست: «خالق، رازق، دانا، شنوا...». اگر این بُت‌ها، دختران تو هستند، چرا هیچ صفتی از این صفات را ندارند؟ چرا مردم فکر نمی‌کردند؟ چگونه ممکن است این سنگ‌ها، دختران تو باشند؟

تو محمد ﷺ را فرستادی تا مردم را از خواب غفلت بیدار کند تا دین اسلام را بپذیرند و یکتاپرست شوند، اما آنان سخن او را قبول نکردند و دوست داشتند در تاریکی آن خرافات بمانند.

بزرگان مکه با محمد ﷺ دشمنی زیادی نمودند و او را دروغگو و جادوگر خواندند و پیروانش را شکنجه‌های سختی نمودند. آنان به محمد ﷺ سنگ پرتاب کردند و بر سرش خاکستر ریختند، اما محمد ﷺ راه خود را ادامه داد. در ابتدا تعداد پیروان محمد ﷺ بسیار کم بود، اما با گذشت زمان کم‌کم پیروان او زیاد شدند، بزرگان مکه که منافع خود را در بُت‌پرستی می‌دیدند، نگران شدند، آنان نزد محمد ﷺ آمدند و گفتند:

— آیا تو دوست داری ما به دین تو ایمان بیاوریم؟

— آری، من همواره مشتاق سعادت شما بوده‌ام.

— ای محمد! ما پیشنهاد خوبی برای تو داریم.

— چه پیشنهادی؟

— یک سال تو بُت‌های ما را عبادت کن، سال بعد ما خدای تو را عبادت

می‌کنیم. اگر دین تو از دین ما بهتر باشد، ما آن را ادامه می‌دهیم.

— به خدا پناه می‌برم از این که بخواهم بُت‌های شما را شریک خدا قرار بدهم.

— ای محمد! به پیشنهاد ما فکر کن! این پیمان بین ما و تو خواهد بود و سال‌های سال باقی خواهد ماند، یک سال پرستش بُت‌ها و سال بعد از آن، پرستش خدای تو! به نفع توست که این پیشنهاد را قبول کنی. آری، بزرگان مکه که فهمیده بودند دیگر سیاست شکنجه و آزار، فایده‌ای ندارد، می‌خواستند این‌گونه دین محمد ﷺ را منحرف کنند، اگر محمد ﷺ اصل بُت‌پرستی را قبول می‌کرد، آنان به هدف خود می‌رسیدند، هدف آنان، نذرهایی بود که مردم برای بُت‌ها می‌کردند، اگر محمد ﷺ این پیشنهاد را قبول می‌کرد، آنان در همان سالی که مخصوص پرستش بُت‌ها بود به اندازه سال بعد از آن، پول و ثروت جمع می‌کردند، برای آنان ساختن یک قانون جدید کاری نداشت، مثلاً به مردم می‌گفتند: «شما باید نذر سال آینده را هم امسال بدهید تا بُت‌ها از شما راضی باشند و برکت به زندگی شما بیاید و باران نازل شود».

این بزرگان مکه راه کفر را برگزیده بودند، آنان می‌دانستند که محمد ﷺ پیامبر توست، آنان معجزه قرآن را درک کرده بودند، اما با این حال، حق را انکار می‌کردند، آنان کافران واقعی بودند.

اکنون تو این سوره را نازل می‌کنی و از محمد ﷺ می‌خواهی تا با کافران چنین بگوید:

ای کافران! من بُت‌های شما را نمی‌پرستم.
شما نیز خدای مرا نمی‌پرستید.

من بُت‌های شما را نمی‌پرستم.

شما نیز خدای مرا نمی‌پرستید.

دین شما برای خودتان باشد و دین من هم برای خود من!

مناسب است در اینجا سه نکته را بنویسم:

*نکتهٔ اوّل:

در این سوره تکرار وجود دارد، جملهٔ «من بُت‌های شما را نمی‌پرستم» دو بار ذکر شده است.

جملهٔ «شما نیز خدای مرا نمی‌پرستید»، دو بار ذکر شده است.

این برای اهمیت و تأکید بیشتر است، خدا با این سخن ثابت کرد که بین راه محمد ﷺ و راه بُت‌پرستان، جدایی کامل وجود دارد و محمد ﷺ هرگز بر سر مسألهٔ بُت‌پرستی، مصالحه نخواهد کرد. مبارزهٔ محمد ﷺ با بُت‌پرستی ادامه خواهد داشت تا آنجا که او با دست خودش بُت‌ها را نابود کند. این وعدهٔ خدا بود و خدا به وعده‌اش وفا می‌کند.

وقتی محمد ﷺ این سوره را برای کافران خواند، آنان فهمیدند که محمد ﷺ اهل سازش در برابر بُت‌پرستی نیست، این‌گونه بود که همهٔ آنان ناامید شدند.

*نکتهٔ دوم

در این سوره پیش‌بینی شده است که کافران هرگز مسلمان نخواهند شد، وقتی من تاریخ را می‌خوانم می‌بینم که در سال هشتم هجری وقتی محمد ﷺ مکه را فتح کرد، مردم گروه گروه به اسلام ایمان آوردند.

باید دقت کنم که کافران در این سوره، همان بزرگان مکه هستند که به محمد ﷺ آن پیشنهاد را دادند، افرادی مانند ابوجهل. آنان تا آخر هرگز ایمان

نیاوردند. ابوجهل در سال دوم سپاه بزرگی تشکیل داد و به جنگ محمد ﷺ رفت و جنگ روی داد و در آن جنگ کشته شد. گروهی که آن پیشنهاد را به محمد ﷺ دادند تا آخر عمر، مسلمان نشدند. در واقع مخاطب این سوره، خواص و برگزیدگان مکه بودند نه مردم عادی.

* نکته سوم

وقتی محمد ﷺ این سوره را برای بزرگان مکه خواند، آنان تصمیم گرفتند تا آزار و اذیت مسلمانان را زیاد و زیاده‌تر کنند، تاریخ هرگز مثل یاسر و همسرش (سمیه) را فراموش نمی‌کند. آن روزی که به سوی خانه یاسر هجوم بردند، او و همسرش را از خانه بیرون آوردند.

آفتاب سوزان مکه می‌تابید، یاسر و سمیه را در آفتاب خواباندند و سنگ‌های داغ را بر روی سینه آن‌ها قرار دادند. لب‌های آن‌ها از تشنگی خشک شده بود.

ابوجهل از آنان خواست تا دست از بُت‌پرستی بردارند، اما آنان در جواب گفتند: «لا إله إلا الله». اینجا بود که ابوجهل عصبانی شد، شمشیر خود را برداشت و آن را به سمت قلب سمیه نشانه گرفت. خون فواره زد و سمیه شهید شد. بعد از دقایقی آنان، یاسر را هم شهید کردند. (۱۳۱)

سوره نصر

این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۱۱۰ قرآن می باشد.
«نصر» به معنای «پیروزی» می باشد، خدا این سوره را به پیامبر نازل کرد
و به او وعده پیروزی داد و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

نصر: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ
وَالْفَتْحُ (۱) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲) فَسَبِّحْ
بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)

سال ششم هجری است. محمد ﷺ به مدینه هجرت کرده است، مسلمانان
زیادی در مدینه جمع شده اند. یکی از دشمنان سرسخت مسلمانان، یهودیانی
بودند که در سرزمین خیبر زندگی می کردند، آنان بارها با مسلمانان دشمنی
کرده بودند، پیامبر همراه با لشکر اسلام به سوی سرزمین خیبر رفت و آن
یهودیان تسلیم شدند. (۱۳۲)

اکنون محمد ﷺ به فکر آن است که مکه را از بُت و بُت پرستی پاک گرداند،
کافران مکه، هنوز بُت ها را می پرستند و نمی گذارند یکتاپرستان به زیارت

کعبه بروند، مسلمانان آرزو دارند دور کعبه که یادگار ابراهیم علیه السلام است، طواف کنند و نماز بخوانند.

اکنون به محمد صلی الله علیه و آله وعده ای بزرگ می دهی و با او چنین سخن می گویی: «ای محمد! وقتی که یاری من و روز پیروزی فرا رسید و تو دیدی که مردم، گروه گروه به دین من درمی آیند، پس به شکرانه آن، مرا حمد و تسبیح کن و از من طلب بخشش کن که من بسیار توبه پذیر می باشم».

روز پیروزی!

روزی که یاری تو فرا می رسد!

تو از فتح مکه، سخن می گویی!

سال ششم هجری است، محمد صلی الله علیه و آله باید فقط دو سال دیگر صبر کند...

سال هشتم فرا رسید، پیامبر با لشکر ده هزار نفری به سوی مکه حرکت کرد تا این شهر را از وجود بُت ها پاک گرداند.

پیامبر پیامی را برای مردم مکه فرستاد: «هر کس به کعبه پناه ببرد، در امان است، هر کس به خانه خود برود و در خانه اش را ببندد، در امان است».

لشکر اسلام به سوی مکه پیش می رفت، یکی از یاران پیامبر پرچمی را در دست گرفت و سوار بر اسب به سوی شهر رفت و فریاد برآورد: «امروز، روز انتقام است».

پیامبر از این ماجرا باخبر شد، او از علی رضی الله عنه خواست تا زود خود را به مکه برساند و پرچم را از او بگیرد و در شهر فریاد بزند: «امروز روز مهربانی است».

درست است که مردم این شهر به پیامبر بارها سنگ زدند، او را جادوگر و دیوانه خواندند و بر سرش خاکستر ریختند و یارانش را شکنجه کردند، اما او پیامبر مهربانی است، اگر آنان پشیمان شوند و از دشمنی با حق دست بردارند، او همه را می‌بخشد.

آری، امروز روز مهربانی است.

پیامبر وارد شهر مکه شد و کنار کعبه آمد، بُت‌ها را با عصای خویش به زمین افکند بعد از آن وارد کعبه شد، همه بُت‌های آنجا را هم واژگون ساخت. اکنون نوبت بُتی بزرگ بود که بر بالای بام کعبه ایستاده بود!

«هبل»!

بزرگ‌ترین و مهم‌ترین بُت شهر مکه!

این بُت به شکل انسان بود که از سنگ «یاقوت سرخ» درست شده بود. این بُت همان بُتی است که در جنگ «احد» مشرکان نام او را می‌بردند، آن جنگ در سال سوم هجری روی داد، مسلمانان ابتدا پیروز میدان بودند، اما در مرحله دوم جنگ شکست خوردند، آن روز وقتی ابوسفیان احساس پیروزی کرد فریاد برآورد: «ای هبل! سربلند و سرافراز باشی».

امروز روز سرنگونی این بُت است!

پیامبر بر بالای بام کعبه رفت، این بُت آن‌قدر بزرگ بود که پیامبر به تنهایی نمی‌توانست آن را سرنگون کند.

علی علیه السلام کجاست؟

او علی علیه السلام را صدا زد، علی علیه السلام به بالای بام کعبه آمد، پیامبر نشست و از علی علیه السلام خواست روی شانه‌های او قرار گیرد.

پیامبر از جا بلند شد، علی علیه السلام روی شانه‌های پیامبر ایستاد و بُت «هبل» را به

پایین انداخت، همان لحظه جبرئیل نازل شد و آیه ۸۱ سوره «اسرا» را برای پیامبر خواند: «ای محمد! بگو حق آمد و باطل نابود شد، همانا باطل سرانجام نابودشدنی است».

پیامبر با صدای بلند آن آیه را خواند، همه مردم نگاه کردند، هبل جلوی چشمشان قطعه قطعه شد.

روزگار بُت پرستی در این شهر به پایان رسید.

آیه آخر این سوره را می‌خوانم: «مرا حمد و تسبیح کن و از من طلب بخشش کن».

مناسب می‌بینم در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکته اول

انسان در هنگام پیروزی و موفقیت، نباید گرفتار غرور گردد. من در لحظه پیروزی باید در برابر تو فروتنی کنم، موفقیت را از تو بخواهم، اگر توفیق تو نبود، آن پیروزی هم نبود، من باید حمد و ستایش تو را به جا آورم و نماز شکر بخوانم.

* نکته دوم

خدا به پیامبر می‌گوید: «از من طلب بخشش کن!».

محمد ﷺ هرگز گناهی انجام نداده بود، این باور ما است، خدا به او مقام عصمت داده بود و او را از هر خطا و گناهی حفظ نموده بود، معلوم است که منظور از این سخن، این است که مسلمانان از خطای خویش، طلب بخشش کنند.

این شیوه خدا در بعضی از آیات قرآن است، این کار، اثر روانی زیادی در

روحیه مسلمانان دارد، وقتی خدا به پیامبر می‌گوید: «ای محمد! از من طلب بخشش نما!» مسلمانان حساب کار خودشان را می‌کنند و می‌فهمند که این مسأله بسیار مهمی است.

✽ نکته سوم

در روز فتح، مسلمانان باید از چه گناهی طلب بخشش کنند؟ وقتی مسلمانان زیر شکنجه کافران بودند، خدا به پیامبر وعده داد که یاری او فرا می‌رسد و روزی، همه شهر مکه مسلمان می‌شوند و بُت‌ها به دست پیامبر نابود می‌گردند.

پیامبر این سخن را به مسلمانان گفت، بعضی از آنان در دل خود، شک داشتند و این سخن را باور نکردند، آنان می‌گفتند: «ما در شهر مکه زیر شکنجه کافران هستیم، جانمان در خطر است، پیامبر به ما می‌گوید: این شهر از آن ما خواهد شد؟ آخر چگونه؟ خدا فقط به ما رحم کند که زنده بمانیم، فرمانروایی شهر مکه، آرزویی دست‌نیافتنی است».

وقتی که لشکر اسلام با ده هزار نفر وارد شهر مکه شد و پیامبر همه بُت‌ها را شکست، آنان به یاد فکرهای باطل خود افتادند و سرافکنده شدند، خدا از آنان می‌خواهد که ناراحت نباشند و افسرده نشوند، توبه کنند و از او طلب بخشش کنند که او بسیار توبه‌پذیر است.

سوره مَسَد

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۱۱ قرآن می‌باشد.
در زبان عربی به زنجیر آهنین، «مَسَد» می‌گویند. در آیه آخر این سوره
چنین می‌خوانیم: «در روز قیامت بر گردن یکی از دشمنان پیامبر،
زنجیری آهنی افکنده خواهد شد»، برای همین این سوره را به این نام
خوانده‌اند.

مَسَد: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ
وَتَبَّتْ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ
لَهَبٍ (۳) وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ (۵)

محمد ﷺ پیامبر تو بود و برای نجات مردم از بُت‌پرستی تلاش می‌کرد، تو از
او خواسته بودی تا بندگان را از خرافات و جهالت‌ها نجات دهد، اما مردم
مکّه با او دشمنی می‌کردند و به او سنگ می‌زدند و بر سرش خاکستر
می‌ریختند و دروغگو و جادوگرش می‌خواندند.
محمد ﷺ با همه این مشکلات می‌ساخت، اما یک چیز دل او را بیش از همه

چیز آزار می داد و اندوهناک می نمود، در آن روزگار، خویشاوندان هر کسی، مدافع و یاور او بودند، امّا محمد ﷺ عمویی داشت که او را ابولّهَب می خواندند. او دشمن درجه یک محمد ﷺ بود، او محمد ﷺ را بسیار آزار و اذیت می کرد و به او سنگ پرتاب می کرد و فریاد می زد: «ای مردم! محمد دروغگوست، سخن او را باور نکنید».

محمد ﷺ به خارج از مکه می رفت و با قبیله هایی که در بیرون مکه بودند، سخن می گفت و آنان را به یکتاپرستی دعوت می کرد. آن قبایل نیز برای تحقیق بیشتر، افرادی را به مکه می فرستادند، ابولّهَب خود را به آنان می رساند و به آنان می گفت: «محمد دیوانه است، ما در حال درمان او هستیم، او به زودی خوب می شود و دست از این سخنان برمی دارد»، اگر آن قبیله اصرار بر دیدار محمد ﷺ داشتند، ابولّهَب عصبانی می شد و می گفت: «مرگ بر محمد!». (۱۳۳)

آری، ابولّهَب سنّ و سالی داشت و همه او را به عنوان ریش سفید مکه می شناختند، این کارهای او مانع گرایش مردم به سوی اسلام می شد. از طرف دیگر، همسر ابولّهَب که نامش «امّ جمیل» بود با ابولّهَب کاملاً هم عقیده بود، او هم از هیچ تلاشی برای دشمنی با محمد ﷺ فروگذار نمی کرد، بسیار بددهن بود و فحش های زشتی می داد، او زنی ثروتمند بود و جواهرات زیادی داشت و در میان زنان نفوذ داشت، زنان مکه به سخنانش گوش می کردند، او وظیفه خود می دانست تا از مسلمان شدن آنان جلوگیری کند، به راستی چه گناهی بالاتر از گمراه کردن دیگران!

ابولّهَب ثروت زیادی داشت و وقتی با دوستانش جمع می شد به آنان چنین می گفت: «محمد، پسرِ برادر من است، او می گوید که انسان ها بعد از مرگ

زنده می‌شوند، اگر سخن او راست باشد و جهنمی در کار باشد، ثروت من به کار من می‌آید و من می‌توانم خود را نجات دهم».

این کارهای ابولهب و همسرش، دل پیامبر را به درد آورده بود، اینجا بود که تو این سوره را نازل کردی:

بریده باد دو دست ابولهب! مرگ بر او!
 او خیال می‌کند که ثروتش او را از عذاب نجات می‌دهد، اما هرگز ثروت و آنچه از مال دنیا به دست آورده است، نمی‌تواند سودی به او بینشد و او را از عذاب برهاند، به زودی او در آتشی که شعله‌های فراوان دارد، وارد می‌شود. و همسر او، بار گناهان زیادی بر دوش دارد، او هم در آتش وارد می‌شود و بر گردن او زنجیری از آهن خواهد بود.

مناسب است که درباره چند آیه این سوره توضیح بیشتری بدهم:

✽ آیه اول

«بریده باد دو دست ابولهب! مرگ بر او!».

وقتی محمد ﷺ از خانه بیرون می‌رفت تا با مردم سخن بگوید، ابولهب مقداری سنگ در دستان خود قرار می‌داد و دنبال محمد ﷺ به راه می‌افتاد و آن سنگ‌ها را به سوی او پرتاب می‌کرد، گاهی بدن محمد ﷺ زخم می‌شد و خون از آن جاری می‌شد.

خدا در اینجا چنین نفرین می‌کند: «بریده باد دو دست ابولهب!!»، یعنی دستان او نابود باد که با پیامبر من چنین می‌کند.

از طرف دیگر، وقتی قبایل عرب اندک علاقه‌ای به اسلام پیدا می‌کردند،

ابولَهَب به آنان می گفت: «محمّد دیوانه است، ما در حال درمان او هستیم، او به زودی خوب می شود و دست از این سخنان برمی دارد، مرگ بر محمّد». خدا در جواب آن سخن ابولَهَب، چنین می گوید: «مرگ بر ابولَهَب!». (۱۳۴) در اینجا یک نکته را بیان کنم: نام اصلی ابولَهَب، عبدالعُزّی بود ولی مردم او را ابولَهَب می خواندند. «لَهَب» یعنی آتش! او گونه های سرخی داشت، مردم گونه های او را به آتش تشبیه می کردند، گویا او گونه های آتشین داشت. ولی چرا قرآن او را به نام اصلی اش یاد نکرد؟ عبدالعُزّی. بنده عُزّی.

عُزّی نام یکی از بُت ها بود، قرآن می خواست از این عبارت پرهیز کند، از طرف دیگر، مردم او را «صاحب گونه های آتشین» می نامیدند، در روز قیامت، این مطلب واقعیت پیدا می کند و از صورت و گونه های او، آتش زبانه خواهد کشید.

* آیه چهارم

«همسر ابولَهَب، بار گناهان زیادی بر دوش دارد». برای توضیح این آیه، ابتدا مثالی می زنم: در زبان فارسی، این جمله کاربرد زیادی دارد: «خاک عالم بر سرم شد». اگر من این جمله را به زبان دیگری به همین صورت ترجمه کنم، کسی که آن را می خواند، واقعاً گیج می شود، آخر چگونه می شود که خاک عالم را بر سر ریخت؟ مگر یک انسان، چقدر می تواند خاک بر سر خود بریزد. این یک کنایه است. هر فارسی زبان می داند که معنای این سخن چیست. «خاک عالم بر سرم شد» یعنی «من بیچاره و بدبخت شدم». لازم نیست کسی خاک بر سر خود بریزد.

اگر من فقط واژه‌های آیه چهارم را معنا کنم، نتیجه این می‌شود: «زن ابولهب، هیزم حمل می‌کرد».

این سخن چه معنایی دارد؟

او ثروتمندترین زن مکه بود و خادمان بسیاری داشت، او هرگز خودش هیزم جمع نمی‌کرد و هیزم به دوش نمی‌گرفت.

این یک کنایه است. یعنی او بارگناهان زیادی بر دوش داشت! گناهان او، همان هیزم‌هایی بودند که آتش جهنم را برای او به ارمغان می‌آوردند، او سبب گمراهی مردم شد و با پیامبر خدا دشمنی زیادی نمود. (۱۳۵)

* آیه پنجم

«بر گردن همسر ابولهب، زنجیری از آهن خواهد بود».

زن ابولهب، ثروت زیادی داشت، او گردنبندی بسیار قیمتی داشت، روزی به بُت‌ها سوگند یاد کرد که این گردنبند را خواهد فروخت و پول آن را در راه دشمنی با محمد ﷺ هزینه خواهد کرد.

خدا در این آیه به این مطلب اشاره می‌کند که در روز قیامت به جای این گردنبند که به گردن اوست، زنجیری از آهن بر گردن او خواهد افکند، گردنبندی که بسیار سنگین است و مانند شعله‌های آتش، داغ است.

قرآن از عبارت «حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» استفاده کرده است، در زبان عربی برای دو چیز این عبارت را به کار می‌برند:

۱ - طنابی که از الیاف درخت خرما تهیه شده است.

۲ - زنجیری که از آهن بافته شده است.

تعدادی از دانشمندان لغت‌شناس در شرح این عبارت، معنای دوم را بیان

کرده‌اند.

سخن یکی از آنان این است: «حبل من مسد، همان زنجیری است که قرآن در آیه ۳۲ سوره «حاقّه» درباره آن سخن گفته است. زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است» (۱۳۶).

وقتی من این سخن را شنیدم، به نظر رسید که ترجمه این آیه به این صورت بهتر است. آری، زن ابولهب در این دنیا، گردنبندی گران قیمت گردن داشت، گردنبندی که از طلا و جواهرات بسیار قیمتی بود، خدا در روز قیامت، زنجیری از آهنی داغ و سوزنده به گردن او می‌اندازد و او در میان آتش‌ها می‌سوزد.

پیام این سوره برای انسان‌های امروز چیست؟ انسان‌ها باید بدانند که پیوندهای خانوادگی اگر با پیوند مکتبی همراه نباشد، ارزشی ندارد.

خدا با هیچ کس تعارف ندارد!

ابولهب، عموی پیامبر است، از نسل ابراهیم علیه السلام است، راه کفر را برمی‌گزیند، سخت‌ترین عذاب‌ها در انتظار اوست.

سلمان فارسی، اهل ایران است، هیچ نسبتی با محمد صلی الله علیه و آله ندارد، او را به عنوان «برده» به سرزمین حجاز آورده‌اند، اما ایمان می‌آورد و به آنجا می‌رسد که محمد صلی الله علیه و آله درباره او می‌گوید: «سلمان از ما اهل بیت است».

هر کس ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پاداشش بهشت است. هر کس که راه کفر برگزیند، حتی اگر عموی پیامبر باشد، جایگاهش آتش جهنم است.

البته، خدا در روز قیامت به پیامبر و بندگان خوبش، اجازه شفاعت می‌دهد، اما این شفاعت به معنای «پارتی‌بازی» نیست.

شفاعت مانند آبی است که بر پای نهال ضعیفی می‌ریزند تا رشد کند، اما درختی که از ریشه خشکیده است، هر چه آب به پای آن بریزند، فایده‌ای برای او ندارد!

پیامبر و امامان معصوم فقط می‌توانند کسی را شفاعت کنند که ایمان آورده باشد و قسمتی از راه را آمده باشد، ولی در فراز و نشیب‌های راه، وامانده باشد، شفاعت او را یاری می‌کند تا او بتواند ادامه راه را بپیماید، اما کسی که راه شیطان را انتخاب کرده است، از شفاعت بهره‌ای نمی‌برد.

پیامبر هرگز در روز قیامت حق ندارد ابولهب را شفاعت کند، خدا هرگز به او چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد، زیرا ابولهب تا لحظه آخر عمر، ایمان نیاورد و با کفر از دنیا رفت.

چرا خدا ابولهب را این‌گونه نفرین می‌کند؟ چرا از همسرش این‌گونه یاد می‌کند؟

وقتی زن و شوهرهایی را که در قرآن از آنان یاد شده است، بررسی می‌کنم. قرآن در سوره‌های قبل، سه نوع از زن و شوهرها را بیان کرده است، قرآن می‌خواهد نوع چهارم آن‌ها را در این سوره بیان کند تا سخن از انواع زن و شوهرها، کامل باشد.

اکنون که این سوره تمام شده است، من چهار نوع زن و شوهرهایی که در قرآن ذکر شده است، بیان می‌کنم:

۱ - مرد مؤمن، زن مؤمن: ابراهیم علیه السلام و همسرش هاجر

ابراهیم علیه السلام پیامبر خدا بود، خدا به او فرمان داد تا همسرش هاجر را از فلسطین کنار کعبه ببرد، در آن هنگام، هیچ کس در کنار کعبه نبود، ابراهیم علیه السلام هاجر و اسماعیل را به آنجا آورد، هیچ آب و غذایی در آنجا پیدا نمی شد، هیچ کس آنجا نبود، ابراهیم علیه السلام فرمان خدا را اطاعت کرد و هاجر هم تسلیم تصمیم ابراهیم علیه السلام بود، چون او به خدا ایمان داشت. ابراهیم علیه السلام رفت و اسماعیل تشنه شد، هاجر به دنبال آب دوید و سرانجام، چشمه زمزم از زیر پای اسماعیل جوشید و کم کم مردم به آنجا آمدند و شهر مکه بنا شد.

۲ - مرد مؤمن، زن کافر: لوط علیه السلام و همسرش

لوط علیه السلام پیامبر خدا بود، خدا او را برای هدایت مردم شهر سدوم فرستاد، مردم به سخن لوط علیه السلام گوش نکردند، زن لوط علیه السلام هم از کافران بود و در شبی که عذاب نازل شد، او هم در آن عذاب هلاک شد.

۳ - مرد کافر، زن مؤمن: فرعون و همسرش آسیه

آسیه علیها السلام، زن فرعون بود، فرعون راه کفر را برگزید ولی آسیه علیها السلام به موسی علیه السلام ایمان آورد. او ایمان خود را از فرعون مخفی می کرد، وقتی فرعون این ماجرا را فهمید او را شکنجه نمود و آسیه علیها السلام زیر شکنجه ها شهید شد.

۴ - مرد کافر، زن کافر: ابولهب و همسرش

در این سوره خدا از این زن و شوهر سخن می گوید، عجیب است، وقتی زن و شوهری با هم در مسیر گمراهی قرار می گیرند، سرعت هلاکت آنان بسیار زیاد می شود و این هشداری برای همه انسان ها می باشد. در این سوره قرآن به ابولهب، شدیدترین نفرین ها را می کند و همسر او را هم وعده عذابی سخت می دهد.

سوره اخلاص : آیه ۴ - ۱

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۱۲ قرآن می باشد.
«إخلاص» به معنای «پاک کردن» می باشد. این سوره به بیان یکتاپرستی می پردازد تا اعتقاد مؤمنان از هرگونه شرک به خدا، پاک بشود. کسی که به این سوره باور دارد، در واقع دین خود را از شرک پاک نموده است. نام دیگر این سوره «توحید» می باشد. توحید به معنای «یکتاپرستی» می باشد. همچنین این سوره را «سوره قل هو الله اُحد» هم می خوانند.

اخلاص : آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱)
اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

محمد ﷺ بُت پرستان مکه را به یکتاپرستی دعوت می کرد و از آنان می خواست از عبادت بُت ها دست بردارند و در مقابل آن ها به سجده نیفتند، روزی گروهی از بُت پرستان کنار کعبه آمدند، محمد ﷺ را دیدند که برای مردم قرآن می خواند.

آنان با یکدیگر سخن می گفتند، یکی گفت: «آیا کسی می داند این خدایی که

محمد ما را به عبادت آن فرا می خواند، چگونه است؟».

آنان به هم نگاه کردند، به راستی خدای محمد ﷺ چگونه است؟
آن بُت پرستان سال های سال بُت ها را پرستیده بودند، بزرگ ترین بُت آنان، هُبَل بود، بُتی که به شکل انسان بود و از «یا قوت سرخ» ساخته شده بود، دست راست این بُت شکسته شده بود و آنان از طلا دستی برای او درست کرده بودند.

این هبل بود، بُتی با دست طلایی!

به راستی خدای محمد چگونه است؟ آیا او هم دست دارد؟
آنان تصمیم گرفتند نزد محمد ﷺ بیایند و این سؤال را از خود او بپرسند، همه با هم برخاستند و نزد محمد ﷺ آمدند و گفتند: «ای محمد! خدای خود را برای ما وصف کن! برایمان بگو که او چگونه است؟» (۱۳۷)
اینجا بود که جبرئیل نازل شد و این سوره را برای محمد ﷺ خواند:

ای محمد! بگو او خدای یگانه است،
او بی نیاز است و همه، نیازمند او هستند،
او فرزند کسی نیست و فرزندی هم ندارد،
و برای او هیچ همتایی نیست».

اکنون این سوره را در شش قسمت شرح می دهیم، دقت در این مطالب می تواند سبب آشکار شدن معنای این سوره شود:

* قسمت اول: «هو»

این واژه به چه معناست؟

«او»

منظور از این واژه چیست؟

وقتی قدری فکر می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که در اینجا قرآن می‌خواهد به من بگوید: «خدا غیب است و از دیده‌ها پنهان است».

مناسب می‌بینم در اینجا ماجرای دعای علی علیه السلام در جنگ «صفین» را بنویسم: صفین جایی بود که سپاه علی علیه السلام با سپاه معاویه روبروی هم قرار گرفتند، وقتی جنگ آغاز شد، علی علیه السلام خودش به میدان آمد، به قلب لشکر نفاق حمله کرد و دعایی را می‌خواند.

عمّار (پسر یاسر) صدای علی علیه السلام را می‌شنید، او می‌شنید که علی علیه السلام پیوسته این دعا را می‌خواند: «یا هُوَ ! یا مَنْ لا هُوَ إِلَّا هُوَ». عمّار با خود گفت: «این چه دعایی است؟ چه رمز و رازی در این دعا نهفته است؟». او نزد علی علیه السلام رفت و پرسید:

— آقای من ! این دعا چیست که شما می‌خوانید؟

— این نام اعظم خداست، این دعا، پایه‌ی اساسی توحید و خداشناسی است. (۱۳۸)

وقتی من این ماجرا را خواندم، به فکر فرو رفتم، با خود گفتم: مگر در این دعا چه نهفته است که پایه‌ی اصلی خداشناسی است؟

یا هُوَ یا مَنْ لا هُوَ إِلَّا هُوَ !

ای او !

او از دیده‌ها پنهان است. هیچ کس توانایی دیدن او را ندارد، هیچ کس نمی‌تواند حقیقت او را درک کند، او آفریننده است، هیچ آفریده‌ای نمی‌تواند

به او احاطه کند، او هیچ کدام از صفات مخلوقات خود را ندارد، عقل بشر هرگز نمی تواند او را درک کند.

ای غیبی که هیچ غیبی جز او نیست!

در این جهان، چیزهای زیادی هستند که با چشم دیده نمی شوند و غیب هستند، غیب یعنی پوشیده از چشم ما انسان ها.

مثلاً فرشتگان!

من نمی توانم آن ها را ببینم، آری! فرشتگان هم غیب هستند، اما همه فرشتگان، مخلوقات خدا هستند، آن ها صفات و ویژگی های مخلوقات را دارند و برای همین آنان برای یکدیگر، غیب نیستند.

مثلاً جبرئیل یک فرشته است، میکائیل هم یک فرشته است. این دو فرشته برای من غیب هستند، اما آن ها برای همدیگر غیب نیستند، آن ها صفات و ویژگی های همدیگر را درک می کنند. جبرئیل می تواند صفات و ویژگی های میکائیل را درک کند، پس میکائیل در نظر جبرئیل، غیب نیست.

پس من که یک انسان معمولی هستم، وقتی چیز غیبی را در نظر می گیرم، آن چیز برای من غیب است، اما همان چیز برای فرشتگان غیب نیست.

فقط یک غیب است که همیشه غیب است، هیچ کس نمی تواند آن را درک کند و آن هم خدای یگانه است.

خدا همیشه و برای همه، غیب بوده است. هیچ کس نمی تواند خدا را ببیند و یا به ذات او احاطه پیدا کند.

ای کسی که هیچ غیبی جز او، غیب نیست!

* قسمت دوم: الله

این واژه، زیباترین نام خدا می‌باشد و در قرآن ۲۸۱۶ بار تکرار شده است. این نام مخصوص خدا می‌باشد.

به راستی چرا به خدا الله می‌گویند؟

در اینجا سخنی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کنم: «وقتی عرب‌ها در چیزی سرگردان می‌شوند از واژه آلِه استفاده می‌کنند» (۱۳۹).

آری، وقتی کسی در بیابانی، راه را گم کند، متحیر و سرگردان شود و نداند چه کند، در زبان عربی می‌گویند: «آلِه الرَّجُلُ»، یعنی آن مرد متحیر شد.

یک نظر این است که نام خدا را از این ریشه گرفته‌اند، آیا می‌دانی علت آن چیست؟

وقتی من می‌خواهم درباره خدا فکر کنم، چیزی جز تحیر نصیب نمی‌شود، هیچ کس نمی‌تواند حقیقت خدا را درک کند، خدا را نمی‌توان با چشم‌ها دید. او هیچ کدام از صفات مخلوقات را ندارد، او غیب است، برای همین هر کس که بخواهد ذات او را بشناسد، چیزی جز تحیر نصیب او نمی‌شود.

این سخن امام باقر علیه السلام است: «از فکر کردن درباره حقیقت خدا پرهیز کنید، زیرا عقل بشر به آنجا راهی ندارد».

آری! من می‌توانم درباره آیات و نشانه‌های قدرت خدا هر چقدر می‌خواهم سخن بگویم، در جهان هستی شگفتی‌های زیادی وجود دارد، ماه و خورشید و ستارگان و کهکشان‌ها و... (۱۴۰)

برای شناخت خدا باید به قرآن مراجعه کنم، ببینم که خدا، خودش را چگونه معرفی کرده است.

اگر خدا را می‌شد با چشم دید، دیگر او خدا نبود، بلکه یک آفریده بود، هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، روزی

از بین می‌رود و تو می‌دانی که خدا هرگز از بین نمی‌رود.
 خدای یگانه هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را ندارد، نمی‌توان او را
 حس کرد و یا دید. در دنیا و آخرت هیچ کس نمی‌تواند خدا را با چشم سر
 ببیند.

اکنون که این را دانستم می‌توانم به راز واژه «الله» پی ببرم، من خدایی را
 می‌پرستم که همه در درک او متحیر و سرگشته‌اند، خدایی که از دیده‌ها پنهان
 است، خدایی که عقل بشری هم نمی‌تواند حقیقت او را درک کند.

* قسمت سوم: أَحَدٌ

أَحَدٌ به معنای «یگانه» است. «خدا احد است»، یعنی خدا یگانه است، یعنی
 هیچ چیز، مانند او نیست، او مثل و همانندی ندارد، او از اجزای مختلفی
 تشکیل نشده است.
 وقتی به خودم نگاه می‌کنم، می‌بینم که از سر و دست و پا تشکیل شده‌ام، اما
 خدا هیچ اجزایی ندارد، خدا یکی است، یعنی حقیقت او، یکی است و جزئی
 ندارد.

* قسمت چهارم: الصَّمَدُ

خدا بی‌نیاز است و همه نیازمند او هستند.
 درباره واژه «صمد» باید این چنین بگوییم: او کسی است که هیچ نیازی به
 دیگری ندارد و همه نیازمند او هستند. (۱۴۱)
 باید بدانم که خدا به عبادت من، به نماز و روزه من، هیچ نیازی ندارد، اگر
 همه مردم هم گناه کنند، به خدا هیچ ضرری نمی‌رسد. او از همه چیز بی‌نیاز

است. به هیچ چیز و هیچ کس نیاز ندارد، نه نیاز به غذا دارد، نه نیاز به خواب. او همواره بوده و خواهد بود. او کسی است که آقایی و بزرگی اش اندازه‌ای ندارد، او از هر گونه تغییر و دگرگونی به دور است، او به هیچ شریکی نیاز ندارد، او هیچ شریکی ندارد، هیچ کاری برای او غیرممکن نیست، او به هر کاری تواناست، هیچ چیز از نظر او مخفی نیست.

* قسمت پنجم: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ

او فرزند کسی نیست و فرزندی هم ندارد. انسانی که فرزند دارد، روزی از بین می‌رود و فرزندش جای او را می‌گیرد. این یک قانون است: هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست. خدا فرزند ندارد، یعنی او هرگز پایانی ندارد. آری! من خدایی را می‌پرستم که مثل و همانندی ندارد و پایانی هم ندارد، او همیشه بوده و خواهد بود. خدای من هرگز آغازی نداشته است و برای همین هم پایانی ندارد. من خدایی را می‌پرستم که هیچ کس نمی‌تواند ذات او را وصف کند. بزرگی فقط سزاوار اوست و همه چیز غیر او کوچک و حقیر است. چشم‌ها از دیدن او درمانده‌اند و ذهن‌ها از درک وصف او عاجز. من خدایی را سپاس می‌گویم که هرگز نمی‌میرد و عظمت و بزرگی او هرگز پایان نمی‌پذیرد و او هر روز آفرینش تازه‌ای دارد. (۱۴۲)

* قسمت ششم: وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

برای او هیچ همتایی نیست.

خدا یگانه است، هیچ چیز شبیه او نیست، هر چه غیر از او در جهان وجود دارد، مخلوق و آفریده اوست. معلوم است که هرگز آفریده نمی تواند مانند آفریننده باشد.

همه آفریده ها پایان دارند و خدا پایان ندارد، همه آفریده ها نیازمند هستند و خدا بی نیاز است، همه آفریده ها، آغاز داشته اند و خدا آغازی نداشته است.

سخن درباره واژه ها و جملات این سوره را به پایان می برم.
مستحب است وقتی انسان قرائت این سوره را به پایان رساند، سه بار بگوید:
«كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي»، یعنی: «خدای من، این گونه است». (۱۴۳)

دیگر وقت آن است که حدیثی جالب از امام سجّاد علیه السلام را نقل کنم:
«عاصم» یکی از شیعیان بود، او نزد امام آمد و از ایشان درباره شناخت خدا چند سؤال نمود، امام سجّاد علیه السلام به او پاسخ دادند و سپس فرمودند: «خدا می دانست که در آخر الزّمان مردمی می آیند که تحقیق را دوست دارند، خدا سوره اخلاص و قسمتی از سوره حشر را برای آنان نازل کرد. هر کس درباره خدا مطلبی بگوید که با این آیات، تفاوت داشته باشد، هلاک شده است». (۱۴۴)
وقتی من این حدیث را خواندم به فکر فرو رفتم.
راه شناخت خدا سوره اخلاص و آیات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ سوره حشر است.
سوره اخلاص ۵ آیه دارد. (وقتی ۵ آیه سوره اخلاص و ۳ آیه سوره حشر را جمع کنیم به عدد ۸ می رسیم).

راه شناخت خدا این ۸ آیه است !

این سخن امام سجّاد علیه السلام هشدار بزرگ برای کسانی است که خدا را به

گونه‌ای معرفّی می‌کنند که با قرآن سازگاری ندارد.

آیا کسی این هشدار را جدّی می‌گیرد؟ آیا کسی به این سخن امام سجّاد علیه السلام گوش می‌کند؟

هر کس درباره خدا سخنی مخالف این ۸ آیه بگوید، هم خودش گمراه شده است و هم دیگران را گمراه کرده است.

در آن قسمت سورۀ حشر ۱۶ نام خدا همراه با بعضی از مطالب ذکر شده است که من آن را در اینجا می‌نویسم:

۱ - الله: خدا یگانه است و از دیده‌ها پنهان است و هیچ خدایی جز او نیست.

۲ - عالم الغیب و الشهادة: هر امر پنهان و آشکار را می‌داند.

۳ - رحمان، بخشنده و مهربان است و مهربانی او در این دنیا شامل همه انسان‌ها می‌شود.

۴ - رحیم: او مهربان است و در روز قیامت، فقط مؤمنان از این مهربانی بهره‌مند می‌شوند. او خدای یگانه است و خدایی جز او نیست.

۵ - ملک: فرمانروای جهان است.

۶ - قدّوس: از هر عیبی و نقصی، پاک می‌باشد.

۷ - سلام: به هیچ کس ظلم نمی‌کند و همه از او در امن و سلامت هستند.

۸ - مؤمن: به دوستانش امنیّت عطا می‌کند و آنان را از عذاب جهنّم نجات می‌دهد.

۹ - مهیمن: نگاهدارنده همه چیز می‌باشد، جهان به او پایدار است.

۱۰ - عزیز: توانا می‌باشد و هرگز شکست نمی‌خورد.

۱۱ - جبار: با اراده خود به اصلاح هر امری می‌پردازد و شکست‌ها را جبران

می‌کند، اگر مؤمنی گناه کند و توبه کند، خدا گناهان او را به خوبی‌ها تبدیل

می‌کند.

۱۲ - متکبر: شایسته بزرگی و عظمت است و هیچ چیز برتر و بالاتر از او نیست. او هیچ شریکی ندارد، او بالاتر و والاتر از این است که شریک داشته باشد، او از هر عیب و نقصی به دور است.

۱۳ - خالق: او آن خدای یگانه است که جهان را خلق کرده است.

۱۴ - باری: او جهان را بدون آن که نمونه قبلی داشته باشد، پدید آورده است.

۱۵ - مصور: به هر موجودی، شکل خاص خودش را داده. برای او نام‌های نیکوست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است او را تسبیح می‌کنند و او را از همه نقص‌ها و عیب‌ها، پاک می‌دانند، او خدای توانا می‌باشد.

۱۶ - حکیم: همه کارهای او از روی حکمت است و کار بیهوده انجام نمی‌دهد و او جهان را بیهوده نیافریده است.

من باید بارها سوره اخلاص و این آیات سوره حشر را بخوانم و به معنای آن فکر کنم که این تنها راه رسیدن به شناخت خدا می‌باشد.

سوره اخلاص فضیلت بسیار زیادی دارد، بهترین و با فضیلت‌ترین سوره قرآن، همین سوره است.

از نظر تعداد ۲۱ کلمه بیشتر ندارد، اما از نظر ارزش و فضیلت، بزرگ‌ترین سوره قرآن است.

سوره‌ای کوچک که مهم‌ترین پیام‌های توحیدی را در خود جای داده است. روزی پیامبر رو به یارانش کرد و پرسید: آیا در میان شما کسی هست که هر روز، یک بار قرآن را از اول تا آخر بخواند و به اصطلاح «ختم قرآن» داشته باشد؟

همه سکوت کردند و فقط سلمان فارسی بود که دست خود را بالا گرفت و گفت: من هر روز قرآن را ختم می‌کنم.

بعضی از مسلمانان از این سخن سلمان فارسی تعجب کردند، کسی که بخواهد هر روز قرآن را ختم کند باید تمام روز مشغول خواندن قرآن باشد، اما سلمان که این‌گونه نیست، بیشتر وقت‌ها به کار خودش مشغول است.

آن‌ها فکر کردند که سلمان دروغ می‌گوید، برای همین رو به پیامبر کردند و در حالی که بسیار خشمناک بودند چنین گفتند:

— ای رسول خدا! سلمان، مردی است ایرانی. او می‌خواهد بر ما عرب‌ها فخر بفروشد، ما می‌دانیم او دروغ می‌گوید.

— آرام باشید! سلمان همانند لقمان حکیم است. بروید از خود او سؤال کنید، حتماً جواب شما را خواهد داد.

آن‌ها نزد سلمان آمدند و سؤال خود را پرسیدند، سلمان به آن‌ها لبخندی زد و گفت: من خودم از پیامبر شنیدم که فرمود: هر کس سه بار سوره اخلاص را بخواند مانند این است که قرآن را ختم کرده است. من هر روز، سه بار این سوره را می‌خوانم! (۱۴۵)

در قرآن از موضوعات زیادی سخن به میان آمده است، اما مهم‌ترین موضوعات قرآن چیست؟

من سه سخن از پیامبر را با هم نقل می‌کنم تا به جواب این سؤال برسیم:

سخن اول: «سوره اخلاص، یک سوم قرآن است». موضوع این سوره یکتاپرستی است.

سخن دوم: «سوره کافرون، یک چهارم قرآن است». موضوع این سوره ترک

بُت و بُت پرستی است. (۱۴۶)

سخن سوم: «سوره زلزله، یک چهارم قرآن است». موضوع این سوره، ایمان به قیامت است. این دو جمله در این سوره آمده است: هر کس ذره‌ای خوبی کند، نتیجه آن را در قیامت می‌بیند، هر کس ذره‌ای بدی کند، نتیجه آن را می‌بیند. (۱۴۷)

آری، این سه موضوع مهم‌ترین موضوعات قرآن می‌باشد: یکتاپرستی، ترک بُت پرستی، باور به قیامت.

در اینجا به این نکته هم اشاره کنم که سوره فاتحه یا حمد، چکیده و خلاصه‌ای از همه قرآن است.

خدا در آیه ۸۷ سوره «حجر» به پیامبر چنین می‌گوید: «من به تو قرآن و سوره فاتحه عطا کردم»، آری، سوره فاتحه آن قدر فضیلت دارد که خدا آن را در کنار قرآن ذکر می‌کند. همه معارف قرآن به صورت خلاصه در این سوره آمده است: یکتاپرستی، عدل، نبوت، امامت، معاد.

سوره فلق

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۱۳ قرآن می باشد.
«فَلَقَ» به معنای «سپیده دم» می باشد، در ابتدای این سوره به سپیده دم
سوگند یاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

فَلَقَ: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱)
مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳) وَمِنْ شَرِّ
النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴) وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

محمد ﷺ در شهر مکه است، پیروان او در سختی هستند، دشمنان، آنها را
شکنجه می کنند، اما مؤمنان استقامت می کنند، آنان همانند کوهی استوار
ایستاده اند و دست از دین خود بر نمی دارند. قلب آنان با ایمان نورانی شده
است و هیچ هراسی به دل راه نمی دهند.
مقابله با دشمنی که آشکار است، مشکل نیست، هر چه ایمان انسان قوی تر
باشد، با شجاعت بیشتری با دشمنی که سلاح در دست گرفته است و به میدان
آمده است، روبرو می شود.

ولی یک چیز وجود دارد که ممکن است انسان مؤمن از آن هم هراس به دل بگیرد: سحر و جادو!

سحر و جادویی که به چشم نمی‌آید، مخفی است، مرموز است، آشکار نیست، آیا می‌توان سحر را باطل کرد؟

کسانی که در مقابل همهٔ شکنجه‌ها و سختی‌ها ایستادگی کرده‌اند، وقتی نام جادو را می‌شنیدند، وحشت می‌کردند.

در آن روزگار، زنانی بودند که کارشان سحر و جادو بود، آنان می‌توانستند با جادو بین زن و شوهر فاصله بیندازند و کارهای عجیبی انجام دهند، گویا آخرین حربهٔ بزرگان مکه این بود که دست به دامن زنان جادوگر شدند و از آنان خواستند تا پیروان محمد ﷺ را جادو کنند.

اینجا بود که تو این سوره را بر محمد ﷺ نازل کردی.

هیچ کس نمی‌تواند محمد ﷺ را جادو کند، چون او در پناه خدا می‌باشد، اگر کسی بتواند پیامبران را جادو کند، دیگر هیچ اعتباری به گفته‌های آنان نخواهد بود.

آری، همان‌گونه که خدا عصمت را به پیامبران داد و آنان را از گناهان به دور کرد، قدرتی به روح آنان داد که هیچ جادوگری نمی‌تواند آنان را جادو کند. آری، قرآن در این سوره از محمد ﷺ می‌خواهد تا از جادو به خدا پناه ببرد، قرآن در این سوره با محمد ﷺ سخن گفته است، اما منظور قرآن این است که مسلمانان از وسوسه‌های شیطان به او پناه ببرند.

در زبان فارسی ضرب‌المثلی وجود دارد. این ضرب‌المثل می‌گوید: «به در می‌گویم تا دیوار بشنود».

در زبان عربی ضرب‌المثل دیگری استفاده می‌شود:
 «ایاک أعنی و اسمعی یا جاره». «مخاطب من تو هستی، اما ای همسایه!
 سخنم را گوش کن!».
 گاهی من با پسر سخن می‌گویم، اما منظور اصلی من این است که مثلاً
 همسایه‌ام این سخن را بشنود.
 این نوع سخن گفتن، شیوه قرآن در بعضی از آیات است. امام صادق علیه السلام
 می‌فرماید که قرآن گاهی با این شیوه سخن گفته است. (۱۴۸)
 مسلمانانی که این سوره را شنیدند، فهمیدند که باید از شرّ جادوگران به خدا
 پناه ببرند و بدانند که اگر به خدا پناه ببرند، خدا آنان را از شرّ آن جادوگران
 حفظ می‌کند.
 اکنون دیگر وقت آن است تا این سوره را بخوانم:

ای محمد!
 بگو که به خدای سپیده‌دم پناه می‌برم،
 از شرّ آنچه خدا خلق کرده است،
 از شرّ شب‌تار آن هنگام که در می‌آید،
 از شرّ آن کسانی که در گره‌ها می‌دمند،
 از شرّ حسود آن هنگام که حسادتش برانگیخته می‌شود.

اکنون آیات این سوره را شرح می‌دهم، دقت در این مطالب می‌تواند سبب
 آشکار شدن معنای این سوره شود:

* آیه اوّل

«بگو که به خدای سپیده دم پناه می برم»

وقتی مردم از آمدن بلایی می ترسند به چیزی پناه می برند، مثلاً وقتی مسافری می خواهد به سفر برود پشت سر او آب می ریزند، آن ها به آب پناه می برند تا شاید مسافرشان به سلامت برگردد.

یا وقتی از چشم زخم می ترسند به تخته می زنند، آن ها با این کار می خواهند بلا را از خود دور کنند.

این ها خرافاتی است که دامن گیر جامعه می باشد، به راستی وقتی که ما دچار ترسی می شویم باید چه کنیم؟ به چه چیزی پناه ببریم؟ چگونه؟

این آیه به مؤمنان می آموزد تا به خدا پناه ببرند، همان خدایی که سپیده دم و روشنایی را آفریده است، همان خدایی که در دل تاریکی شب، سپیده را آشکار می سازد و سپس خورشید همه جا را روشن می کند.

آری، شب تاریک همان ترس و وحشتی است که در دل انسان ها وجود دارد، اگر کسی به خدا پناه ببرد، همین پناه بردن، سپیده دل او می شود و همه ترس ها را از بین می برد.

مؤمن نباید برای ترس از چیزی به خرافات پناه ببرد، پناه بردن به خرافات، خطاست و چه بسا ترس را زیاده تر می کند، مؤمن باید فقط به لطف خدا پناه ببرد.

* آیه دوم

«از شرّ آنچه خدا خلق کرده است».

مؤمن باید از شرّ هر آنچه در جهان است به خدا پناه ببرد، جادوگران یکی از

آنان هستند، اما شیاطین هم در کمین هستند، دوست بد هم بزرگ‌ترین خطر است، غوغای شهوت نیز ممکن است در یک لحظه انسان را به هلاکت افکند. مؤمن باید از شرّ هوای نفس خویش نیز به خدا پناه ببرد، از شرّ هر آنچه که در جهان است به خدا پناه ببرد.

سؤالی به ذهنم می‌رسد: مگر خدا، بدی و شرّ هم آفریده است؟ نه. خدا هر چه آفریده است، خوبی است، اما این انسان‌ها هستند که از آن استفاده بد می‌کنند.

آیا چاقو بد است؟

اگر چاقو در دست پزشک جراح باشد می‌تواند جان انسانی را نجات دهد، اما اگر دست جنایتکاری باشد، جان انسانی را می‌گیرد، چاقو بد نیست، مهم این است که با آن چه کاری انجام شود.

جادوگران با کمک شیاطین از قوانینی که در این جهان وجود دارد، باخبر می‌شوند و آن قوانین را در راه سحر و جادو به کار می‌گیرند، آن قوانین به خودی خود، چیز بدی نیستند.

آیا نیروی اتمی که خدا در دل اتم‌های «اورانیوم» قرار داده است، چیز بدی است؟

هزاران سال بود که این نیرو در «اورانیوم» بود، کسی از آن خبر نداشت، این نیرو کشف شد. دو استفاده از آن می‌توان کرد، می‌توان بمب اتم ساخت که دنیا را نابود کند، می‌توان نیروگاه برق ساخت که انرژی برق تولید کند. ۱۲ گرم اورانیوم می‌تواند به اندازه سوزاندن یک تن زغال سنگ، انرژی تولید کند.

آیا اورانیوم، بد است؟

هیچ انسان عاقلی، اورانیوم را بد نمی داند، او اورانیومی را که در بمب اتم استفاده می شود، بد می داند. او کسی که بمب اتم را می سازد، بد می داند. در جهان خدا چیز بدی نیافریده است، این انسان ها هستند که از آنچه خدا آفریده است، استفاده بد می کنند و شر ایجاد می کنند.

آیا غریزه جنسی بد است؟

اگر این غریزه نبود، نسل انسان ادامه پیدا نمی کرد، کانون خانواده، سرد و بی روح بود. غریزه جنسی، بد نیست، شهوت رانی بد است.

* * *

* آیه سوم

«از شرّ شب تار آن هنگام که در می آید»،

منظور از این سخن چیست؟

وقتی تحقیق می کنم می بینم جادوگران وقتی می خواهند جادوی بزرگی کنند، صبر می کنند تا شب های آخر ماه قمری فرا رسد، شب هایی که ماه در آسمان آشکار نمی شود و آسمان تاریک تاریک است. (ماه در مُحاق است). آن وقت است که آنان مشغول کار خود می شوند. (۱۴۹)

این یکی از اسرار آنان است.

جادوگران اسرار کار خود را سینه به سینه از استادان خود آموخته اند، اولین استاد جادوگری هم شیطان بوده است! جادوگران سربازان شیطان هستند. برای همین است که جادوگری در اسلام حرام اعلام شده است و حتّی گفته شده است: «کسی که جادو می کند، کافر است»، گویا تا کفر جادوگر به شیطان ثابت نشود، او را در این راه یاری نمی کند.

در این آیه خدا به مؤمنان می آموزد تا چنین بگویند: «خدایا! از شرّ

شب‌هایی که ماه تاریک می‌شود به تو پناه می‌بریم».

آری، شب‌های ۲۹ و ۳۰ ماه قمری، شب‌های بدی نیستند، جادوگران از این شب‌ها، استفاده بد می‌کنند.

البته ممکن است که جادوگری در روز هم جادوگری کند، جادوگری در شب‌های آخر ماه برای نمونه ذکر شده است، می‌توان چنین گفت که مؤمنان باید از شرّ آن وقتی که جادوگران جادو می‌کنند و فتنه‌گران فتنه می‌کنند به خدا پناه ببرند.

* آیه چهارم

«از شرّ آن کسانی که در گره‌ها می‌دمند».

بیشتر جادوگران از زنان بی‌ایمان هستند، گویا ارتباط با شیطان و وارد شدن به دنیای پر رمز و راز جادوگری، نیاز به لطافت روح دارد، این چیزی است که با روح زنان کافر، مناسبت بیشتری دارد. زنان کافر بهتر از مردان کافر می‌توانند با شیاطین ارتباط برقرار کنند.

زنان جادوگر برای این که جادوی بزرگی انجام دهند، بیشتر وقت‌ها چنین می‌کنند: صبر می‌کنند تا شب ۲۹ یا ۳۰ ماه فرا رسد، سپس ریسمانی را در دست می‌گیرند و شروع به تکرار الفاظی می‌کنند که شیاطین به آنان یاد داده‌اند، بعد یک گره به آن ریسمان می‌زنند و به آن می‌دمند، سپس دوباره شروع به خواندن الفاظی می‌کنند و بعد از مدّتی یک گره دیگر به آن ریسمان می‌زنند و به آن می‌دمند، این کار را به اندازه‌ای که خودشان می‌دانند، ادامه می‌دهند.

در این آیه خدا به مؤمنان می‌آموزد که چنین بگویند: «خدایا! از شرّ آن

جادوگرانی که در گره‌ها می‌دمند، به تو پناه می‌بریم». البته ممکن است که جادوگری از روش دیگری استفاده کند، این روش در اینجا برای نمونه ذکر شده است، در واقع منظور قرآن این است که مؤمنان چنین بگویند: «خدایا! از شرّ آن کارهایی که جادوگران برای جادو کردن استفاده می‌کنند به تو پناه می‌بریم». این نکته را هم اضافه کنم که منظور از شیطان، همان ابلیس است که از جنّ می‌باشد، ابلیس پیروان زیادی در میان جنّ‌ها دارد که به آن‌ها «شیاطین» گفته می‌شود.

* * *

* آیه پنجم

«از شرّ حسود آن هنگام که حسادتش برانگیخته می‌شود». جادوگران چرا جادو می‌کنند؟ حسودی که با مؤمنی دشمنی دارد نزد جادوگران می‌رود و به آنان پول می‌دهد و از آنان می‌خواهد آن مؤمن را جادو کنند. آری، جادوگری با یک حسادت آغاز می‌شود! امان از حسادت! کافران مکه هم که می‌خواستند پیروان محمد ﷺ را جادو کنند، به محمد ﷺ حسادت می‌ورزیدند، آنان می‌گفتند: «چرا خدا او را به پیامبری انتخاب کرده است؟ محمد فقیر است و دستش از مال دنیا خالی است، چرا او برای این مقام انتخاب شده است؟ خدا باید ما را انتخاب می‌کرد». آری، آنان می‌دانستند که حقّ با محمد ﷺ است، معجزه قرآن را دیده بودند، اما به او حسادت می‌ورزیدند، آنان می‌دانستند که هرگز نمی‌توانند محمد ﷺ

را جادو کنند، پس به فکر آن افتادند که مسلمانان را جادو کنند.

پس ریشهٔ مراجعه به جادوگر، چیزی جز حسد نیست.

وقتی به جامعه نگاه می‌کنم می‌بینم افرادی سراغ جادو می‌روند که در آتش حسد می‌سوزند، همسایه نمی‌تواند موفقیت همسایه را ببیند، به او حسادت می‌ورزد و نزد جادوگر می‌رود تا جادویی بگیرد و زندگی او را تباه کند. رفتن به پیش جادوگر، گناهی بزرگ است.

این سوره به پایان رسید، کسی که معنای این سوره را به خوبی درک کند، دیگر از جادوگران نمی‌هراسد، او با تمام وجود به تو پناه می‌برد و می‌داند که آن قدر قدرت داری تا جادوی همهٔ جادوگران را بی‌اثر کنی.

جاهلان تصوّر می‌کنند که خدا جهان را به حال خود رها کرده است، آنان چنین می‌گویند: «خدا انسان را آفرید و او را به حال خود واگذار کرد و انسان هر کاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد. اگر انسان تصمیم بگیرد کاری را انجام دهد، دیگر خدا قدرت ندارد روی تصمیم انسان نفوذ کند، خدا نمی‌تواند جلوی انجام کار انسان‌ها را بگیرد».

این عقیدهٔ باطلی است. خدا هرگز انسان را این‌گونه به خود واگذار نکرده است.

درست است که خدا به انسان اختیار داده است، اما هر وقت که خدا بخواهد می‌تواند مانع کار انسان شود.

هر کس قرآن را با دقت بخواند، این حقیقت را می‌داند!

مؤمنان از ماجرای گلستان شدن آتش بر ابراهیم علیه السلام، درس بزرگی می‌گیرند! نمرود آتش بزرگی آماده کرد و ابراهیم علیه السلام را در آتش انداخت، نمرود اراده

کرد که ابراهیم علیه السلام را بسوزاند، اما خدا اراده کرد که ابراهیم علیه السلام نسوزد.
آیا جادوی جادوگران از آتش نمرود بزرگ تر است؟
هرگز.

خدایی که می تواند آتش با آن عظمت را بر ابراهیم علیه السلام گلستان کند، می تواند
جادوی جادوگر را هم بی اثر کند!
مؤمن هرگز از جادوگران نمی ترسد، او به خدایی پناه برده است که آتش
نمرود را گلستان می کند.
مؤمن از خدا می ترسد و از هیچ چیز غیر خدا، هراس به دل ندارد، او در پناه
خداست و می داند که اراده خدا بالاتر از همه چیز است.

در پایان این حدیث پیامبر را ذکر می کنم: «سوره فلق را بخوانید که این سوره
از عَوْدَه است». (۱۵۰)
عَوْدَه یعنی چه؟
پناه بردن!

خوب است عَوْدَه را در روزگار جاهلیت بیان کنم:
در روزگار جاهلیت، مردم برای بر طرف کردن جادوی جادوگران و جن ها،
چیزهایی را همراه خود می کردند، گویا از شرّ جادوگران به این چیزها پناه
می بردند. برای مثال استخوان خرگوش را به گردن می کردند و می گفتند: «اگر
کسی استخوان خرگوش همراه داشته باشد از شرّ جن ها در امان است». (۱۵۱)
این ها خرافاتی بود که مردم آن روزگار اسیر آن شده بودند، آنان فکر
نمی کردند خود خرگوش که زنده است، نمی تواند جان خود را نجات دهد،
چگونه استخوان او می تواند آنان را نجات دهد!

امان از این خرافات !

این‌ها مردمی بودند که از نعمت دین آسمانی، بی‌بهره بودند.
وقتی این سوره و سوره «ناس» نازل شد، پیامبر از مسلمانان خواست که
هرگاه از زخم چشم، جادو و یا چیز خطرناکی ترسیدند، این دو سوره را
بخوانند.

حسن و حسین علیهما السلام، پسران فاطمه علیها السلام بودند و پیامبر به آن دو علاقه بسیار
زیادی داشت، بسیاری از وقت‌ها پیامبر سوره‌های فلق و ناس را برای حسن
و حسین علیهما السلام می‌خواندند و این‌گونه پیامبر، آنان را از شر بدخواهان و حسودان
در پناه خدا قرار می‌داد. (۱۵۲)

سوره ناس

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۱۴ قرآن می باشد.
«ناس» به معنای «انسان ها» می باشد، در این سوره ۵ بار این کلمه تکرار شده است: (پروردگار انسان ها، فرمانروای انسان ها، خدای انسان ها...) و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

ناس: آیه ۶ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ
النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ
الْخَنَّاسِ (۴) الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ
وَالنَّاسِ (۶)

محمد ﷺ در شهر مکه است، گروهی به او ایمان آورده اند. پیروان محمد ﷺ راه سختی در پیش دارند، کافرانی که هر روز آنان را به بُت پرستی می خوانند، به آنان وعده پول و ثروت می دهند تا از دین اسلام دست بکشند، یکی از ثروتمندانی که تلاش می کرد مسلمانان را فریب دهد، «نَضْر» بود.
«نَضْر» یکی از ثروتمندان مکه بود، وقتی دید گروهی از مردم به محمد ﷺ

ایمان آورده‌اند، تصمیم گرفت تا کنیز آوازه‌خوانی بخرد. او آن کنیز زیبا را با قیمت زیادی خریداری کرد و به خانه‌اش آورد.

نَضر نزد بعضی از مسلمانان می‌رفت و آن‌ها را به مهمانی دعوت می‌کرد و به کنیزش می‌گفت: «از مهمانان من، پذیرایی کن، به آن‌ها شراب بده و آواز بخوان». سپس به مهمانانش می‌گفت: «محمّد به شما می‌گوید اگر مسلمان شوید در بهشت از نعمت‌های زیبا بهره‌مند خواهید شد! این کنیز امشب در اختیار شما باشد، چرا می‌خواهید یک عمر نماز بخوانید و به خود زحمت بدهید تا به بهشت برسید؟ من آنچه در بهشت است را امشب به شما می‌دهم». اینجا بود که آن زن، شروع به خواندن می‌کرد و مجلس شراب آماده می‌شد... (۱۵۳)

گروهی از کسانی که ایمان ضعیف داشتند، گرفتار فتنه نَضر می‌شدند، وقتی مؤمنان واقعی این مطلب را می‌شنیدند، نگران می‌شدند و با خود فکر می‌کردند که نکند ما هم ایمان خود را از دست بدهیم! نکند ما هم فریب نَضر را بخوریم!

مؤمنان در ترس و وحشت از وسوسه‌های کافران بودند و چه بسا نزدیک بود دچار یأس شوند.

از طرف دیگر قرآن از ماجرای ابلیس سخن گفته بود، مؤمنان سوره «طور» را شنیده بودند، ماجرای شیطان در آن سوره آمده بود: وقتی تو آدم ﷺ را آفریدی به فرشتگان دستور دادی تا بر او سجده کنند، همه فرشتگان سجده کردند، اما ابلیس سجده نکرد، او از جنّ‌ها بود. تو به ابلیس چنین گفتی:

— ای شیطان! چرا بر آدم سجده نکردی؟
 — من بهتر از آدم هستم.
 — ای شیطان! تو از درگاه من رانده شدی و تا روز قیامت، لعنت من بر تو خواهد بود.
 — به عزّت تو سوگند می‌خورم که همه انسان‌ها را گمراه خواهم کرد.
 — ای شیطان! حقّ این است و من حقّ می‌گویم که جهنّم را از تو و همه پیروانت پر می‌کنم.
 وقتی مسلمانان این ماجرا را شنیدند، از شیطان و وسوسه‌های او بسیار ترسیدند، آنان با خود گفتند: «ما در مقابل وسوسه‌های بُت‌پرستان و شیطان چه کنیم؟».

مسلمانان با دو وسوسه بزرگ روبرو بودند، وسوسه کافران و وسوسه شیطان!
 آنان گاهی دچار یأس و ناامیدی می‌شدند، فقر و بیچارگی آنان را آزار می‌داد، شکنجه‌های کافران، دردناک بود، کافران به آنان می‌گفتند: «دست از اسلام بردارید تا به شما ثروت زیادی بدهیم»، شیطان هم آنان را وسوسه می‌کرد، آنان چه باید می‌کردند؟
 راه چاره چه بود؟

اینجا بود که تو این سوره را بر محمد ﷺ نازل کردی.
 محمد ﷺ از وسوسه‌های شیطان و کافران در امان بود، خدا به او مقام عصمت داده بود، خدا در این سوره با محمد ﷺ سخن می‌گوید، اما منظور او این است که مسلمانان از وسوسه‌های شیطان به او پناه ببرند. این نوع سخن گفتن، شیوه

قرآن در بعضی از آیات است.

مسلمانانی که این سوره را شنیدند، فهمیدند که باید از وسوسه‌های کافران و شیطان به خدا پناه ببرند و بدانند که اگر به خدا پناه ببرند، خدا آنان را حفظ می‌کند.

اکنون دیگر وقت آن است تا این سوره را بخوانم:

ای محمد! بگو پناه می‌برم به پروردگار انسان‌ها!

به فرمانروای انسان‌ها!

به خدای انسان‌ها!

از شرّ وسوسه‌گری که اگر نام خدا را بشنود، دور می‌شود،

همان که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند،

خواه این وسوسه‌گر از جنّ‌ها باشد یا از انسان‌ها.

مناسب است در اینجا چهار نکته بنویسم:

* نکته اول

در این سوره از خدا با سه عنوان ذکر شده است: «پروردگار انسان‌ها»،

«فرمانروای انسان‌ها» «خدای انسان‌ها».

هدف از این جملات چیست؟

قرآن می‌خواهد به انسان‌هایی که از وسوسه‌های کافران و شیطان می‌ترسند،

اطمینان بدهد که اگر به او پناه ببرند، خدا آنان را یاری می‌کند و خدا قدرت بر

این کار را دارد، چون او هم پروردگار است و هم فرمانروا و هم خدای یکتا!

کسی که این سه صفت را دارد، انسان‌ها را تنها نمی‌گذارد.

*نکته دوم

در آیه ۴ چنین می‌خوانیم: «از شرّ وسوسه‌گری که اگر نام خدا را بشنود، دور می‌شود». آری، کافران و شیاطین تلاش می‌کنند تا مؤمنان را فریب دهند، وسوسه آنان فقط تا زمانی احتمال اثر دارد که مؤمن از یاد خدا غافل باشد، اما اگر مؤمن خدا را یاد کند، همه آن وسوسه‌ها بی‌اثر می‌شود.

به یک مطلب اشاره کنم: در این آیه واژه «خَنَاس» آمده است. بعضی «خَنَاس» را به معنای «پنهان» معنا کرده‌اند و در ترجمه این آیه گفته‌اند: «از شرّ وسوسه‌گری که پنهان است». باید توجه کرد که در آیه ۵ می‌گوید: «خواه این وسوسه‌گر از جنّ‌ها باشد یا از انسان‌ها».

معلوم می‌شود این وسوسه‌گر می‌تواند از انسان‌ها باشد، برای همین معنای «خَنَاس» به معنای «پنهان» نیست، بلکه به معنای «دور شونده» می‌باشد. من در ترجمه این آیه چنین نوشتم: «از شرّ وسوسه‌گری که اگر نام خدا را بشنود، دور می‌شود».

*نکته سوم

مؤمنان از وسوسه‌گران به خدا پناه می‌برند، این وسوسه‌گران دو نوع هستند: ۱- وسوسه‌گرانی که از جنس جنّ‌ها هستند که به آنان شیاطین گفته می‌شود و بزرگ‌ترین آنان ابلیس است.

۲- وسوسه‌گرانی که از جنس انسان هستند، مانند بُت‌پرستانی که مسلمانان را وسوسه می‌کردند. این وسوسه‌گران در هر زمانی وجود دارند، دوستان ناباب، کسانی که فیلم‌های ضدّ اسلامی می‌سازند، کسانی که در سایت‌های اینترنتی بر ضدّ دین مطلب می‌نویسند و... همه این‌ها وسوسه‌گرانی هستند که باید از شرّ آنان به خدا پناه برد.

* نکته چهارم

پیامبر خیلی وقت‌ها، سوره فلق و سوره ناس را برای حسن و حسین (علیه السلام) می‌خواند و این‌گونه آنان را از شر بدخواهان و حسودان در پناه خدا قرار می‌داد. (۱۵۴)

تو این سوره را فرستادی تا مؤمنان ناامید نشوند و بدانند در مقابل وسوسه‌ها، راه نجات دارند.

راه نجات آنان این است که به تو پناه ببرند.

درست است که تو به شیطان فرصت دادی، اما تو می‌دانستی شیطان وسیله‌ای برای پیشرفت و کمال انسان است، شیطان با وسوسه‌های خود سبب می‌شود که قدرت روحی انسان اوج بگیرد.

اگر شیطان نبود، میدان مبارزه با بدی‌ها پدید نمی‌آمد و انسان از فرشتگان برتر نمی‌شد.

شیطان زمینه امتحان را برای انسان پیش می‌آورد، اگر شیطان نبود، همه انسان‌ها، میل به تقوا و زیبایی‌ها داشتند، ولی آن تقوا، تقوا نبود، تقوا وقتی تقواست که انسان میان وسوسه شیطان و الهام فرشتگان یکی را انتخاب کند. شیطان انسان را به راه زشتی‌ها فرا می‌خواند، فرشتگان او را به خوبی‌ها دعوت می‌کنند، انسان راه خود را خودش انتخاب می‌کند، این راز خلقت اوست.

این قانون توست: تو هرگز نمی‌گذاری وسوسه‌های شیطان و کافران بر مؤمنان تسلط پیدا کند.

شیطان فقط مؤمنان را وسوسه می‌کند، این انسان است که باید انتخاب کند که

به او جواب مثبت دهد یا نه !

تو به انسان حق انتخاب دادی، می تواند سخن شیطان و کافران را نپذیرد.
تو به شیطان مهلت دادی و او را در وسوسه گری آزاد گذاشتی، اما انسان را
در مقابل شیطان ها بی دفاع نگذاشتی، تو به او نعمت عقل دادی و فطرت پاک
و عشق به کمال را در وجودش قرار دادی و فرشتگانی را مأمور کردی که
الهام بخش انسان باشند و او را به سوی خوبی ها و زیبایی ها دعوت کنند،
همچنین تو در توبه را به روی انسان باز نمودی.

آری، هر کس به تو پناه بیاورد، تو او را پناه می دهی، هرگز مؤمن تنها نیست،
او تو را دارد، هنگام ترس ها و وحشت ها به لطف تو پناه می آورد، کسی که به
تو پناه آورد، ناامید نمی شود.

تو مؤمنی را که به تو پناه بیاورد، از شر وسوسه ها نجات می دهی و به او لطف
می کنی و او را تنها نمی گذاری.

مناسب می بینم یک نمونه از لطف تو را به مؤمنان بنویسم:

آسیه علیها السلام، زن فرعون بود، او وقتی سخنان موسی علیه السلام را شنید و معجزات او را
دید، به او ایمان آورد، اما ایمان خود را از فرعون مخفی می کرد، سرانجام
فرعون از راز او باخبر شد و از او خواست دست از یکتاپرستی بردارد، اما
آسیه علیها السلام قبول نکرد.

اینجا بود که فرعون بسیار عصبانی شد و دستور داد تا آسیه علیها السلام را زیر آفتاب
ببرند و دست و پای او را با میخ های بلند به زمین بکوبند و سنگ بزرگی را
روی سینه او قرار دهند. فرعون به همه گفت: «این مجازات کسی است که از
پرستش فرعون خودداری کند و به خدای موسی ایمان آورد».

آری، آسیه علیها السلام زندگی در کاخ‌های باشکوه فرعون و مقام ملکه بودن را رها کرد و به تو ایمان آورد، در آن لحظات سخت، که درد تمام وجودش را فرا گرفته بود به تو پناه آورد.

فرعون کنار آسیه علیها السلام آمد و به او گفت: «ای آسیه! دست از دین خود بردار تا از خطایات چشم‌پوشم و بار دیگر تو را ملکه این کشور کنم». این هم همان وسوسه‌گری از جنس انسان بود. شیطان هم بی‌کار ننشسته بود، او هم آسیه علیها السلام را وسوسه می‌کرد تا از ایمان خود دست بردارد و به عزت و شکوه خود بازگردد.

لحظه بسیار حساسی بود!

وسوسه جن و انس! شکنجه‌های دردناک!

آسیه علیها السلام در آن لحظه چه کرد؟

تو را صدا زد، به تو پناه آورد و چنین گفت: «خدایا! من از قصر و کاخ‌های فرعون گذشتم، به تو ایمان آوردم، تو خانه‌ای بهشتی، در کنار رحمت و مهربانی خودت برایم بنا کن! مرا از شر فرعون نجات بده! مرا از شر مردم ستمکار رهایی بخش!».

آسیه علیها السلام زیر شکنجه‌ها تو را صدا می‌زد تا تو او را از وسوسه‌ها نجات دادی! او از تو خواست تا ایمان او را حفظ کنی!

او به تو پناه آورد!

تو به او پناه دادی، این وعده توست، تو هیچ‌گاه لطف خود را از مؤمنان، دریغ نمی‌کنی!

مگر آسیه علیها السلام غیر تو کسی را داشت؟

تو پروردگار او بودی!

تو فرمانروایِ او بودی !

تو خدایِ او بودی !

او تو را صدا زد و به تو پناه برد تا از وسوسه‌های جن و انس نجاتش بدهی !
تو هم او را پناه دادی و یاری کردی و دعایش را مستجاب کردی و او با قلبی
مطمئن زیر آماج شکنجه‌ها صبر کرد و سرانجام شهید شد.

تو این‌گونه به آسیه مقامی بس بزرگ دادی و او را برای مقامی والا انتخاب
نمودی، روز قیامت که فرا برسد، آسیه همراه با فاطمه علیها السلام به سوی بهشت
می‌رود...

پایان.

خدایا ! نمی‌دانم چگونه تو را شکر کنم که این توفیق را به من ارزانی داشتی
تا این کتاب را به پایان ببرم، این روزها زیباترین روزهای زندگی من بود،
روزهایی که هر لحظه و ساعتش با قرآن تو زندگی می‌کردم.
خودت می‌دانی که دلتنگ این لحظه‌های ناب خواهم شد، هنوز دارم
می‌نویسم و این دلتنگی را احساس می‌کنم.

خدایا ! نمی‌دانم این کار مرا قبول می‌کنی یا نه، اما اگر لطف کنی و ثوابی
برای نوشتن این کتاب به من بدهی، من آن ثواب را به حضرت فاطمه علیها السلام هدیه
می‌کنم، این کتاب هدیه‌ای است به مادر مظلوم شیعه، همان مادری که کوثر
قرآن است. (۱۵۵)

پیوست های تحقیقی

۱. (عم يتسانلون، عن النبأ العظيم)، قال: النبأ العظيم: الولاية...: الكافي ج ۱ ص ۴۱۸، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۵۲، البرهان ج ۵ ص ۵۶۴، نور الثقلين ج ۵ ص ۴۹۱.
۲. هذا أخي ووصيي وخليفتي فيكم، فاسمعوا له وأطيعوا. فقام القوم يضحكون ويقولون لأبي طالب: قد أمرك أن تسمع لابنك وتطيع: الإرشاد للمفيد ج ۱ ص ۳۳، مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۳۰۶، الروضة في فضائل أمير المؤمنين ص ۷۰، بحار الأنوار ج ۳۸ ص ۲۲۲، الغدير ج ۲ ص ۲۷۹، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج ۱۳ ص ۲۱۱، كنز العمال ج ۱۳ ص ۱۱۴، جامع البيان ج ۱۹ ص ۱۴۹، تفسير ابن كثير ج ۳ ص ۳۶۴، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۴۹، تاريخ الطبري ج ۲ ص ۶۳، الكامل في التاريخ ج ۲ ص ۶۳، البداية والنهاية ج ۳ ص ۵۳، كشف الغمّة ج ۱ ص ۶۳، السيرة النبوية ج ۱ ص ۴۵۹، تقريب المعارف ص ۱۹۳.
۳. ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً، يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك المكان، ولقي الله بغير ولائتنا، لم ينفعه شيئاً: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الكافي ج ۸ ص ۲۵۳، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشيعة ج ۱ ص ۱۲۲، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الأمالي للطوسي ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۴۲۶... ثم قُتل بين الصفا والمروة مظلوماً، ثم لم يوالك يا علي، لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها: المناقب للخوارزمي ص ۶۷، مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۲، كشف الغمّة ج ۱ ص ۱۰۰، نهج الإيمان لابن جبر ص ۴۵۰، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۹۴، وج ۳۹ ص ۲۵۶، ۲۸۰، الغدير ج ۲ ص ۳۰۲، وج ۹ ص ۲۶۸، بشارة المصطفى ص ۱۵۳.
۴. در تفسیر نمونه ج ۲۶ ص ۵۳ چنین آمده است: در بعضی از روایات نیز آمده است که: این آیه درباره گناهکارانی است که سرانجام پاک می شوند و از دوزخ آزاد می گردند، نه کافرانی که مخلد در آتش هستند.

- وقتی به کتاب اصلی این روایت مراجعه می‌کنیم چنین می‌خوانیم: هذه في الذين لا يخرجون من النار. تفسير القمي ج ٢ ص ٤٠٢، البرهان ج ٥ ص ٥٦٩.
- اما در بحار الأنوار ج ٨ ص ٢٩٥ چنین می‌خوانیم: هذه في الذين يخرجون من النار. در واقع این روایت، اختلاف نسخه دارد، در نسخه بحار الأنوار يخرجون به جای لا يخرجون ذکر شده است، با توجه به این نکته، نمی‌توان به سخنی که تفسیر نمونه ذکر کرده است، اعتماد نمود، زیرا در کتاب اصلی که تفسیر قمی می‌باشد، لا يخرجون ذکر شده است.
- لازم می‌بینم در اینجا حدیث را با نسخه تفسیر قمی ذکر می‌کنم: عن حمزان بن ائین قال سألت أبا عبد الله عن قول الله (لا يثبن فيها أحقاباً لا يذوقون فيها برداً ولا شرباً إلا حميماً وغساقاً) قال: هذه في الذين لا يخرجون من النار: تفسر القمي ج ٢ ص ٤٠٢.
٥. فرقان: آیه ١٤-١٣
٦. عطاءً حساباً أي كثيراً. يقال: أعطيت فلاناً عطاءً حساباً، وأحسبت فلاناً، أي أكثرته له... غريب القرآن ج ١ ص ٢٣٦.
٧. (وَأَيُّدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ). قال: الروح: ملك أعظم من جبرئيل وميكائيل، كان مع رسول الله وهو مع الأئمة: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٤٨، تفسير القمي ج ٢ ص ٣٥٨، البرهان ج ٥ ص ٣٢٨، نور الثقلين ج ٥ ص ٢٧٠.
٨. (وَأَيُّدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ). قال: الروح: ملك أعظم من جبرئيل وميكائيل، كان مع رسول الله وهو مع الأئمة: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٤٨، تفسير القمي ج ٢ ص ٣٥٨، البرهان ج ٥ ص ٣٢٨، نور الثقلين ج ٥ ص ٢٧٠.
٩. وما عليك يا ابن ام عمر ان لاتدري ما الإِب؟ ثم قال: اتبعوا ما تبين لكم من هذا الكتاب: تفسير الثعلبي ج ١٠ ص ١٣٤، روح المعاني ج ٣٠ ص ٤٧، معالم التنزيل ج ٤ ص ٤٢٩.
١٠. يا سبحان الله اما علم ان الإِب هو الكالأ والمرعى... الارشاد ج ١ ص ٢٠٠، تفسير الصافي ج ٥ ص ٢٨٧، البرهان ج ٥ ص ٥٨٥، نور الثقلين ج ٥ ص ٥١١.
١١. دعوها فإن الذي يريد الأعرابي هو الذي نريده من القوم. ثم قال: يا أعرابي، إن القول في أن الله واحد على أربعة أقسام... التوحيد للصدوق ص ٨٣، الخصال ص ٢، معاني الأخبار ص ٥، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٠٦، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٤٧٥، نهج الإيمان لابن جبر ص ٣٦٦، أعلام الدين ص ٧٧.
١٢. والإيمان به واجب، والسؤال عنه بدعة، وإني لأحسبك ضالاً. ثم أمر به فأخرج. وفي رواية: فإني أخاف أن يكون شيطاناً: المدونة الكبرى ج ٦ ص ٤٦٥، فتح الباري ج ١٣ ص ٣٤٣، عون المعبود ج ١٣ ص ٣٠، تفسير السمرقندي ج ١ ص ٦٦، تفسير السلمی ج ١ ص ٤٣٥، تفسير البغوي ج ٢ ص ١٦٥، تفسير البحر المحیط ج ٤ ص ٣١١، روح المعاني ج ٨ ص ١٣٤، تذكرة الحفاظ ج ١ ص ٢٠٩، الممل والنحل ج ١ ص ٩٣.
١٣. من زارني على بعد داري و مزارى، اتيت يوم القيامة في ثلاثة مواطن... تهذيب الاحكام ج ٦ ص ٨٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٥٥١، المزار للمفيد ص ١٩٥، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ٤٠.
١٤. قرأت كتاب أبي الحسن الرضا: (أبلغ شيعتي أن زيارتي تعدل عند الله ألف حجة)، قال البرنظي: فقلت لأبي جعفر: ألف حجة؟ قال: إي والله ألف حجة لمن زاره عارفاً بحقه: كامل الزيارات: ٥١٠، الأمالي للصدوق ص ١٢٠، عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٢٨٧.
١٥. يا علي، لقد مثلت لي أمتي في الطين حتى رأيت صغيرهم وكبيرهم أرواحاً قبل أن تُخلق الأجساد... بصائر الدرجات ص ١٠٤، مختصر بصائر الدرجات ص ١٦٥، بحار الأنوار ج ٧ ص ١٨٠.

۱۶. فندر قیس بن عاصم المنقری التمیمی الايولده بنت الا وأدها والواد ان يخنقها في التراب ويثقل وجهها به حتى تموت...: شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج ۱۳ ص ۱۷۵، مجمع البيان ج ۴ ص ۱۷۱.
۱۷. (إذا المؤودة سلت باى ذنب قتلت) قال: نزلت في الحسين بن علي عليهما السلام: البرهان ج ۵ ص ۵۹۴.
۱۸. ثم إن عمر بن سعد نادى في أصحابه: من يتدب للحسين ويوطئه فرسه؟: تاريخ الطبري، ج ۵، ص ۴۵۴، الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۷۳، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۱۰، وراجع: المنتظم، ج ۵، ص ۳۴۱، أسد الغابة، ج ۲، ص ۲۸.
۱۹. فالتدب منهم عشرة، وهم: إسحاق بن حوية الذي سلب الحسين عليه السلام قميصه، وأخنس بن مرثد، وحكيم بن طفيل السبيعي...: مثير الأحرار، ص ۷۸، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۹.
۲۰. قال هشام بن محمد لمؤلفهم الحسين عليه السلام همصرون على قتلهم أخذوا المصحف ونشروا جعله على رأسه...: تذكرة الخواص ص ۲۵۲.
۲۱. فوقف وقد ضعف عن القتال، أتاه حجر على جبهته هشما...: مثير الأحرار، ص ۷۳.
۲۲. فوقف يستريح وقد ضعف عن القتال...: فأتاه سهم محدّد مسموم له ثلاث شعب، فوقف في قلبه: مقتل الحسين عليه السلام، للخوارزمي، ج ۲، ص ۳۴، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۳.
۲۳. فقال الحسين عليه السلام: بسم الله وبالله وعلى ملّة رسول الله: مقتل الحسين عليه السلام، للخوارزمي، ج ۲، ص ۳۴، فرما...: وأبو أيوب الغنوي بسهم مسموم في حلقه، فقال عليه السلام: بسم الله ولا حول ولا قوة إلا بالله، وهذا قيل في رضى الله: المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۱، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۵.
۲۴. ثم خرّ على خده الأيسر صريعاً: الأمالي للصديق، ص ۲۲۶، ج ۲۳۹، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۲.
۲۵. إذا البحار سجرت: قال: تتحول البحار التي حول الدنيا نيراناً: تفسير القمي ج ۲ ص ۴۰۷، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۱۴، تفسير الصافي ج ۵ ص ۲۹۰، البرهان ج ۵ ص ۵۹۱.
۲۶. شعرا: آية ۱۹۱-۱۷۶
۲۷. الرحيق: الشراب الذي لا غش فيه: غريب القرآن ج ۱ ص ۴۴۴.
۲۸. ختامه مشك: أي آخر طعمه و عاقبته اذا شرب: غريب القرآن ص ۴۴۵.
۲۹. مجادله: آية ۲۰-۱۹
۳۰. وإذا اراد الله بعبد شراً حاسبه على رؤوس الناس ويكته...: بحار الأنوار ج ۷ ص ۳۲۵، البرهان ج ۵ ص ۶۱۸.
۳۱. نحل: آية ۳۲
۳۲. كان سببهم ان الذي هيّج الحبشة على غزوة اليمن ذانواس وهو آخر ملك من حمير...: تفسير القمي ج ۲ ص ۴۱۳، تفسير الصافي ج ۵ ص ۳۰۹، البرهان ج ۵ ص ۶۲۴، نور الثقلين ج ۵ ص ۵۴۴.
۳۳. الشاهد يوم الجمعة والمشهود يوم عرفة: مصباح المتهجد ص ۲۸۳، معاني الاخبار ص ۲۹۹، وسائل الشريعة ج ۱۳ ص ۵۴۹.
۳۴. قال ابن عطية: يقوي أن الآية في قريش لأن هذا اللفظ فيهم أحكم منه في أولئك الذين قد علم أنهم ماتوا على كفرهم، و أما قريش فكان فيهم وقت نزولها من تاب وآمن: روح المعاني ج ۱۵ ص ۳۰۰
۳۵. أول شهيد استشهد في الإسلام سمية أم عمار، طعنها أبو جهل في قلبها بحرية فقتلها: الاستيعاب ج ۴ ص ۱۸۶۴، الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۲۶۴، البداية والنهاية ج ۳ ص ۷۶، كانت بنو مخزوم يخرجون بعمار بن ياسر وأبيه وأمه، وكانوا أهل بيت إسلام، إذا حميت الظهيرة يعدّونهم برمضاء مكّة: البداية والنهاية ج ۳ ص ۷۶، السيرة النبوية لابن هشام ج ۱ ص ۲۱۱، السيرة النبوية لابن كثير ج ۱ ص ۴۹۴.
۳۶. الطّارِقُ: النجم، سمي بذلك: لأنه يطرّق (أي يطلع) ليلا وكل من أتاك ليلا فقد طرّقك، والتّاقِبُ: المضي: غريب القرآن ج ۱ ص ۴۴۹.

۳۷. بعضی‌ها (النجم الثاقب) را به معنای سیاره زحل تفسیر کرده‌اند. این تفسیر از روایت ضعیفی اخذ شده است که سند معتبری ندارد، برای همین ما در تفسیر این آیه از زحل نامی نبردیم. این روایت را کتاب خصال شیخ صدوق ص ۴۸۹ با این عبارت (فما زحل عندکم فی النجوم...) بیابید. همچنین این روایت در این دو کتاب ذکر شده است: البرهان ج ۵ ص ۶۳۰، بحار الأنوار ج ۵۵ ص ۲۱۹.

۳۸. در اینجا فقط سخن از نطفه پدر است، نطفه‌ای که در رحم مادر ریخته می‌شود و با تخمک مادر ترکیب می‌شود و سلول اولیئ انسان شکل می‌گیرد. این آیه، از نطفه پدر قبل از ترکیب با تخمک مادر سخن می‌گوید. در قرآن هر جا واژه نطفه به کار رفته است، منظور از آن، نطفه مرد است. در این آیه هیچ اشاره‌ای به تخمک زن نشده است، زیرا تخمک زن، چیزی پنهان است و از بدن زن، خارج نمی‌شود. اینجا سخن از آبی است که از بدن خارج می‌شود و معلوم است که منظور نطفه مرد است.

قرآن مسأله جفت‌گیری انسان را به گونه‌ای بیان کرده است که با حیا و عفت همراه باشد، برای همین چنین می‌گوید: «نطفه پدر از بین کمر و سینه پدر خارج می‌شود».

در این آیه از دو واژه «صُلب» و «ترائب» سخن گفته شده است. وقتی به کتاب لغت مراجعه می‌کنیم می‌بینیم چنین نوشته‌اند:

صُلب: استخوان کمر.

ترائب: استخوان‌های دنده.

قرآن با کنایه سخن می‌گوید و منظورش این است: «نطفه از جایی بین جلو و پشت پدر خارج می‌شود». مناسب می‌بینم خاطره‌ای از بیست سال پیش نقل کنم: در دانشگاهی در تهران مشغول تحصیل بودم. در خوابگاه با فرهاد دوست شدم، او زرتشتی بود. روزی دوستانم به اتاق من آمده بودند، به آنان گفتم: «من پشت سر فرهاد نماز می‌خوانم». یکی در آن میان به من رو کرد و گفت: «مگر فرهاد مسلمان شده است؟ مگر او امام جماعت شده است؟». همه زدند زیر خنده!

متأسفانه این دوست ما با ادبیات فارسی، بیگانه شده بود! زبان مادری خودش را نمی‌شناخت! به او توضیح دادم که این کنایه است. وقتی من می‌گویم پشت سر کسی نماز می‌خوانم، یعنی او را خیلی قبول دارم، به او اطمینان دارم!

قرآن می‌گوید: «نطفه پدر از جایی بین استخوان کمر و دنده‌های او خارج می‌شود». بعضی از پزشکان اشکال کرده‌اند که این سخن درست نیست، چرا قرآن سخن غیر علمی گفته است؟ نطفه مرد در بیضه او ساخته می‌شود نه در بین استخوان‌های کمر و دنده‌های او!

من به آن پزشک می‌گویم: تو این واژه جنسی را به راحتی به کار می‌بری، زیرا برای بیان این واژه، محدودیتی نمی‌بینی، اما قرآن می‌خواهد با حیا و عفت سخن بگوید، نمی‌خواهد این واژه را به کار ببرد، برای همین قرآن با کنایه سخن می‌گوید.

اگر آن پزشک، با زبان عربی آشنا بود، اگر شیوه قرآن در بیان مطالب را می‌دانست، هرگز چنین نمی‌گفت، حکایت این پزشک، همانند دوست من است. اکنون این دو جمله را می‌نویسم:

۱ - نطفه مرد از بین استخوان‌های کمر و دنده‌های مرد خارج می‌شود. (نطفه پدر اصلاً در آنجا نیست).

۲ - منظور از استخوان‌های کمر، پشت مرد و منظور از دنده‌ها، جلوی مرد است. نطفه مرد از بین پشت و جلو او

- خارج می شود، عضو جنسی مرد بین پشت و جلوی او قرار دارد.
- آری، قرآن نخواست است و اژه ای به کار ببرد که خلاف عفت و حیا باشد، حتی قرآن نخواست است اشاره کند که آن عضو، بین دو پای مرد قرار دارد.
- قرآن بسیار با حیا سخن می گوید، از استخوان های کمر و دنده های مرد سخن می گوید، این کنایه از پشت و جلوی مرد است، کسی که به زبان عربی مسلط است، این معنا را می فهمد.
- این سخن قرآن، شبیه آن است که در فارسی می گوئیم: «نطفه از میان مرد خارج می شود»، این یک کنایه در زبان فارسی است و مطابق با حیا می باشد.
- افسوس که عده ای از عفت کلام قرآن، سوء استفاده کردند و گفتند: «قرآن بر خلاف علم سخن گفته است»، آنان دشمنان قرآن و اسلام هستند، اما حقیقت هیچ گاه مخفی نمی ماند.
۳۹. فانظر فیرفع حجب الهاویه فیراها بما فیها من بلایا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.
۴۰. سألت أبا عبد الله عن قول الله عز وجل: سبحانه الله، ما یعنی به؟ قال: تنزیهه: الکافی ج ۱ ص ۱۱۸، التوحید للصدوق ص ۳۱۲، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۶۹ و ج ۹۰ ص ۱۷۷، سبحانه الله هو تنزیهه، أي إبعاده عن السوء وتقديسه: تاج العروس ج ۱۹ ص ۱۰۶، لسان العرب ج ۱۳ ص ۵۴۸، النهاية في غريب الحديث ج ۵ ص ۴۳.
۴۱. (والاخرة خير وابقى)، قال: ولاية اميرالمومنين: الکافی ج ۱ ص ۴۱۸، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۷۴، نور الثقلين ج ۵ ص ۵۵۶.
۴۲. قد جعلت امرهم اليكم وشفعتكم فيهم وغفرت لمسيئتهم...: بحار الأنوار ج ۸ ص ۵۰، البرهان ج ۵ ص ۶۴۷.
۴۳. فيفتح عينيه فينظر فينادي روحه مناد من قبل رب العزة، فيقول: يا أيُّها النفس المطمئنة إلى محمد وأهل بيته، ارجعي إلى ربك راضية بالولاية، مرضية بالثواب، فادخلي في عبادي - يعني محمد أو أهل بيته...: الکافی ج ۳ ص ۱۷۸، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۶.
۴۴. اقرأ سورة الفجر في فرائضكم ونوافلكم فانه سورة للحسين بن علي (ع)...: ثواب الاعمال ص ۱۲۳، البرهان ج ۵ ص ۶۴۹.
۴۵. من اذمن قراءة الفجر كان مع الحسين عليه السلام في درجته في الجنة...: البرهان ج ۵ ص ۶۵۸، تفسير كنز الدقائق ج ۱ ص ۲۸۰.
۴۶. فقال الحسين عليه السلام: بسم الله وبالله وعلى ملّة رسول الله: مقتل الحسين عليه السلام، للخوارزمي، ج ۲، ص ۳۴، فرماه... وأبو أيوب الغنوي يسهم مسموم في حلقه، فقال عليه السلام: بسم الله ولا حول ولا قوة إلا بالله، وهذا قتل في رضى الله: المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۱، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۵.
۴۷. وقال: صبراً على قضائك يا رب، لا إله سواك، يا غياث المستغيثين...: موسوعة كلمات الإمام الحسين، ص ۶۱۵.
۴۸. ويقول عمر بن سعد: ويلكم، عجلوا بقتله...: ينابيع المودة، ج ۳، ص ۸۲، فقال عمر بن سعد لرجل عن يمينه: انزل ويحك إلى الحسين فأرحه...: بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۴، وراجع: مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۱.
۴۹. لما قُتل الحسين بن عليّ عليهما السلام، كسفت الشمس كسفة بدت الكواكب نصف النهار، حتّى ظننا أنّها هي: السنن الكبرى، ج ۳، ص ۴۶۸، ح ۶۳۵۲، المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۴، ح ۲۸۳۸، تهذيب الكمال، ج ۶، ص ۴۳۳، الرقم ۱۳۲۳، تاريخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۸، كفاية الطال، ص ۴۴۴، الصواعق المحرقة، ص ۱۹۴، راجع: تاريخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۶، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۱۳، كامل الزيارات، ص ۱۸۲، ح ۲۴۹، قصص الأنبياء، مجمع البيان، ج ۶، ص ۷۷۹ و ج ۹، ص ۹۸، تأويل الآيات الظاهرة، ج ۱، ص ۳۰۲، التبيان في تفسير القرآن، ج ۹، ص ۲۳۳، الطرائف، ص ۲۰۳، ح ۲۹۳، الصراط المستقيم، ج ۳، ص ۱۲۴، تفسير القرطبي، ج ۱۶، ص ۱۴۱، تذكرة الخواص، ص ۲۷۴، شرح الأخبار، ج ۳، ص ۵۴۴، ح ۱۱۱۵، التبصرة، ج ۲، ص ۱۶، إثبات الوصية، ص ۱۷۸، الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۸۰.

- سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲، الرقم ۴۸.
۵۰. (واخذوا من مقام إبراهيم صلى) یعنی بذلک وکعتی طواف الفریضة تهذیباً لأحكام ج ۱ ص ۱۳۸ جامعاً لحديث الشیعة ج ۱ ص ۳۸۸.
۵۱. نزلت فی النضرین الحارث اشتری قنیة وكان لا یسمع بأحد یرید الاسلام إلا انطلق به إلى قبیته فیقول أطمعیه واسقیه وغنیه هذا خیر مما یدعوك إلیه محمد من الصلاة والصیام وأن تقا تل بین یدیه فنزلت: تفسیر الجلالین ص ۶۲۳.
۵۲. نار موصدة: ای مطبقة، مغلفة، يقال: اوصدت الباب إذا طبقتة و اغلقتة: غریب القرآن ج ۱ ص ۴۵۹.
۵۳. شأن نزولی درباره این سوره ذکر کرده اند. من این شأن نزول را بعید می دانم، زیرا در این شأن نزول از درختان خرما ذکر شده است و فضای این داستان به گونه ای است که با مدینه سازگار است، زیرا شهر مکه درخت نخل ندارد، در حالی که این سوره به اتفاق همه مفسران، مکی است.
- اکنون این شأن نزول را ذکر می کنم: «مردی در میان مسلمانان بود که شاخه یکی از درختان خرما را او بالای خانه مرد فقیری قرار گرفته بود، صاحب نخل هنگامی که بالای درخت می رفت تا خرما را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد، و کودکان آن را برمی داشتند، آن مرد از نخل فرو می آمد و خرما را از دستشان می گرفت. مرد فقیر به پیامبر شکایت آورد پیغمبر ص فرمود: برو تا به کار تو رسیدگی کنم. سپس صاحب نخل را ملاقات کرد و فرمود: این درختی که شاخه هایش بالای خانه فلان کس آمده است به من می دهی تا در مقابل آن نخلی در بهشت از آن تو باشی، آن مرد قبول نکرد، یکی از یاران آن نخل خرما را از آن مرد خرید و به آن فقیر داد اینجا بود که سوره و اللیل نازل شد».
- این خلاصه آن شأن نزول بود که من از کتاب مجمع البیان ج ۱۰ ص ۷۶۰ ذکر نمودم.
- نکته مهم این است: در بعضی از روایات آمده که مرد خریدار شخصی بنام «ابو الدحداح» بود، در کتاب اکمال الکمال ج ۳ ص ۳۱۷ آمده است: «ابو الدحداح الأنصاری، له صحبة». یعنی او انصاری و اهل مدینه بوده است و از یاران پیامبر بوده است. طبق این سخن، این سوره باید در مدینه نازل شده باشد در حالی که همه مفسران بر این باورند این سوره، مکی است، این نشانه آن است که این شأن نزول، صحیح نیست.
۵۴. (فیسره للیسری)، ای: الجنة... بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۹۸، البرهان ج ۵ ص ۶۷۹.
۵۵. زمر: آیه ۷۴-۷۳.
۵۶. (فیسره للعسری)، یعنی النار: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۹۸، البرهان ج ۵ ص ۶۷۹.
۵۷. شوری: آیه ۴۶-۴۵.
۵۸. (صدق بالحسنی)، قال: بالولاية... تفسیر القمی ج ۲ ص ۴۲۶، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۴۴، البرهان ج ۵ ص ۶۷۸.
۵۹. ...مد عمره حتی حج ألف عام علی قدمیه، ثم قُتل بین الصفا والمروة مظلوماً، ثم لم یوالک یا علی، لم یشم رائحة الجنة ولم یدخلها: المناقب للخوارزمی ص ۶۷، مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۲، كشف الغمة ج ۱ ص ۱۰۰، نهج الإیمان لابن جبر ص ۴۵۰، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۹۴، وج ۳۹ ص ۲۵۶، ۲۸۰، الغدير ج ۲ ص ۳۰۲، وج ۹ ص ۲۶۸، بشارة المصطفى ص ۱۵۳.
۶۰. من مات ولم یعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة: وسائل الشیعة ج ۱۶ ص ۲۴۶، مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۱۸۷، اقبال الاعمال ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۸، جامع أحاديث الشیعة ج ۲۶ ص ۵۶، الغدير ج ۱ ص ۱۲۶.
۶۱. فینزل ملک الموت ومعه خمسمئة من الملائكة معهم قضبان الریاحین وأصول الزعفران، کل واحد منهم یشیر به بشارة سوی بشارة صاحبه...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۶۱، معارج الیقین فی أصول الدین ص ۴۸۸.

۶۲. فيجلس رسول الله عليه السلام عند رأسه، وعليه عند رجله، فيكب عليه رسول الله عليه السلام فيقول: يا ولي الله أبشر، أنا رسول الله: المحاسن ج ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸.
۶۳. أما ما كنت ترجو فقد أعطيت، وأما كنت تخافه فقد أمنت منه، ويفتح له باب إلى منزله من الجنة، ويقال له: انظر إلى مسكنك في الجنة... دعائم الإسلام ج ۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۷۷، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۱۰.
۶۴. يستقبل باب الرحمة ويخر ساجدا فيكمث ما شاء الله... تفسير القمي ج ۲ ص ۲۵، البرهان ج ۳ ص ۵۷۱.
۶۵. كان معاشهم من الرحلتين، رحلة في الشتاء إلى اليمن، ورحلة في الصيف إلى الشام، وكانوا يحملون من مكة الأدم واللباس وما يقع من ناحية البحر من الفلفل وغيره، فيشترون بالشام الثياب والدرمك والحبوب، وكانوا يتألفون في طريقهم: تفسير القمي ج ۲ ص ۴۴۴، التفسير الأصفي ج ۲ ص ۱۴۷۹، التفسير الصافي ج ۵ ص ۳۷۹، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۶۷۶، وكانت قريش إذا رحلت غيرها في الرحلتين (يعني رحلة الشتاء والصيف) كانت طائفة من العير لخديجة، وكانت أكثر قريش مالا، وكان صلى الله عليه وآله ينفق منه ما شاء: الأمالي للطوسي ص ۴۶۸.
۶۶. خطبها عقبة بن أبي معيط، والصلت بن أبي يهاب، وكان لكل واحد منهما أربعمئة عبد وأمة، وخطبها أبو جهل بن هشام وأبو سفيان، وخديجة لا ترغب في واحد منهم: بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۲۲.
۶۷. هي أكثرهن مالا وأحسنهن جمالا وأعظمهن كمالا، وأعفهن فرجا، وأبسطنهن يدا، طاهرة مصونة، تساعدك على الأمور، وتقع منك بالميسور، ولا ترضى من غيرك بالكثير، وهي قريبة منك في النسب، يحسدك عليها جميع الملوك والعرب: بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۵۴.
۶۸. فدخل على عمها، وخطب أبو طالب الخطبة المعروفة، وعقد النكاح، فلمّا قام محمد صلى الله عليه وآله ليذهب مع أبي طالب، قالت خديجة: إلى بيتك، فيبيتي بيتك، وأنا جاريته: الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۱۳۹، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۳، قال ابن عباس: في قوله: (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى) عند أبي طالب (فَأَوَّى) إلى أبي طالب يحفظك ويريتك... (وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى) بمال خديجة: مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۲۹۵، وراجع: المبسوط للسرخسي ج ۳ ص ۱۱، بحار الأنوار ج ۳ ص ۱۳۸، عمدة القارئ ج ۱۹ ص ۲۹۹، تحفة الأخوذ ج ۶ ص ۴۹۲، تفسير السمرقندي ج ۳ ص ۵۶۸، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۳۸۴، تفسير البغوي ج ۴ ص ۴۹۹، زاد المسير ج ۸ ص ۲۷۰، فتح القدير ج ۵ ص ۴۵۸.
۶۹. عن فضل البقاي قال: سألت أبا عبد الله عن قول الله عز وجل: (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ)؟ قال: الذي أنعم عليك بما فضلك وأعطاك وأحسن إليك، ثم قال: فحدث بدينه وما أعطاه الله، وما أنعم به عليه: الكافي ج ۲ ص ۹۴، بحار الأنوار ج ۷۸ ص ۲۸، نور الثقلين ج ۵ ص ۶۰۱.
۷۰. إن الله عز وجل أمره بالصلاة والزكاة والصوم والحج، ثم أمره إذا فعل ذلك أن ينصب عليا وصيه: البرهان ج ۵ ص ۶۸۸، تفسير كنز الدقائق ج ۱۴ ص ۳۳۸، يقول: إذا فرغت فانصب علمك و أعلن وصيك...: الكافي ج ۱ ص ۲۹۴، جامع احاديث الشيعة ج ۱ ص ۱۹۲، تفسير الصافي ج ۵ ص ۳۴۴، نور الثقلين ج ۵ ص ۶۰۵.
۷۱. فقام القوم يضحكون ويقولون لأبي طالب: قد أمرك أن تسمع لانيك وتطيع: الإرشاد للمفيد ج ۱ ص ۳۳، مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۳۰۶، الروضة في فضائل أمير المؤمنين ص ۷۰، بحار الأنوار ج ۳۸ ص ۲۲۲، الغدير ج ۲ ص ۲۷۹، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج ۱۳ ص ۲۱۱، كنز العمال ج ۱۳ ص ۱۱۴، جامع البيان ج ۱۹ ص ۱۴۹، تفسير ابن كثير ج ۳ ص ۳۶۴، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۴۹، تاريخ الطبري ج ۲ ص ۶۳، الكامل في التاريخ ج ۲ ص ۶۳، البداية والنهاية ج ۳ ص ۵۳، كشف الغمة ج ۱ ص ۶۳، السيرة النبوية ج ۱ ص ۴۵۹، تقريب المعارف ص ۱۹۳.
۷۲. بصائر الدرجات ص ۹۷، قرب الإسناد ص ۵۷، الكافي ج ۱ ص ۲۹۴، التوحيد ص ۲۱۲، الخصال ص ۲۱۱، كمال

- الدين ص ٢٧٦، معاني الأخبار ص ٦٥، من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٢٢٩، تحف العقول ص ٤٥٩، تهذيب الأحكام ج ٣ ص ١٤٤، كتاب الغيبة للنعماني ص ٧٥، الإرشاد ج ١ ص ٣٥١، كنز الفوائد ص ٢٣٢، الإقبال بالأعمال ج ١ ص ٥٠٦، مسند أحمد ج ١ ص ٨٤، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٥، سنن الترمذي ج ٥ ص ٢٩٧، المستدرك للحاكم ج ٣ ص ١١٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١٧، تحفة الأخوذ ج ٣ ص ١٣٧، مسند أبي يعلى ج ١١ ص ٣٠٧، المعجم الأوسط ج ١ ص ١١٢، المعجم الكبير ج ٣ ص ١٧٩، التمهيد لابن عبد البر ج ٢٢ ص ١٣٢، نصب الراية ج ١ ص ٤٨٤، كنز العمال ج ١ ص ١٨٧، ج ١١ ص ٣٣٢، ٦٠٨، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٩٢، شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٠٠، الدر المشور ج ٢ ص ٢٥٩.
٧٣. نحل: آية ٣٢
٧٤. وذلك أنه فصل بركتي الأرض المقدسة الدينية و الدينية بذكر الشجرتين أو تمرتهما، والطور الذي نودي منه موسى عليه السلام و ناب المجموع مناب و الأرض المباركة على سبيل الكناية، فظهر تناسب في العطف: روح المعاني ج ١٥ ص ٣٩٣
٧٥. ان الله تبارك وتعالى علم أن الأرواح في شرفها وعلوها متى ما تركت على حالها نزع أكثرها إلى دعوى الربوبية دونه عز وجل فجعلها بقدرته في الأبدان...: التوحيد ص ٤٠٢، علل الشرايع ج ١ ص ١٥، بحار الأنوار ج ٥٨ ص ١٣٣.
٧٦. كان يغدو كل يوم إلى حراء يصعده وينظر من قلله إلى آثار رحمة الله وأنواع عجائب رحمته وبدائع حكمته، وينظر إلى أكناف السماء وأقطار الأرض والبحار...: بحار الأنوار ج ١٧ ص ٣٠٩.
٧٧. كان يجاور في حراء من كل سنة شهراً... فإذا قضى جواره من حراء، كان أول ما يبدأ به إذا انصرف أن يأتي باب الكعبة قبل أن يدخل بيته...: شرح نهج البلاغة ج ١٣ ص ٢٠٨، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٣٦٣.
٧٨. لا تدع صيام يوم سبع وعشرين من رجب، فإنه اليوم الذي نزلت فيه النبوة على محمد صلى الله عليه وآله: الكافي ج ٤ ص ١٤٩، جامع المدارك ج ٢ ص ٢٢٤، الحقائق الناضرة ج ١٣ ص ٣٩١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ١٨٩، بعث الله عز وجل محمداً صلى الله عليه وآله رحمة للعالمين في سبع وعشرين من رجب: بحار الأنوار ج ١٨ ص ١٨٩، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤٦٦، ج ٥ ص ٣٢٢.
٧٩. فلما استكمل أربعين سنة ونظر الله عز وجل إلى قلبه، فوجده أفضل القلوب وأجلها وأطوعها وأخشعها وأخضعها، أذن لأبواب السماء ففتحت ومحمد ينظر إليها، وأذن للملائكة فنزلوا ومحمد ينظر إليهم...: فتح الباري ج ٨ ص ٥٤٨، عمدة القارئ ج ١٩، التفسير الصافي ج ٧ ص ٥١٥، جامع البيان ج ٣٠ ص ٣١٧، تفسير الثعلبي ١٠ ص ٢٤٢، أضواء البيان ج ٩ ص ١٣، البداية والنهاية ج ٣ ص ١٩، السيرة النبوية لابن كثير ج ١ ص ٤٠٥، سبل الهدى والرشاد ج ٢ ص ٢٤٠، وللإطلاع أكثر راجع: إلى: صحيح البخاري ج ٦ ص ٨٨، صحيح مسلم ج ١ ص ٩٧، المستدرك للحاكم ج ٣ ص ١٨٣، السنن الكبرى ج ٩ ص ٦، عمدة القارئ ج ١٩ ص ٣٠٧، تفسير الثعلبي ج ١٠ ص القرطبي ج ٢٠ ص ١١٨، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٤٨٧، تفسير ابن كثير ج ٤ ص ٤٦٩، تفسير الجلالين ص ٨١٤، الدر المشور ج ٦ ص ٣٦٨، فتح القدير ج ٥ ص ٤٧٠، روح المعاني ج ٣٠ ص ١٧٨، الطبقات الكبرى ج ١ ص ١٩٦، تاريخ مدينة دمشق ج ٦٣ ص ١٢، فتوح الشام ج ١ ص ٢٨٧، البداية والنهاية ج ١ ص ٣٦٨، إمتاع الأسماع ج ١ ص ٣٠، السيرة النبوية ج ١ ص ١٥٥، عيون الأثر ج ١ ص ١١٢، السيرة النبوية لابن كثير ج ١ ص ٣٨٥.
٨٠. توجه إلى خديجة، فكان كل شيء يسجد له ويقول بلسان فصيح: السلام عليك يا نبي الله: مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ٤٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ١٩٦.
٨١. حتى إذا كنت في وسط من الجبل سمعت صوتاً من السماء يقول: يا محمد، أنت رسول الله وأنا جبرئيل. قال: فرفعت

- رأسي إلى السماء...: تاريخ الطبري ج ۲ ص ۴۹، تاريخ مدينة دمشق ج ۶۳ ص ۱۳، تاريخ الإسلام ج ۱ ص ۱۳۱، البداية والنهاية ج ۳ ص ۱۸، إمتاع الأسماع ج ۳ ص ۲۶، السيرة النبوية لابن هشام ج ۱ ص ۱۵۵، السيرة النبوية لابن كثير ج ۱ ص ۴۰۳، سبل الهدى والرشاد ج ۲ ص ۷۳۴.
۸۲. إن النبوة نزلت على رسول الله يوم الاثنين، وأسلم علي يوم الثلاثاء، ثم أسلمت خديجة بنت خويلد زوجة النبي...: تفسير القمي ج ۱ ص ۳۷۸، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۱۷۹، فدخل علي عيله السلام إلى رسول الله صلى الله عليه وآله... فدعاه إلى الإسلام فأسلم، وأسلمت خديجة، وكان لا يصلي إلا رسول الله صلى الله عليه وآله وعلي وخديجة: أعلام الوری ج ۱ ص ۱۰۲، قصص الأنبياء ص ۳۱۵، كشف الغمة ج ۱ ص ۸۶، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۱۸۴.
۸۳. فقالت خديجة: وما هذا النور؟ قال: هذا نور النبوة، قولي: لا إله إلا الله محمد رسول الله، فقالت: طالما عرفت ذلك. فأسلمت: مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۴۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۱۹۶.
۸۴. ان جبرئيل كان يعرض على القرآن كل سنة مرة. قد عرضه على العام مرتين...: الارشاد ج ۱ ص ۱۸۱، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۶، اعيان الشيعة ج ۱ ص ۲۹۲.
۸۵. در آیه ۹ سوره جبر چنین می خوانیم: من قرآن را نازل کردم و خود من هم آن را حفظ می کنم.
۸۶. فرقان: آیه ۱۴-۱۳
۸۷. اقرب ما يكون العبد من الله عزوجل وهو ساجد...: الكافي ج ۳ ص ۲۶۴، وسائل الشيعة ج ۶ ص ۳۷۹، بحار الأنوار ج ۸۲ ص ۱۶۱، جامع احاديث الشيعة ج ۵ ص ۲۲۵.
۸۸. فأوحى الله إليه أني أطعته إلى الأرض فلم أجدها أشد تواضعاً لي منك...: الأمالي للطوسي ص ۱۶۴، وسائل الشيعة ج ۷ ص ۱۴.
۸۹. ان جبرئيل كان يعرض على القرآن كل سنة مرة. قد عرضه على العام مرتين...: الارشاد ج ۱ ص ۱۸۱، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۶، اعيان الشيعة ج ۱ ص ۲۹۲.
۹۰. (وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ): قال: الروح: ملك أعظم من جبرئيل وميكائيل، كان مع رسول الله وهو مع الأئمة: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۴۸، تفسير القمي ج ۲ ص ۳۵۸، البرهان ج ۵ ص ۳۲۸، نور الثقلين ج ۵ ص ۲۷۰.
۹۱. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أربعة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة: عاق، ومثان، ومكذب بالقدر...: الخصال ص ۲۰۳، بحار الأنوار ج ۸۷ ص ۸۷، وسائل الشيعة ج ۲۵ ص ۳۳۵.
۹۲. ما استطعت أن تلوم العبد عليه فهو منه، وما لم تستطع أن تلوم العبد عليه فهو من فعل الله، يقول الله تعالى للعبد: لم عصيت؟ لم فسقت؟ لم شربت الخمر؟ لم زنت؟ فهذا فعل العبد...: بحار الأنوار ج ۵ ص ۵۹، إذا كان يوم القيامة وجمع الله الخلائق سألهم عما عهد إليهم ولم يسألهم عما قضى عليهم: الإرشاد ج ۲ ص ۲۰۴، كنز الفوائد ص ۱۷۱، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۲۰، بحار الأنوار ج ۵ ص ۶۰.
۹۳. يا معشر الشيعة خاصموا بسورة إنا أنزلناه تغلجوا فو الله إنها لحجة الله تعالى على الخلق بعد رسول الله وإنها لسيدة دينكم: الكافي ج ۱ ص ۲۴۹، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۷۲، نور الثقلين ج ۵ ص ۶۳۵.
۹۴. من قرء إنا أنزلناه في لَيْلَةٍ الْقَدَرِ فجهر بها صوته كان كالشاهر سيفه في سبيل الله عز وجل، ومن قرأها سرا كان كالمشحط بدمه في سبيل الله، ومن قرأها عشر مرات محي الله عنه ألف ذنب من ذنوبه...: مستدرکالوسائل ج ۴ ص ۳۶۰، بحار الأنوار ج ۸۹ ص ۳۲۷، جامع احاديث الشيعة ج ۱۵ ص ۶۸، تفسير الصافي ج ۵ ص ۳۵۳.
۹۵. من أحيها تين الليلتين بمذاكرة لعلم فهو أفضل إمالي الصدوق ص ۷۴۷ وراجع بحار الأنوار ج ۱ ص ۴۰۱ مفتاح الكرامة ج ۹ ص ۱۹۰.
۹۶. خوف: أصل واحد يدل على الذعر والفرع، يقال: خفت الشيء خوفاً وخيفة: معجم مقاييس اللغة ج ۲ ص ۲۳۰، إن

الأصل الواحد في هذه المادّة هو ما يقابل الأمن، ويعتبر في الخوف توفّع ضرر مشكوك والظنّ بوقوعه: التحقيق في كلمات القرآن ج ۳ ص ۱۳۹، خشي: إنّ الأصل الواحد في هذه المادّة هو المراقبة والوقاية مع الخوف، بأن يراقب أعماله ويتقي نفسه مع الخوف والملاحظة: التحقيق في كلمات القرآن ج ۳ ص ۶۱.

۹۷. ريشه خشى و مشتقات آن در قرآن ۴۸ بار تکرار شده و اما ريشه خشوف در قرآن ۱۲۴ بار آمده است. مفهوم خوف پيش از دو برابر مفهوم خشيت تکرار شده است. شايد بتوان گفت کسانی که از خدا می ترسند دو برابر کسانی هستند که از خدا خشيت دارند. زیرا مقام خشيت مقامی است که فقط کسانی به آن می رسند که معرفت و شناخت بهتری به خدا پيدا کرده اند.

۹۸. عن جابر بن عبد الله، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضه الذي قبض فيه لفاطمة عليها السلام: يا بُنَيَّةُ، بَأبِي أَنْتِ وَأُمِّي، أَرْسَلِي إِلَى بَعْلِكَ فَادْعِيهِ لِي، فَقَالَتْ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: انْطَلِقِي إِلَى أَبِيكَ فَقُلِي لَهُ: إِنَّ جَدِّي يَدْعُوكَ. فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ الْحَسَنُ فَدَعَا، فَأَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... يَا عَلِيُّ، ادْنِ مِنِّي، فَدَنَا مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ: فَادْخُلِي أَذْنُكَ فِي فَمِي، فَفَعَلَ، فَقَالَ: يَا أَخِي، أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ: (إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ)؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ... تفسير فرائد ص ۵۸۶، بحار الأنوار ج ۶۵ ص ۵۴.

۹۹. ابن عباس و مجاهد و عطاء بر این باورند که این سوره، مکى است، لحن آیات این سوره که درباره معاد و نشانه های وقوع قیامت سخن می گوید، مناسب با سوره های مکى می باشد: (أما قتادة و مقاتل این سوره را مدنی می دانند: تفسیر الواحدي ج ۲ ص ۱۲۲۳، تفسیر السمعانی ج ۶ ص ۲۶۶).

در واقع کسانی که این سوره را مدنی می دانند به این حدیث استدلال کرده اند: «عن أبي سعيد الخدري قال: لما نزلت (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) قلت يا رسول الله، اني لراء عملي ؟ قال: نعم تلك الكبار الكبار ؟ قال: نعم قلت الصغار الصغار؟».

آنان می گویند: ابوسعید در مدینه و در سال سوم مسلمان شد، پس نازل شدن این سوره در مدینه بوده است. وقتی ما این حدیث را بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم که سند این حدیث ضعیف است. این سند حدیث است: (حدثنا أبو زرعة وعلي بن عبد الرحمن بن محمد بن المغيرة المعروف بعلان المصري قال: حدثنا عمرو بن خالد الحراني، حدثنا ابن لهيعة، أخبرني هشام بن سعد عن زيد بن أسلم، عن عطاء بن يسار، عن أبي سعيد الخدري). آری، «ابن لهيعة» در این سند ذکر شده است. درباره او در کتاب های بررسی احادیث چنین می خوانیم: (ابن لهيعة ذاهب الحديث و كان يحيى بن سعيد لا يراه شيئا و ضعفه يحيى بن معين و كان يدلّس عن ضعفا: الموضوعات ج ۱ ص ۳۹۵).

با توجه به این مطلب، این حدیث، حدیث ضعیفی می باشد. پس ما همان سخن ابن عباس و مجاهد و عطا را قبول می کنیم که می گویند: این سوره مکى است.

۱۰۰. (يومئذ تحدث أخبارها): ای تخبر بما عمل على ظهرها تقول عمل كذا وكذا، يوم كذا وكذا، فهذه أخبارها: بحار الأنوار ج ۷ ص ۹۷، مجمع البيان ج ۱۰ ص ۴۱۹، فتح القدير ج ۵ ص ۴۸۰، روح المعاني ج ۳۰ ص ۲۱۰.

۱۰۱. كان على عليه السلام اذا فرغ من بيت المال صلى فيه ركعتين ج ۲۳ ص ۶۰.

۱۰۲. حسبي لا اله الا ان لا اسمع من القرآن غيرها... روح المعاني ج ۱۵ ص ۴۳۸.

۱۰۳. اليس معك (اذا زلزلت)، قال: بلى، قال: ربع القرآن... مسند احمد ج ۳ ص ۲۲۱، سنن الترمذی ج ۴ ص ۲۴۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۴۷، مجمع البيان ج ۱۰ ص ۴۱۶، نور الثقلين ج ۵ ص ۶۴۷.

۱۰۴. روي عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس أنه قال بينما أنا في الحجر جالس إذ أتاني رجل فسأل عن العاديات ضيحا فقلت له الخيل حين تغير في سبيل الله ثم تأوي إلى الليل فيصنعون طعامهم و يورون نارهم فانفتل عني و ذهب إلى علي بن أبي طالب (ع) و هو تحت سقاية زمزم فسأله عن العاديات ضيحا فقال سألت عنها أحدا قبلي قال نعم سألت عنها ابن عباس فقال الخيل حين تغير في سبيل الله قال فاذهب فادعه لي فلما وقف على رأسه قال تفتي الناس بما لا علم لك به و الله إن كانت لأول غزوة في الإسلام بدر و ما كانت معنا إلا فرسان فرس للزبير و فرس للمقداد بن الأسود فكيف تكون العاديات الخيل بل العاديات ضيحا الإبل من عرفة إلى مزدلفة و من مزدلفة إلى منى قال ابن عباس فرغبت عن قولتي و رجعت إلى الذي قاله علي: مجمع البيان ج ۱۰ ص ۸۰۳.
۱۰۵. والاصح الاشهر انه ميزان واحد لجميع الامم ولجميع الاعمال كفته كطابق السموات والارض...:روح المعاني ج ۱۷ ص ۵۴.
۱۰۶. يا دنيا يا دنيا، اليك عني، أبي تعرضت أم إليّ تشوّقت؟ لا حان حينك، هيهات، غري غري، لا حاجة لي فيك، قد طلقنك ثلاثاً لا رجعة فيها...: نهج البلاغة ج ۴ ص ۱۷، خصائص الأنمة ج ۷۱، روضة الواعظين ص ۴۴۱، كنز الفوائد ص ۲۷۰، مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۳۷۱، ذخائر العقبى ص ۱۰۰، مشكاة الأنوار ص ۴۶۸، عذّة الداعي ص ۱۹۵، بحار الأنوار ج ۳۳ ص ۲۷۵، شرح نهج البلاغة ج ۱۸ ص ۲۲۴، تاريخ مدينة دمشق ج ۲۴ ص ۴۰۱، كشف الغمّة ج ۱ ص ۷۶، يتابع المودّة ج ۱ ص ۴۳۸.
۱۰۷. ان الله اكرم واجل من ان يطعمكم طعاماً فيسؤغكموه ثم يسالكم عنه...: المحاسن ج ۲ ص ۴۰۰، الكافي ج ۶ ص ۲۸۰، وسائل الشيعة ج ۲۴ ص ۲۹۷، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۵۳.
۱۰۸. (والعصر، ان الانسان لفي خسر): العصر عصر خروج القانم...: كمال الدين ص ۶۵۶، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۱۴، تفسير الصافي ج ۵ ص ۳۷۲، نور الثقلين ج ۵ ص ۶۶۶.
۱۰۹. الخسر: النقصان، والخسران كذلك، والفعل خسر يخسر خسراً، والخاسر: الذي وضع في تجارته: كتاب العين ج ۴ ص ۱۹۵، و راجع: الصحاح ج ۲ ص ۶۴۵، مختار الصحاح ص ۹۹، لسان العرب ج ۴ ص ۲۳۸، التحقيق في كلمات القرآن ج ۳ ص ۵۲.
۱۱۰. كلمة ضَرَرَه مصدر ريشة ض ر رمى باشد و در قرآن يك بار تکرار شده است و كلمه خسران مصدر ريشه خ س ر می باشد و در قرآن ۳ بار تکرار شده است. شاید بتوان نتیجه گرفت که تأکید قرآن به مفهوم خسران سه برابر مفهوم ضرر کردن است.
۱۱۱. (تواصوا بالحق)، ای: بالولاية: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۱۵، البرهان ج ۵ ص ۷۵۳.
۱۱۲. أي البقاء أفضل؟ فقلت: الله ورسوله وابن رسوله أعلم، فقال: إن أفضل البقاء ما بين الركن والمقام... ولقي الله بغير ولايتنا، لم ينفعه شيئاً: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الكافي ج ۸ ص ۲۵۳، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشيعة ج ۱ ص ۱۲۲، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الأمالي للطوسي ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۴۲۶.
۱۱۳. ان ائمة الجور و اتباعهم لمعزولون عن دين الله، قد ضلّوا و اضلّوا...: المحاسن ج ۱ ص ۹۳، الكافي ج ۱ ص ۱۸۴، وسائل الشيعة ج ۱ ص ۱۱۹، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۷۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۹، البرهان ج ۳ ص ۲۹۵، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۵۳۳.
۱۱۴. ويل لكل همزة: قال: الذي يغمز الناس و يستحققر الفقراء و قوله (لمزة) الذي يلوى عنقه و راسه و يغضب اذا رأى فقيراً و سانلاً: تفسير القمي ج ۲ ص ۴۴۱، تفسير الصافي ج ۵ ص ۳۷۴، البرهان ج ۵ ص ۷۵۶.

١١٥. نار موصدة: اي مطبقة، مغلقة، يقال: اوصدت الباب اذا اطبقته و اغلقته: غريب القرآن ج ١ ص ٤٥٩.
١١٦. فرحمهما الرحمان الرحيم عند ذلك، وأوحى إلى جبرئيل: أنا الله الرحمان الرحيم، وإني قد رحمت آدم وحواء لما شكيا إليّ، فاهبط عليهما بخيمة من خيام الجنة...: الكافي ج ٤ ص ١٩٦، علل الشرائع ج ٢ ص ٤٢١، مستدرک الوسائل ج ٩ ص ٣٣٧، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٠ ص ١٠، تفسير العياشي ج ١ ص ٣٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٢٥.
١١٧. واللام في ليلايق للتعليل والجار والمجرور متعلق عند الخليل بقوله لِيُعْبُدُوا والفاء لما في الكلام من معنى الشرط إذ المعنى أن نعم الله تعالى غير محصورة، فإن لم يعبدوا لسائر نعمه سبحانه فليعبدوا لهذه النعمة الجليلة، ولما لم تكن في جواب شرط محقق كانت في الحقيقية زائدة فلا يمنع تقديم معمول ما بعدها عليها: روح المعاني ج ١٥ ص ٤٧٢.
١١٨. (ويمنعون الماعون)، قال: اختلف فيه، فقبل هو الزكاة المفروضة، عن علي عليه السلام...: مجمع البيان ج ١٠ ص ٤٥٧، البرهان ج ٥ ص ٧٦٩، نور الثقلين ج ٥ ص ٦٧٨، الماعون: الزكاة: غريب القرآن ج ١ ص ٤٧٣.
١١٩. الذي يؤخرها عن أول الوقت الى اخره من غير عذر...: البرهان ج ٥ ص ٧٦٨، جامع احاديث الشيعة ج ٤ ص ١٢٦.
١٢٠. وتبعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا به من خلق حسن وصمت وذكر كثير، تُشَبِّعُه ملائكة السماوات السبعة بجماعتهم، فيطوون الحجب كلها حتى يقوموا بين يديه...: عدة الداعي ص ٢٩٩، فلاح السائل ص ١٢٣، مستدرک الوسائل ص ١١٢، بحار الأنوار ج ٦٧ ص ٢٤٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٦٩.
١٢١. إنها نزلت في العاص بن وائل السهمي، وذكر أنه رأى رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج من المسجد، فالتقيا عند باب بني سهم، وتحادثا وأناس من صناديد قريش جلوس في المسجد، فلما دخل العاص قالوا: من الذي كنت تحدث معه؟ قال: ذاك الأبر: تفسير الثعلبي ج ١٠ ص ٣٠٧، تفسير البغوي ج ٤ ص ٥٣٤، أسباب نزول القرآن ص ٣٠٦، تفسير معجم البيان ج ١٩ ص ٤٥٩، بحار الأنوار ج ١٧ ص ٢٠٣، فالقاسم أمه خديجة بنت خويلد، وهو أكبر ولده، وبه يُكنى... وعبد الله أيضاً أمه خديجة، ويقال له الطيب والطاهر ولد بعد النبوة ومات صغيراً بمكة، فقال العاص بن وائل: محمد أوتر لا يعيش ذكره، فأنزل الله فيه: (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ): إمتاع الأسماع ج ٥ ص ٣٣٣، إنه (العاص بن وائل) قال لقريش: سيموت هذا الأبر غداً فينقطع ذكره: شرح نهج البلاغة ج ٦ ص ٢٨٢، فكان أول من مات من ولده القاسم ثم عبد الله بمكة، فقال العاص بن وائل السهمي: لنقطع ولده فهو أوتر: الطبقات الكبرى ج ١ ص ١٣٣، تاريخ مدينة دمشق ج ٣ ص ١٢٥، أسد الغابة ج ٤ ص ١٨٨، الإصاية ج ٥ ص ٣٨٩، فتح القدير ج ٥ ص ٥٠٤، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ١٦٦، ثم عبد الله، وكان يقال له الطيب ويقال له الطاهر ولد بعد النبوة ومات صغيراً: مجمع الزوائد ج ٩ ص ٢١٧، المعجم الكبير ج ٢٢ ص ٣٩٧، البداية والنهاية ج ٥ ص ٣٢٩، السيرة النبوية لابن كثير ج ٤ ص ٦٠٨.
١٢٢. ليلة أسري بي إلى السماء...: فينما أنا أدور في قصورها ويساتينها ومقاصيرها، إذ شممت رائحة طيبة، فأعجبني تلك الرائحة، فقلت: يا حبيبي، ما هذه الرائحة التي غلبت على روائح الجنة كلها؟ فقال: يا محمد، نفاحة خلقها الله تبارك وتعالى بيده...: مدينة المعاجز ج ٣ ص ٢٢٤.
١٢٣. كان النبي صلى الله عليه وآله يكثر تقبيل فاطمة عليها السلام، فعاتبته على ذلك عائشة، فقالت: يا رسول الله، إنك لتكثر تقبيل فاطمة...: تفسير العياشي ج ٢ ص ٢١٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٤٢، فما قبلتها قط إلا وجدت رائحة شجرة طوبى منها: تفسير القمي ج ١ ص ٣٦٥، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٠٢، أسري بي إلى السماء، أدخلني جبرئيل الجنة فناولني نفاحة، فأكلتها فصارت نطفة في ظهري: ينابيع المودة ج ٢ ص ١٣١، ذخائر العقبى ص ٣٦، تفسير مجمع البيان ج ٦ ص ٣٧، فأنا إذا اشتقت إلى الجنة سمعت ريحها من فاطمة: الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف ص ١١١، بحار

- الأُنوار ج ۳۷ ص ۶۵، رسول الله صلى الله عليه وآله... فأكلتها ليلة أُسري، فعلقته خديجة بفاطمة، فكنت إذا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رقة فاطمة: المستدرك ج ۳ ص ۱۵۶، كنز العمال ج ۱۲ ص ۱۰۹، الدر المنثور ج ۴ ص ۱۵۳.
۱۲۴. إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لفاطمة: إن الله تعالى يغضب لغضبك ويغضب لرضاك: المستدرك ج ۳ ص ۱۵۴، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۰۳، الأحاد والمثاني ج ۵ ص ۳۶۳، المعجم الكبير ج ۱ ص ۱۰۸ و ج ۲ ص ۴۰۱، نظم در السمعطين ص ۱۷۷، كنز العمال ج ۱۳ ص ۶۷۴، الكامل لابن عدي ج ۲ ص ۳۵۱، تاريخ مدينة دمشق ج ۳ ص ۱۵۶، أسد الغاية ج ۵ ص ۵۲۲، ذيل تاريخ بغداد ج ۲ ص ۱۴۰، ميزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۳۵، الإصابة ج ۸ ص ۲۶۶، إمتاع الأسماع ج ۴ ص ۱۹۶، سبل الهدى والرشاد ج ۱۱ ص ۴۴، ينابيع المودة ج ۲ ص ۵۶، ۱۳۲، شرح الأخبار ج ۳ ص ۲۹، الاحتجاج ج ۲ ص ۱۰۳، يا فاطمة، إن الله ليغضب لغضبك ويغضب لرضاك: الأمالي للصدوق ص ۴۶۷، روضة الواعظين ص ۱۴۹، الأمالي للطوسي ص ۴۲۷، مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۱۰۶، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۰، ۲۲، ۴۴، ۵۳، كنز العمال ج ۱۲ ص ۱۱۱، تاريخ مدينة دمشق ج ۳ ص ۱۵۶، كشف الغمة ج ۲ ص ۸۵.
۱۲۵. يا رب شيعه علي، أراهم قد صرفوا لقاء أصحاب النار ومنعوا عن الحوض، قال: فيقول له الملك: إن الله يقول لك: قد وهبتهم لك يا محمد وصفحت لك عن ذنوبهم...: الأمالي للمفيد ص ۲۹۰، الأمالي للطوسي ص ۶۷، تفسير فرات ص ۲۵۹، بشاره المصطفى ص ۲۰، كشف الغمة ج ۱ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۷.
۱۲۶. این بت، همان بتی است که در جنگ احد مشرکان نام او را می بردند، آن جنگ در سال سوم هجری روی داد، مسلمانان ابتدا پیروز میدان بودند، اما در مرحله دوم جنگ شکست خوردند، آن روز وقتی ابوسفیان احساس پیروزی کرد فریاد برآورد: ای هبل! سربلند و سرافراز باشی.
۱۲۷. ثم اتخذوا العزى، وسمي بها عبد العزى بن كعب، وكان الذي اتخذها ظالم بن أسعد، وكانت بواد من نخلة الشامية يقال له: حراض...: خزائن الأدب ج ۴ ص ۱۱۶ و ص ۲۰۹، كانت العزى أحدث من اللات، وكان الذي اتخذها ظالم بن سعد بوادي نخلة...: فتح الباري ج ۸ ص ۴۷۱، تفسير القرطبي ج ۱۷ ص ۹۹، وراجع: تاج العروس ج ۸ ص ۱۰۱.
۱۲۸. ثم اتخذوا اللات بالطائف، وكانت صخرة مربعة، وكان يهودي يلت عندها السوق...: خزائن الأدب ج ۷ ص ۲۰۹، وكان اللات بالطائف لتقيف على صخرة، وكانوا يسترون ذلك البيت ويضاهون به الكعبة، وكان له حجة وكسوة، وكانوا يحرمون واديه: كتاب المجبر ص ۳۱۵، وراجع: فتح الباري ج ۸ ص ۴۷۱، تفسير القرطبي ج ۱۷ ص ۹۹.
۱۲۹. فكان أقدمها مناة، وسميت العرب عبد مناة وزيد مناة، وكان منصوباً على ساحل البحر، وكانت العرب جميعاً تعظمه...: خزائن الأدب ج ۷ ص ۲۰۸، إن عمرو بن لحي نصب مناة على ساحل البحر ممّا يلي قديد، فكانت الأزد وغسان يحجبونها ويعظمونها...: فتح الباري ج ۳ ص ۳۹۹، عمدة القارئ ج ۱۹ ص ۲۰۳، تحفة الأحوذى ج ۸ ص ۲۴۲، التمهيد لابن عبد البر ج ۲ ص ۹۸، تفسير ابن كثير ج ۴ ص ۲۷۲.
۱۳۰. وكانت أعظم الأصنام عند قريش، وكانت تطوف بالكعبة وتقول: واللات والعزى ومناة الثالثة الأخرى...: خزائن الأدب ج ۷ ص ۲۰۹، وراجع: معجم البلدان ج ۴ ص ۱۱۶، جامع البيان للطبري ج ۲۷ ص ۷۷، تفسير القرطبي ج ۱۷ ص ۱۰۰، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۵۷، فتح الباري ج ۸ ص ۱۹۳.
۱۳۱. أول شهيد استشهد في الإسلام سمية أم عمار، طعنها أبو جهل في قلبها بحربة فقتلها: الاستيعاب ج ۴ ص ۱۸۶۴، الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۲۶۴، البداية والنهاية ج ۳ ص ۷۶، كانت بنو مخزوم يخرجون بعمار بن ياسر وأبيه وأمه، وكانوا أهل بيت إسلام، إذا حميت الظهرية يعذبونهم برمضاء مكة: البداية والنهاية ج ۳ ص ۷۶، السيرة النبوية لابن هشام ج ۱ ص ۲۱۱، السيرة النبوية لابن كثير ج ۱ ص ۴۹۴.

١٣٢. لما أقبل رسول الله من غزاة خيبر و أنزل الله سورة الفتح، قال: يا علي، يا فاطمة، إذا جاء نصر الله والفتح... البرهان ج ٥ ص ٧٨٩، مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ٢٠١، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧١.
١٣٣. فكان يظعن في النبي وقال الباطل وقال ثلثم نزل نعالجه من الجنون فيرجع القوم... مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ٥١١ بحار الأنوار ج ٨ ص ٢٥٢.
١٣٤. باليدان على المعنى المعروف والكلام دعا بهلاكهما وقوله سبحانه: وتب دعا بهلاك كله: روح المعاني ج ١٥ ص ٥٠٠.
١٣٥. قال ابن جبرير: جماله الخطايا والذنوب بمنقولهم بخلاف يحط على ظهره إذا كان يكتسب الأثام والخطايا روح المعاني ج ١٥ ص ٥٠٠.
١٣٦. قال الزجاج في قوله تعالى في جده لحي من مسدجا في التفسير انهم لسلطوا له ليعبوا نذرا على سلكيه في النار لسان العرب ج ٣ ص ٤٠٣.
١٣٧. ان المشركين قالوا الرسول الله: انسب لنا ريك، فانزل الله تعالى: (قل هو الله احد...) اسباب النزول للواحدي ص ٣٠٩، وراجع: التوحيد للصدوق ص ٩٣، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٢٠، ج ٨٧ ص ٥٣، مسند احمد ج ٥ ص ١٣٤، سنن الترمذي ج ٥ ص ١٢١، المستدرک للحاكم ج ٢ ص ٥٤٠، مجمع الروائد ج ٧ ص ١٤٦، فتح الباري ج ٨ ص ٥٧٨.
١٣٨. رأيت الخضر في المنام قبل بدر بليلة، فقلت له: علمني شيئا أنصر به على الأعداء، فقال: قل: يا هو، يا من لا هو إلا هو. فلما أصبح بحث قصصنا على رسول الله... التوحيد للصدوق ص ٨٩، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٢٢، ج ١٩ ص ٣١٠، ج ٥٨ ص ٢٤٢، عدة الداعي ص ٢٦٣، الفصول المهمة ج ١ ص ١٣٦، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٧٠٠.
١٣٩. الله معناه المعبود الذي آله الخلق عن درك ماهيته والإحاطة بكيفيته. ويقول العرب: آله الرجل إذا تحير في الشيء فلم يحط به علما، ووله إذا فرغ إلى شيء مما يحذره ويخافه، فالإله هو المستور عن حواس الخلق: التوحيد للصدوق ص ٨٩، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٢٢، تفسير مجمع البيان ج ١٠ ص ٤٨٦، التفسير الأصفي ج ٢ ص ١٣٨٩، التفسير الصافي ج ٥ ص ٣٩١، ج ٧ ص ٥٧٨، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٧٠٨، البيان للسيد الخوئي ص ٤٢٦.
١٤٠. وقد سئل الصادق عليه السلام عن قول الله: (وَأَنْ أَلِيَّ رَيْكَ أَلْمُتَّهِئْ)، قال: إذا انتهى الكلام إلى الله فامسكوا: الهداية للصدوق ص ١٤، المحاسن ج ١ ص ٢٣٧، الكافي ج ١ ص ٩٢، الاعتقادات في دين الإمامية للصدوق ص ٤٢، التوحيد للصدوق ص ٤٥٦، روضة الواعظين ص ٣٧، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ١٩٤، مشكاة الأنوار ص ٣٧، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٦٤، ج ٨٨ ص ٦٨، تفسير القمي ج ٢ ص ٣٣٨، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: تكلموا في خلق الله ولا تتكلموا في الله، فإن الكلام في الله لا يزيد إلا تحيرا. وفي رواية أخرى عن حريز: تكلموا في كل شيء ولا تتكلموا في ذات الله: الكافي ج ١ ص ٩٢، التوحيد للصدوق ص ٥٤٥، روضة الواعظين ص ٣٧، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ١٩٦.
١٤١. كان محمد بن الحنفية رضي الله عنه يقول: الصمد القائم بنفسه الغني عن غيره: التوحيد للصدوق ص ٩٠، معاني الأخبار ص ٧، وراجع: المصباح للكفعمي ص ٣٢٩، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٢٣، تفسير مجمع البيان ج ١٠ ص ٤٨٧، التفسير الصافي ج ٥ ص ٣٩١، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٧١١، والله جل ثناؤه الصمد، لأنه يصمد إليه عباده بالدعاء والطلب: معجم مقاييس اللغة ج ٣ ص ٣٠٩.
١٤٢. سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: الحمد لله الذي لم يلد فيورث، ولم يولد فيُشارك: التوحيد للصدوق ص ٤٨، الفصول المهمة للحزب العاملي ج ١ ص ٢٤٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٥٦، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢٣٧.
١٤٣. فامسك عنه القول فقال رسول الله: كذلك ربي كذلك ربي، فلما قال ذلك، قال اركع يا محمد... علل الشرايع ج ٢ ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٦٧، جامع احاديث الشيعة ج ٥ ص ٢١، البرهان ج ٣ ص ٤٨٩.
١٤٤. ان الله عز وجل علم انه يكون في آخر الزمان اقوام متعمقون... الكافي ج ١ ص ٩١، التوحيد ص ٢٨٣، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٦٤، تفسير الصافي ج ٥ ص ٣٩٣، البرهان ج ٥ ص ٨١٠.

۱۴۵. أَيْكُمْ يَصُومُ الدَّهْرُ؟ فَقَالَ سَلَمَانُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: فَأَيْكُمْ يَحْيِي اللَّيْلُ؟ فَقَالَ سَلَمَانُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ....
مه يا فلان، أُنَى لَكَ بِمَثَلٍ لِقِمَانِ الْحَكِيمِ؟ سَلَهُ فَأَنَّهُ يُبْنِتُكَ: الْأَمَالِيُّ لِلصَّدُوقِ ص ۸۶، فضائل الأشهر الثلاثة ص ۵۰،
معاني الأخبار ص ۲۳۵، روضة الواعظين ص ۲۸۱، مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۴، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۵۸، غاية
المرام ج ۶ ص ۱۴۳.
۱۴۶. كَانَ أَبِي يَقُولُ: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، ثَلَاثُ الْقُرْآنِ وَ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، رُبْعُ الْقُرْآنِ: الْكَافِي ج ۲ ص ۲۱، وسائل الشيعة ج ۶
ص ۸۰، مستدرک الوسائل ج ۴ ص ۱۹۱، جامع احاديث الشيعة ج ۱۵ ص ۱۴۰.
۱۴۷. أَلَيْسَ مَعَكَ (إِذَا زُلْزِلَتْ)، قَالَ: بَلَى، قَالَ: رُبْعُ الْقُرْآنِ...: مُسْنَدُ أَحْمَدَ ج ۳ ص ۲۲۱، سنن الترمذی ج ۴ ص ۲۴۰، مجمع
الزوائد ج ۷ ص ۱۴۷، مجمع البيان ج ۱۰ ص ۴۱۶، نور الثقلين ج ۵ ص ۶۴۷.
۱۴۸. نَزَلَ الْقُرْآنُ بِأَبَاكَ اعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ: الْكَافِي ج ۲ ص ۶۳۱، بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۸۰، مجمع البيان ج ۷ ص ۴۶۵.
۱۴۹. وَقِيلَ التَّعْبِيرُ عَنْهُ بِذَلِكَ لِأَنَّهُ جَرَمُهُ مَظْلَمٌ وَإِنَّمَا يَسْتَنِيرُ مِنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَوَقُوهُ عَلَى الْقَوْلَيْنِ الْمَحَاقِ فِي آخِرِ الشَّهْرِ وَ
الْمَنْجُمُونَ يَعِدُونَهُ نَحْسًا وَلِذَلِكَ لَا تَشْتَغِلُ السَّحَرَةُ بِالسَّحَرِ الْمَوْرَثِ لِلْمَرَضِ إِلَّا فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ: تَفْسِيرُ أَبِي السَّعُودِ ج
۹ ص ۲۱۵، روح المعاني ج ۳۰ ص ۲۸۱.
۱۵۰. مَنْ قَرَأَهَا عِنْدَ النَّوْمِ كَانَ فِي حِرْزِ اللَّهِ تَعَالَى حَتَّى يَصْبَحَ وَهِيَ عَوْدَةٌ مِنْ كُلِّ الْمِ وَوَجَعَ وَآفَةُ: الْبَرْهَانُ ج ۵ ص ۸۱۷.
۱۵۱. كَانَ حَمَقَى الْأَعْرَابِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَعْطُونَ كَعْبَ الْأَرْنَبِ فِي الرَّجْلِ كَالْمَعَاذَةِ، وَيُزْعَمُونَ أَنَّ مَنْ عُلِقَ لَمْ تَضُرَّهُ عَيْنٌ
وَلَا سِحْرٌ وَلَا آفَةٌ، لِأَنَّ الْجَنِّ تَمْتَطِي الثَّعَالِبَ وَالظُّبَاءَ وَالْقَنَافِذَ، وَتَجْتَنِبُ الْأَرْنَابَ لِمَكَانِ الْحَيْضِ، هُوَ مِنْ أَوْلَنِكَ الْحَمَقَى:
لسان العرب ج ۸ ص ۱۲۳.
۱۵۲. أَنَا لِنَبِيٍّ...كَانَ كَثِيرًا لِمَلِيعُوذٍ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ بِهَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ: بِحَارِ الْأَنْوَارِ ج ۱۰ ص ۱۴، مجمع البيان ج ۱۰ ص ۴۹۴، نور الثقلين ج ۷ ص ۷۱۷.
۱۵۳. وَأَخْرَجَ جَوَابَهُ عَنْ أَبِي عَبَّاسٍ قَالَ نَزَلَتْ فِي النَّضْرِ بْنِ الْحَارِثِ اشْتَرَى قَنِيَّةً وَكَانَ لَا يَسْمَعُ بِأَحَدٍ يَرِيدُ الْإِسْلَامَ إِلَّا انْطَلَقَ
بِهِ إِلَى قَبِيلَتِهِ فَيَقُولُ أَطْعَمِيهِ وَاسْقِيهِ وَغَنِيهِ هَذَا خَيْرٌ مِمَّا يَدْعُوكَ إِلَيْهِ مُحَمَّدٌ مِنَ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَأَنْ تَقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَنَزَلَتْ:
تفسير الجلالين ص ۶۲۳.
۱۵۴. أَنَا لِنَبِيٍّ...كَانَ كَثِيرًا لِمَلِيعُوذٍ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ بِهَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ: بِحَارِ الْأَنْوَارِ ج ۱۰ ص ۱۴، مجمع البيان ج ۱۰ ص ۴۹۴، نور الثقلين ج ۷ ص ۷۱۷.
۱۵۵. لِلْإِطْلَاعِ أَكْثَرُ فِي تَفْسِيرِ آيَاتِ هَذَا الْجُزْءِ مِنَ الْقُرْآنِ، رَاجِعُ: التَّبْيَانُ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ ج ۱۰ ص ۲۴۱، تفسير جوامع
الجامع ج ۳ ص ۷۱۰، تفسير مجمع البيان ج ۱۰ ص ۲۴۰، روض الجنان وروح الجنان ج ۲ ص ۱۰۸، التفسير الأصفى
ج ۲ ص ۱۳۹۶، التفسير الصافي ج ۵ ص ۲۷۵، البرهان ج ۵ ص ۵۶۷، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۴۹۳، جامع البيان ج
۳ ص ۱۰، تفسير السمرقندي ج ۳ ص ۵۱۵، تفسير ابن زنين ج ۵ ص ۸۳، تفسير السمعاني ج ۶ ص ۱۳۸، معالم
التنزيل ج ۴ ص ۴۳۷، مدارك التنزيل ج ۴ ص ۳۱۱، زاد المسير ج ۸ ص ۱۶۰، تفسير الرازي ج ۳ ص ۷۲، تفسير العز
بنعبد السلام ج ۳ ص ۴۱۰، تفسير البيضاوي ج ۵ ص ۴۴۰، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۴۰۱، تفسير ابن كثير ج ۴
ص ۴۹۳، الدر المشور ج ۶ ص ۳۰۷، فتح القدير ج ۵ ص ۳۵۶، روح المعاني ج ۳ ص ۱۲.

منايع تحقيق

١. الاحتجاج على أهل اللجاج، أبو منصور أحمد بن علي الطبرسي (ت ٦٢٠هـ)، تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به، طهران: دار الأسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
٢. إحقاق الحق وإزهاق الباطل، القاضي نور الله بن السيد شريف الشوشري (ت ١٠١٩هـ)، مع تعليقات السيد شهاب الدين المرعشي، قم: مكتبة آية الله المرعشي، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ.
٣. أسباب نزول القرآن، أبو الحسن علي بن أحمد الواحدي النيسابوري (ت ٤٦٨هـ)، تحقيق: كمال بسيوني زغلول، بيروت: دار الكتب العلمية.
٤. الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: السيد حسن الموسوي الخرسان، طهران: دار الكتب الإسلامية.
٥. الأصفى في تفسير القرآن، محمد محسن الفيض الكاشاني (ت ١٠٩١هـ)، تحقيق: مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٣٧٦هـ.
٦. الاعتقادات وتصحيح الاعتقادات، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: عاصم عبد السيد، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
٧. إعلام الوري بأعلام الهدى، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، بيروت: دارالمعرفة، الطبعة الأولى، ١٣٩٩هـ.
٨. أعيان الشيعة، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت ١٣٧١هـ)، إعداد: السيد

- حسن الأمين، بيروت: دارالتعارف، الطبعة الخامسة، ۱۴۰۳ هـ.
۹. **أمالي المفيد**، أبو عبد الله محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴۱۳ هـ)، تحقيق: حسين أستاذ ولي وعلي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۴ هـ.
۱۰. **الأمالي**، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ۴۶۰ هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴ هـ.
۱۱. **الأمالي**، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (ت ۳۸۱ هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷ هـ.
۱۲. **الإمامة والتبصرة من الحيرة**، أبو الحسن علي بن الحسين بن بابويه القمي (ت ۳۲۹ هـ)، تحقيق: محمد رضا الحسيني، قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷ هـ.
۱۳. **أحكام القرآن**، أبو بكر أحمد بن علي الرازي الجصاص (ت ۳۷۰ هـ).
۱۴. **أضواء البيان**، الشنقيطي (ت ۱۳۹۳ هـ)، تحقيق: مكتب البحوث والدراسات، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۵ هـ.
۱۵. **تفسير البيضاوي**، عبد الله بن عمر بن محمد الشيرازي البيضاوي (ت ۶۸۲ هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ هـ.
۱۶. **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار**، محمد بن محمد نقي المجلسي (ت ۱۱۱۰ هـ)، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الأولى، ۱۳۸۶ هـ.
۱۷. **البحر المحيط**، محمد بن يوسف بن حيان الأندلسي الغرناطي (ت ۷۴۵ هـ)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۳ هـ.
۱۸. **البداية والنهاية**، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ت ۷۷۴ هـ)، تحقيق: مكتبة المعارف، بيروت: مكتبة المعارف.
۱۹. **البرهان في تفسير القرآن**، هاشم بن سليمان البحراني (ت ۱۱۰۷ هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ هـ.
۲۰. **بصائر الدرجات**، أبو جعفر محمد بن الحسن الصفار القمي المعروف بابن فروخ (ت ۲۹۰ هـ)، قم: مكتبة آية الله المرعشي، الطبعة الأولى، ۱۴۰۴ هـ.
۲۱. **تاج العروس من جواهر القاموس**، محمد بن محمد مرتضى الحسيني الزبيدي (ت ۱۲۰۵ هـ)، تحقيق: علي الشيري، ۱۴۱۴ هـ، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
۲۲. **تفسير الصافي** (الصافي في تفسير القرآن)، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني)

- (ت ١٠٩١هـ)، طهران: مكتبة الصدر، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.
٢٣. **تاريخ الطبري** (تاريخ الأمم والملوك)، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري الإمامي (ت ٣١٠هـ)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار المعارف.
٢٤. **تاريخ مدينة دمشق**، علي بن الحسن بن عساكر الدمشقي (ت ٥٧١هـ)، تحقيق: علي شيري، ١٤١٥، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
٢٥. **التبيان**، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: أحمد حبيب قصير العاملي، النجف الأشرف: مكتبة الأمين.
٢٦. **تحف العقول عن آل الرسول**، أبو محمد الحسن بن علي الحزاني المعروف بابن شعبة (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤هـ.
٢٧. **تذكرة الفقهاء**، الحسن بن يوسف بن مطهر الحلبي المعروف بالعلامة الحلبي (ت ٧٢٦هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ.
٢٨. **تفسير ابن عربي**، عبد الله محمد بن علي بن محمد بن أحمد بن عبد الله محيي الدين بن عربي الحاتمي (ت ٦٣٨هـ).
٢٩. **تفسير ابن كثير**، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصري الدمشقي (ت ٧٧٤هـ)، تحقيق: عبد العظيم غيم، ومحمد أحمد عاشور، ومحمد إبراهيم البنا، القاهرة: دار الشعب.
٣٠. **تفسير الإمامين الجلالين**، المحلّي وجمال الدين السيوطي (ت ٨٦٤هـ)، تحقيق مروان سوار، بيروت: دار المعرفة.
٣١. **التفسير الأمثل**، ناصر مكارم الشيرازي وآخرون، طهران: دار الكتب الإسلامية.
٣٢. **تفسير الثعلبي** (الحسان في تفسير القرآن)، عبد الرحمان بن محمد الثعلبي المالكي (ت ٧٨٦هـ)، تحقيق: علي محمد معوض، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ.
٣٣. **تفسير الثعلبي** (الكشف و البيان عن تفسير القرآن)، الثعلبي، (ت ٤٢٧هـ)، تحقيق: أبو محمد بن عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤٢٢هـ.
٣٤. **تفسير الثعلبي** (الجواهر الحسان في تفسير القرآن)، الثعلبي، (ت ٨٧٥هـ)، تحقيق: عبد الفتاح ابوسنة، الشيخ عادل احمد عبد الموجود، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ.
٣٥. **تفسير السمرقندي**، أبو الليث السمرقندي (ت ٣٨٣هـ)، تحقيق: محمود مطرجي، بيروت: دار الفكر.
٣٦. **تفسير السمعاني**، السمعاني (ت ٤٨٩هـ)، تحقيق: ياسر بن إبراهيم وغنيم بن عباس، الرياض: دار الوطن، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ.

۳۷. **تفسیر العزّین عبد السلام**، عزّ الدین بن عبد العزیز بن عبد السلام السلمي الدمشقي الشافعي (ت ۶۶۰هـ)، تحقیق: عبد الله بن إبراهيم الوهبي، بیروت: دار ابن حزم، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶هـ..
۳۸. **تفسیر العیاشی**، أبو النضر محمد بن مسعود السلمي السمرقندي المعروف بالعیاشی (ت ۳۲۰هـ)، تحقیق: السید هاشم الرسولي المحلاتي، طهران: المكتبة العلمية، الطبعة الأولى، ۱۳۸۰هـ.
۳۹. **تفسیر القرآن العظيم** مسنداً عن الرسول (تفسیر ابن أبي حاتم)، عبد الرحمن أبي حاتم الرازي (ت ۳۲۷هـ)، تحقیق: أحمد عبد الله عمّار زهراني، المدينة المنورة: مكتبة الدار، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸هـ.
۴۰. **تفسیر القرآن الكريم** (تفسیر شبّر)، السید عبد الله شبّر (ت ۱۴۲۲هـ)، تحقیق: حامد حفني داوود، طبع ونشر: السید مرتضى الرضوي، الطبعة الثالثة، ۱۹۶۶م.
۴۱. **تفسیر القرطبي** (الجامع لأحكام القرآن)، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي (ت ۶۷۱هـ)، تحقیق: محمد عبد الرحمان المرعشلي، بیروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵هـ.
۴۲. **تفسیر القمّي**، علي بن إبراهيم القمّي، (ت ۳۲۹هـ)، تحقیق: السید طيّب الموسوي الجزائري، قم: منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۴هـ.
۴۳. **تفسیر المیزان** (الميزان في تفسير القرآن)، محمد حسين الطباطبائي (ت ۱۴۰۲هـ)، قم: مؤسسة إسماعيليان، الطبعة الثانية، ۱۳۹۴هـ.
۴۴. **تفسیر النسفي**، أبو البركات عبد الله بن أحمد بن محمود النسفي (ت ۵۳۷هـ).
۴۵. **تفسیر أبي السعود** (إرشاد العقل السليم إلى مزايا القرآن الكريم)، أبو السعود محمد بن محمد العمادي (ت ۹۵۱هـ)، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
۴۶. **تفسیر أبي حمزة الثمالي**، أبو حمزة ثابت بن دينار الثمالي (ت ۱۴۸هـ)، تحقیق: عبد الرزاق محمد حسين حرز الدين، قم: مطبعة الهادي، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰هـ.
۴۷. **تفسیر فرات الكوفي**، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (ق ۴هـ)، تحقیق: محمد كاظم المحمودي، طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰هـ.
۴۸. **تفسیر مجاهد**، أبو الحجاج مجاهد بن جبر التابعي المكي المخزومي (ت ۱۰۴هـ)، تحقیق: عبد الرحمان الطاهر السورتی، إسلام آباد: مجمع البحوث الإسلامية.
۴۹. **تفسیر مقاتل بن سليمان**، مقاتل بن سليمان (ت ۱۵۰هـ)، تحقیق: أحمد فريد، بیروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۴هـ.

٥٠. تفسير نور الثقلين، عبد علي بن جمعة العروسي الحويزي (ت ١١١٢هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، قم: مؤسسة إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ١٤١٢هـ.
٥١. تنزيل الآيات على الشواهد من الآيات، محب الدين الأفندي (ت ١٠١٦هـ)، سوريا: شركة مكتبة مصطفى البابي الحلبي وأولاده.
٥٢. التوحيد، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: هاشم الحسيني الطهراني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٣٩٨هـ.
٥٣. تهذيب الأحكام في شرح المقنعة، محمد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: السيد حسن الموسوي، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثالثة، ١٣٦٤ش.
٥٤. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي (ت ١٣٨٣هـ)، قم: المطبعة العلمية.
٥٥. جامع بيان العلم وفضله، أبو عمر يوسف بن عبد البر النمري القرطبي (ت ٤٦٣هـ)، بيروت: دار الكتب العلمية.
٥٦. جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، علي بن موسى الحلبي (ابن طاووس) (ت ٦٦٤هـ)، تحقيق: جواد القيومي، قم: مؤسسة الآفاق، الطبعة الأولى، ١٣٧١ش.
٥٧. جوامع الجامع، الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨هـ)، طهران: مؤسسة الطبع والنشر التابعة لجامعة طهران، ١٣٧١ش.
٥٨. الجواهر السننية في الأحاديث القدسية، محمد بن الحسن بن علي بن الحسين الحر العاملي (ت ١١٠٤هـ)، قم: مكتبة المفيد.
٥٩. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، محمد حسن النجفي (ت ١٢٦٦هـ)، بيروت: مؤسسة المرتضى العالمية.
٦٠. الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، يوسف بن أحمد البحراني (ت ١١٨٦هـ)، تحقيق: وإشراف: محمد تقي الإيرواني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
٦١. حلية الأبرار في أحوال محمد وآله الأطهار، هاشم البحراني، تحقيق: غلام رضا مولانا البروجردی، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١٣هـ.
٦٢. الخرائج والجرائح، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت ٥٧٣هـ)، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، الطبعة الأولى، ١٤٠٩هـ.
٦٣. خزانة الأدب، البغدادي (ت ١٠٩٣هـ)، تحقيق: محمد نبيل طريفي، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة

الأولى، ۱۹۹۸ م.

۶۴. **الخصال**، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية.

۶۵. **الدّر المثنور** في التفسير المأثور، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ۹۱۱ هـ)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴ هـ.

۶۶. **دعائم الإسلام** وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام، أبو حنيفة النعمان بن محمد بن منصور بن أحمد بن حيّون التميمي المغربي (ت ۳۶۳ هـ)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، مصر: دارالمعارف، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۹ هـ.

۶۷. **دلائل الإمامة**، محمد بن جرير الطبري (ت ۳۱۰ هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳ هـ.

۶۸. **روح المعاني** في تفسير القرآن (تفسير الالوسي)، محمود بن عبد الله الالوسي (ت ۱۲۷۰ هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي.

۶۹. **روض الجنان وروح الجنان** (تفسير أبو الفتوح رازي)، حسين بن علي الرازي (ق ۶ هـ)، مشهد: آستان قدس رضوي، الطبعة الأولى، ۱۳۷۱ ش.

۷۰. **زاد المسير** في علم التفسير، عبد الرحمن بن علي القرشي البغدادي (ابن الجوزي) (ت ۵۹۷ هـ)، تحقيق: محمد عبد الله، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷ هـ.

۷۱. **زبدة التفاسير**، المولى فتح الله بن شكر الله الكاشاني (ت ۹۸۸ هـ).

۷۲. **سبل الهدى والرشاد** في سيرة خير العباد، الإمام محمد بن يوسف الصالح الشامي (ت ۹۴۲ هـ)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴ هـ.

۷۳. **سعد السعود**، أبو القاسم علي بن موسى الحلبي المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ هـ)، قم: مكتبة الرضي، الطبعة الأولى، ۱۳۶۳ هـ. ش.

۷۴. **سنن ابن ماجه**، أبو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجه القزويني (ت ۲۷۵ هـ)، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.

۷۵. **السيرة الحلبية**، علي بن برهان الدين الحلبي الشافعي (ت ۱۱ هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي.

۷۶. **السيرة النبوية**، إسماعيل بن عمر البصري الدمشقي (ابن كثير) (ت ۷۴۷ هـ)، تحقيق: مصطفى عبد الواحد، بيروت: دار إحياء التراث العربي.

٧٧. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، أبو حنيفة القاضي النعمان بن محمد المصري (ت ٣٦٣هـ)، تحقيق: السيد محمد الحسيني الجالبي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ.
٧٨. الصحاح (تاج اللغة وصحاح العربية)، أبو نصر إسماعيل بن حماد الجوهري (ت ٣٩٨هـ)، تحقيق: أحمد بن عبد الغفور عطار، بيروت: دار العلم للملايين، الطبعة الرابعة، ١٤١٠هـ.
٧٩. صحيح ابن حبان، علي بن بلبان الفارسي المعروف بابن بلبان (ت ٧٣٩هـ)، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.
٨٠. عدة الداعي ونجاة الساعي، أبو العباس أحمد بن محمد بن فهد الحلبي الأسدي (ت ٨٤١هـ)، تحقيق: أحمد موحدي، طهران: مكتبة وجداني.
٨١. علل الشرائع، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، ١٣٨٥هـ، النجف الأشرف: منشورات المكتبة الحيدرية.
٨٢. عوائد الأيام، العلامة المولى أحمد بن محمد مهدي التراقي (ت ١٢٤٥هـ)، تحقيق: مركز الدراسات والأبحاث الإسلامية، قم: مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ.
٨٣. عيون أخبار الرضا (ع)، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: الشيخ حسين الأعلمي، ١٤٠٤هـ، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
٨٤. عيون الأثر في فنون المغازي والشمال والسير (السيرة النبوية لابن سيد الناس)، محمد عبد الله بن يحيى بن سيد الناس (ت ٧٣٤هـ)، بيروت: مؤسسة عز الدين، ١٤٠٦هـ.
٨٥. غاية المرام وحجة الخصام في تعيين الإمام، هاشم بن إسماعيل البحراني (ت ١١٠٧هـ)، تحقيق: السيد علي عاشور، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي، ١٤٢٢هـ.
٨٦. الغدير في الكتاب والسنة والأدب، عبد الحسين أحمد الأميني (ت ١٣٩٠هـ)، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثالثة، ١٣٨٧هـ.
٨٧. الغيبة، أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: عباد الله الطهراني، وعلي أحمد ناصح، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ.
٨٨. فتح الباري شرح صحيح البخاري، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢هـ)، تحقيق: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٣٧٩هـ.
٨٩. فتح القدير الجامع بين فني الرواية والدراية من علم التفسير، محمد بن علي بن محمد الشوكاني

(ت ۱۲۵۰هـ).

۹۰. **الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة**، علي بن محمد بن أحمد المالكي المكي المعروف بابن صباغ (ت ۸۵۵هـ)، بيروت: مؤسسة الأعلمي.

۹۱. **فضائل أمير المؤمنين**، أبو العباس أحمد بن محمد بن عقدة الكوفي (ت ۳۳۳هـ)، تحقيق عبد الرزاق محمد حسين فيض الدين.

۹۲. **فقه القرآن**، سعيد بن عبد الله الراوندي (قطب الدين الراوندي) (ت ۵۷۳هـ)، تحقيق: أحمد الحسيني، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، الطبعة الأولى، ۱۳۹۷هـ.

۹۳. **الكافي**، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ۳۲۹هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ۱۳۸۹هـ.

۹۴. **الكمال في التاريخ**، أبو الحسن علي بن محمد الشيباني الموصلي المعروف بابن الأثير (ت ۶۳۰هـ)، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸هـ.

۹۵. **كتاب الغيبة**، الشيخ ابن أبي زينب محمد بن إبراهيم النعماني (ت ۳۴۲هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: مكتبة الصدوق، ۱۳۹۹هـ.

۹۶. **كتاب من لا يحضره الفقيه**، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.

۹۷. **الكشاف عن حقائق التنزيل وعيون الأقاويل**، محمود بن عمر الزمخشري (ت ۵۳۸هـ)، بيروت: دار المعرفة.

۹۸. **كشف الخفاء والإلباس عما اشتهر من الأحاديث على ألسنة الناس**، إسماعيل بن محمد العجلوني الجزاحي (ت ۱۱۶۲هـ)، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۰۸هـ.

۹۹. **كشف الغمة في معرفة الأئمة**، علي بن عيسى الإربلي (ت ۶۸۷هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، بيروت: دار الكتاب الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۴۰۱هـ.

۱۰۰. **كمال الدين وتمام النعمة**، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ.

۱۰۱. **كنز الدقائق**، محمد بن محمد رضا المشهدي، قم: جماعة المدرسين.

۱۰۲. **كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال**، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي (ت ۹۷۵هـ)، ضبط وتفسير: الشيخ بكري حيّاني، تصحيح وفهرسة: الشيخ صفوة السقا، بيروت: مؤسسة الرسالة.

- الطبعة الأولى، ١٣٩٧هـ.
١٠٣. **لسان العرب**، أبو الفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور المصري (ت ٧١١هـ)، بيروت: دار صادر، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ.
١٠٤. **مجمع البيان** في تفسير القرآن، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي والسيد فضل الله اليزدي الطباطبائي، بيروت: دار المعرفة، الطبعة الثانية، ١٤٠٨هـ.
١٠٥. **مجمع الزوائد ومنبع الفوائد**، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (ت ٨٠٧هـ)، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ.
١٠٦. **المحاسن**، أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (ت ٢٨٠هـ)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: المجمع العالمي لأهل البيت، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
١٠٧. **المحجّر**، محمد بن حبيب الهاشمي البغدادي (ت ٢٤٥هـ)، بيروت: دار الافاق الجديدة، ١٣٦١هـ.
١٠٨. **مختصر مدارك التنزيل**، أبو البركات عبد الله بن أحمد بن محمود النسفي (ت ٥٣٧هـ).
١٠٩. **المزار**، أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري الحارثي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣هـ)، تحقيق: محمد باقر الأبطحي، قم: المؤتمر العالمي لأئمة الشيعة المفيد، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
١١٠. **مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل**، الميرزا حسين النوري (ت ١٣٢٠هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ.
١١١. **المستدرك على الصحيحين**، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (ت ٤٠٥هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ.
١١٢. **المسترشد في إمامة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب**، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري الإمامي (ق ٥هـ)، تحقيق: أحمد المحمودي، طهران: مؤسسة الثقافة الإسلامية لكوشانبور، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.
١١٣. **مسند أحمد**، أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (ت ٢٤١هـ)، تحقيق: عبد الله محمد الدرويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.
١١٤. **مسند الشاميين**، أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤٠٩هـ.
١١٥. **مسند الشهاب**، أبو عبد الله محمد بن سلامة القضاعي (ت ٤٥٤هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد

- السلفي، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ.
١١٦. **معاني الأخبار**، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، ١٣٧٩هـ، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، الطبعة الأولى، ١٣٦١هـ.
١١٧. **معالم التنزيل**، أبو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوي (ت ٥١٦هـ)، بيروت: دار المعرفة.
١١٨. **معجم أحاديث الإمام المهدي (ع)**، تحقيق: الهيئة العلمية في مؤسسة المعارف الإسلامية، قم: الهيئة العلمية في مؤسسة المعارف الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ.
١١٩. **المعجم الأوسط**، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠هـ)، تحقيق: قسم التحقيق بدار الحرمين، ١٤١٥هـ، القاهرة: دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع.
١٢٠. **المعجم الكبير**، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤هـ.
١٢١. **معجم مقاييس اللغة**، أحمد بن فارس (ت ٣٩٥هـ)، مصر: شركة مكتبة مصطفى البابي وأولاده.
١٢٢. **مكيال المكارم في فوائد الدعاء للقائم**، ميرزا محمد الموسوي الإصفهاني، تحقيق: السيد علي عاشور، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، الطبعة الأولى، ١٤٢١هـ.
١٢٣. **الملاحم والفتن** (التشريف بالمنن في التعريف بالفتن)، علي بن موسى الحلبي (ابن طاووس) (ت ٦٦٤هـ)، تحقيق ونشر: مؤسسة صاحب الأمر، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ.
١٢٤. **مناقب آل أبي طالب** (مناقب ابن شهر آشوب)، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت ٥٨٨هـ)، قم: المطبعة العلمية.
١٢٥. **المنتظم في تاريخ الأمم والملوك**، عبد الرحمن بن علي بن الجوزي (ت ٥٩٧هـ)، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ.
١٢٦. **منتهى المطلب في تحقيق المذهب**، الحسن بن يوسف بن المطهر المعروف بالعلامة الحلبي (ت ٧٢٦هـ)، تحقيق: قسم الفقه في مجمع البحوث الإسلامية، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ.
١٢٧. **المهذب**، عبد العزيز بن البراج الطرابلسي (ت ٤٨١هـ)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ١٤٠٦ش.
١٢٨. **النوادر** (مستطرفات السرائر)، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن إدريس الحلبي (ت ٥٩٨هـ)، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي عج، قم: مؤسسة الإمام المهدي عج، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ.

١٢٩. **النهاية** في غريب الحديث والأثر، أبو السعادات مبارك بن مبارك الجزري المعروف بابن الأثير (ت ٦٠٦هـ)، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي، قم: مؤسسة إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ١٣٦٧ش.
١٣٠. **نهج الإيمان**، علي بن يوسف بن جبر (ق ٧هـ)، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، مشهد: مجتمع الإمام الهادي، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ.
١٣١. **الوافي**، محمد محسن بن مرتضى الفيض الكاشاني (ت ١٠٩١هـ)، تحقيق: ضياء الدين الحسيني الإصفهاني، إصفهان: مكتبة الإمام أمير المؤمنين علي، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ.
١٣٢. **وسائل الشيعة** إلى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن الحسن الحر العاملي (ت ١١٠٤هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.
١٣٣. **ينابيع المودة** لذوي القربى، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (ت ١٢٩٤هـ)، تحقيق: علي جمال أشرف الحسيني، طهران: دار الأسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ.

شیوه نامه

به شیوه تدوین و ویژگی‌های مهم این تفسیر، اشاره می‌شود:

مراعات شود تا مخاطب کم‌کم با فضای قرآن انس بگیرد. هدف این بوده است تا کسی که با قرآن، آشنایی کمتری دارد به صورت گام به گام با آموزه‌های قرآن، آشنایی پیدا کند.

«**هفتم:** گروه‌بندی آیات:

سوره‌های طولانی قرآن را با توجه به فضای آیات آن سوره، به فصل‌های مختلف تقسیم کرده‌ام و در هر فصل، مجموعه‌ای از آیات را که به هم پیوستگی داشته‌اند، بیان نموده‌ام.

«**هشتم:** ذکر مستندات:

مخاطبان خاص که نیاز به مستندات کتاب دارند، می‌توانند متن عربی مستندات را که در آخر کتاب آمده است، ببینند البته متن مستندات به صورت خلاصه آمده است.

«**نهم:** منابع اصلی و عربی:

بیشتر منابع معتبر علوم اسلامی به زبان عربی می‌باشد، بنابراین بیش از ۹۵ درصد منابع استفاده شده در این تفسیر، کتب عربی می‌باشند.

«**دهم:** مراجعه به تفاسیر:

برای درک بهتر فضای آیات به بیش از چهل کتاب تفسیری (شیعه و سنی) مراجعه شده است، در مواردی که بین شیعه و اهل سنت اختلاف وجود دارد، نظر شیعه بیان شده است. (برای نمونه به پیوست تفسیر آیات ۳۲-۳۰ سوره «ص» در جلد دهم مراجعه کنید).

«**یازدهم:** بررسی احادیث:

در میان کتاب‌های حدیثی، بعضی از احادیث ضعیف به چشم می‌آیند، سعی کردم که این احادیث شناسایی شود و از اعتماد به آنان، پرهیز شود. (برای نمونه به پیوست تفسیر آیه ۷۸ سوره «غافر» در جلد دهم مراجعه کنید).

«**دوازدهم:** پیام کاربردی آیات:

تلاش کردم پیام فردی و اجتماعی آیات برای انسان امروزی بیان شود و نگاه کاربردی به آیات وجود داشته باشد، برای مثال در ماجرای «ذوالقرنین» نکات کاربردی برای زندگی امروز بیان کردم. (برای نمونه به آیات ۹۲-۱۰۱ سوره «کهف» در جلد ششم مراجعه کنید).

«**اول:** سبک دیالوگ:

متن کتاب به صورتی است که گویا انسان امروزی با خدا گفتگو می‌کند. این سبک نوشتار را بعد از نظرسنجی فراوان از جوانان، برگزیدیم.

«**دوم:** بیان ساده و روان:

تلاش شده است تا از پیچیده‌گویی پرهیز شود و عباراتی که درک آن برای همگان، مشکل است در این کتاب استفاده نشود.

«**سوم:** مکتب تفسیر روایی:

برای تفسیر قرآن، مکتب‌ها و شیوه‌های متعددی وجود دارد، من در این کتاب قرآن را در پرتو احادیث اهل بیت^{علیهم‌السلام} تفسیر نمودم، بر این باور هستم که اهل بیت^{علیهم‌السلام} بهترین مفسران قرآن می‌باشند و ما باید تفسیر واقعی قرآن را از آنان بیاموزیم چرا که پیامبر از همه مسلمانان خواست تا از قرآن و اهل بیت^{علیهم‌السلام} پیروی کنند.

«**چهارم:** پرهیز از ابهام‌گویی:

در تفسیر آیات نظرات و دیدگاه‌های مختلف بررسی شده است اما از ذکر نظرات بدون نتیجه‌گیری نهایی پرهیز شده است. هر جا که نظرات مختلف بیان شده است، با بررسی شواهد، یک نظر به عنوان نظر نهایی و صحیح‌تر، انتخاب شده است، البته بیان دیدگاه‌های مختلف در پیوست‌ها ذکر شده است. (برای نمونه به پیوست تفسیر آیات ۱۲-۱۱ سوره «غافر» در جلد دهم مراجعه کنید).

«**پنجم:** استقلال در تفسیر سوره‌ها:

بعضی از آموزه‌ها در سوره‌های مختلف قرآن تکرار شده است بعضی از کتاب‌های تفسیر، یک آموزه را در یک سوره بیان می‌کنند و در بقیه موارد به آن سوره، ارجاع می‌دهند، من این شیوه را انتخاب نکردم زیرا می‌خواستم تفسیر هر سوره، مستقل از سوره‌های دیگر باشد و کسی نیاز به ارجاع به سوره دیگر نداشته باشد، برای همین ناچار شدم بعضی از آموزه‌ها را تکرار کنم.

«**ششم:** آشنایی گام به گام با قرآن:

گروه هدف این تفسیر، نسل جوانی است که با قرآن آشنایی زیادی ندارد، برای همین در جلد اول تفسیر تلاش شد سادگی متن و محتوا بیشتر

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتی. (خانواده)
 ۲. داستان ظهور. (امام زمان علیه السلام)
 ۳. قصه معراج. (سفر آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله)
 ۴. در آغوش خدا. (زیبایی مرگ)
 ۵. لطفاً لبخند یزنید. (شادمانی، نشاط)
 ۶. با من تماس بگیرید. (آداب دعا)
 ۷. در اوج غربت. (شهادت مسلمین عقیل)
 ۸. نوای کاروان. (حماسه کریلا)
 ۹. راه آسمان. (حماسه کریلا)
 ۱۰. دریای عطش. (حماسه کریلا)
 ۱۱. شب رؤیایی. (حماسه کریلا)
 ۱۲. پروانه‌های عاشق. (حماسه کریلا)
 ۱۳. طوفان سرخ. (حماسه کریلا)
 ۱۴. شکوه بازگشت. (حماسه کریلا)
 ۱۵. در قصر تنهایی. (امام حسن علیه السلام)
 ۱۶. هفت شهر عشق. (حماسه کریلا)
 ۱۷. فریاد مهتاب. (حضرت فاطمه علیها السلام)
 ۱۸. آسمانی‌ترین عشق. (فضیلت شیعه)
 ۱۹. بهشت فراموش شده. (پدر و مادر)
 ۲۰. فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)
 ۲۱. راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)
 ۲۲. چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)
 ۲۳. خدای قلب من. (مناجات، دعا)
 ۲۴. به باغ خدا برویم. (فضیلت مسجد)
 ۲۵. راز شکر گزاری. (آثار شکر نعمت‌ها)
 ۲۶. حقیقت دوازدهم. (ولادت امام زمان علیه السلام)
 ۲۷. لذت دیدار ماه. (زیارت امام رضا علیه السلام)
 ۲۸. سرزمین یاس. (فدک، فاطمه علیها السلام)
 ۲۹. آخرین عروس. (ترجس علیه السلام، ولادت امام زمان علیه السلام)
 ۳۰. بانوی چشمه. (خدیجه علیها السلام، همسر پیامبر)
 ۳۱. سکوت آفتاب. (شهادت امام علی علیه السلام)
 ۳۲. آرزوی سوم. (جنگ خندق)
 ۳۳. یک سید آسمان. (چهل آیه قرآن)
 ۳۴. فانوس اول. (اولین شهید ولایت)
 ۳۵. مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)
 ۳۶. روی دست آسمان. (غدير، امام علی علیه السلام)
 ۳۷. گمگشته دل. (امام زمان علیه السلام)
 ۳۸. سمت سپیده. (ارزش علم)
 ۳۹. تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)
 ۴۰. خدای خوبی‌ها. (توحید، خداشناسی)
 ۴۱. با من مهربان باش. (مناجات، دعا)
 ۴۲. نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)
 ۴۳. معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)
 ۴۴. سلام بر خورشید. (امام حسین علیه السلام)
 ۴۵. راهی به دریا. (امام زمان علیه السلام، زیارت آل یس)
 ۴۶. روشنی مهتاب. (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)
 ۴۷. صبح ساحل. (امام صادق علیه السلام)
 ۴۸. الماس هستی. (غدير، امام علی علیه السلام)
 ۴۹. حوادث فاطمیه. (حضرت فاطمه علیها السلام)
 ۵۰. تشنه‌تر از آب. (حضرت عباس علیه السلام)
 - ۵۱-۶۴. تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)
- ✳ کتب عربی
۶۵. تحقیق «فهرست سعد». ۶۶. تحقیق «فهرست الحمیری»
 ۶۷. تحقیق «فهرست حمید». ۶۸. تحقیق «فهرست ابن بطة». ۶۹.
 - تحقیق «فهرست ابن الولید». ۷۰. تحقیق «فهرست ابن قولویه».
 ۷۱. تحقیق «فهرست الصدوق». ۷۲. تحقیق «فهرست ابن عبدون».
 ۷۳. صرخة النور. ۷۴. إلى الرفیق الأعلى. ۷۵. تحقیق آداب أميرالمؤمنین علیه السلام. ۷۶. الصحيح فی فضل الزیارة الرضویة.
 ۷۷. الصحيح فی البكاء الحسینی. ۷۸. الصحيح فی فضل الزیارة الحسینیة. ۷۹. الصحيح فی کشف بیت فاطمه علیها السلام.

بیوگرافی نویسنده

دکتر مهدی خدایان آرائی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل - اصفهان - دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید. ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود. موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجال شیعه از دیگر فعالیت‌های پژوهشی این استاد است که فهرس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد. دکتر خدایان آرائی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۵۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲۲۵۲۵۸۳۹

جهت کسب اطلاع به سایت M12.ir مراجعه کنید.